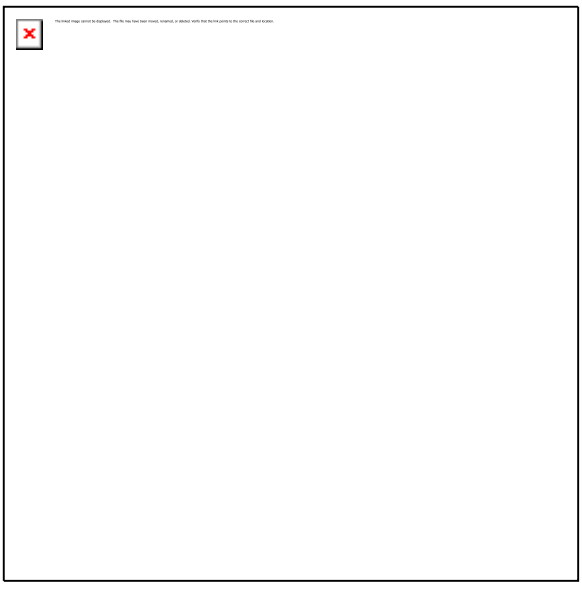
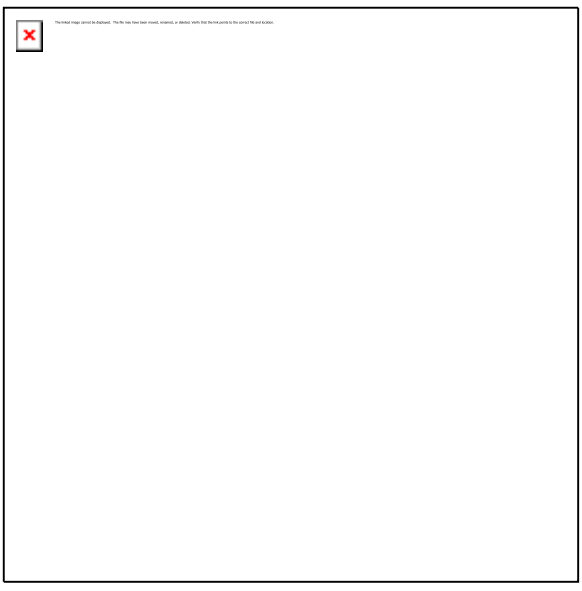

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العليم

دورهٔ علوم و مبانی اسلام و تشیّع (٤)

ترجمهٔ صلاة الجمعة

رساله‌ای فقهی در وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه

تألیف:

حضرت علاّمه آیة الله سیّد محمّد حسین حسینی

طهرانی (قدّس الله نفسه الزّکیّة)

تحت إشراف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

قالَ اللهُ عزّوجلّ فی حدیثٍ قدسیٍ:

عبدی أطِعنی حتّیٰ أجعلَک مِثلی ـ أو مَثَلی ـ أقولُ للشّیء کُن فیَکون، و تَقولُ للشّیء کُن فیَکون.

«ای بندهٔ من! از من اطاعت کن تا من تو را مِثْل خود قرار دهم ـ و یا شبیه و نظیر خود قرار دهم ـ من به چیزی می‌گویم: "بشو!" می‌شود، تو به چیزی می‌گویی: "بشو!" می‌شود.»

بحار الأنوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۶۵

مقدّمه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمدللَه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ علىٰ خيرِ خلقِه و

أشرفِ رُسُلِه

محمّدٍ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم

و علىٰ أهلِ بيتِه و عترتِه المطَهّرينَ المعصومينَ

الّذينَ أذهَبَ اللهُ عنهُم الرِّجسَ أهلَ البيت و

طَهَّرَهُم تطهيرًا[1]

قال الله تعالىٰ فى كتابه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَومِ ٱلجُمُعَةِ فَٱسعَواْ إِلَىٰ ذِكرِ ٱللَهِ وَذَرُواْ ٱلبَيعَ ذَٰلِكُم خَير لَّكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ﴾.[2]

پوشیده و مخفی نیست که نماز جمعه چون دیگر نمازها و اعمال واجب،

---

[1] قابل ذکر است که به علت درخواست مکرّر أحبه ایمانی و برادران دینی جهت ترجمۀ صلاة الجمعة رسالة فقهية فی وجوب صلاة الجمعة عيناً و تعييناً، مجمع تحقيق مكتب وحی بر آن شد که با سعی و کوشش بليغ تعدادی از فضلاء و علماء گرانقدر اين مجموعه اقدام به ترجمه و تحقيق و بررسی جديدی پيرامون اين رساله علميه نموده و آن را به زيور طبع آراسته نمايد شكر الله مساعيهم الجميلة.

[2] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩. ترجمه:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز در روز جمعه ندا داده می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. این برای شما بهتر است اگر بدانید.»

یکی از واجبات قطعیّه در شریعت اسلام بوده و اندکی قبل از ورود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به مدینه تشریع شده است و خود آن حضرت شخصاً در اوّلین جمعه پس از تشریف فرمایی به مدینه، آن را اقامه نمودند.[1] و همین‌طور بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نماز جمعه به‌طور مستمر در طول سالیان و قرون متمادی در تمام حکومت‌ها ـ چه حکومت‌های جائر و ظالم و چه حکومت‌های اسلامی حقّه ـ در تمامی شهرها و سرزمین‌های اسلامی اقامه شده است.

اظهار تأسّف از اهمال شیعیان و اهتمام اهل‌سنّت نسبت به نماز جمعه

باعث تعجّب و تأسّف شدید است که برادران عامّه و سنّی مذهب، در هر شرایطی نسبت به برپایی این فریضهٔ مؤکّده بیشترین اهتمام و التزام را داشته‌اند؛ امّا ما شیعیان که مدّعی تبعیّت از سنّت رسول خدا و خلفای معصومش علیهم السّلام می‌باشیم، این فریضهٔ عظمیٰ را با وجود آثار ارزشمند و برکات و نتایج پایدارش

[1] تاریخ الطّبری، ج ۲، ص ۳۹٤.

رها کرده و مهمل گذاشته‌ایم و بدون توجّه به حقیقت نمازجمعه به بحث و جدل دربارهٔ وجوب و جواز و حرمت و اباحهٔ آن مشغول گشته‌ایم که انسان طالب و جویای حق چنین می‌پندارد که اصلاً امری از سوی شارع نسبت به وجوب این نماز و التزام به اقامهٔ آن صادر نشده است.

بررسی علل اختلاف فتاویٰ در حکم نماز جمعه

البتّه در این باب اسباب و عللی وجود دارد که موجب اهمال و عدم اعتنا به نماز جمعه شده که عمدهٔ آنها ادلّه‌ای است که در کتب فقهی علمای شیعه مورد بحث واقع شده است.

پیش از تأمل و تدبر دقیق در ادله (آیات و روایات) موجود در این باب چنین به نظر می‌رسد که بعضی از آنها در دلالت بر وجوب اضطراب دارند و بعضی دیگر به جهت مرسله بودن یا جهات دیگر، از حیث سند ضعیف هستند.

از ادلّه‌ای که در ردّ وجوب نمازجمعه بدان تمسّک شده، عدم قیام و تصدّی ائمّه علیهم السّلام به این فریضه حتّی با اصحاب خاصّشان بوده است مگر در

بُرهه‌ای که خود تصدّی حکومت اسلام را بر عهده داشته‌اند.

و از ادلّهٔ دیگر، اجماع فقهای شیعه بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السّلام است.

و دلیل دیگر آنکه: حقیقت این فریضه به‌طور مطلق با خط مشی و عملکردهای سیاسی و برنامه‌های حکومت‌های جائر در تنافی و تضاد بوده است.

از دیگر ادلّه اینکه: سیرهٔ مستمره از زمان رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم تا آخر زمان خلفا، بر نصب امام جمعه بوده و مخالفتی از ناحیه ائمّه علیهم السّلام نسبت به این سیره مشاهده نشده است و هم‌چنین در کتب مدوّنه فقهی نیز این سیره مخالف و معارض با سیره اهل‌بیت علیهم السّلام شمرده نشده است.

لذا عدّه‌ای گمان کرده‌اند که نمازجمعه مشروط به نصب امام جمعه از طرف حاکم مسلمین است.

بنابراین اختلاف و تردیدی که در کتب فقهیّه در مقام فتوا و حکم مشاهده می‌کنیم به دلیل همین اختلاف در ادلّه است؛ لذا عدّه‌ای قائل به وجوب عینی و تعیینی در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها

شده‌اند، و عدّه‌ای دیگر با ردّ وجوب تعیینی به وجوب تخییری حتّی در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ملتزم شده‌اند، و برخی فتوا به وجوب تعیینی در زمان آن حضرت داده و وجوب تخییری را در زمان‌های دیگر جاری می‌دانند، و بعضی آن را در عصر غیبت بر نماز ظهر ترجیح داده‌اند، و گروهی دیگر آن را بدون اذن امام علیه السّلام بدعت دانسته و تحریم کرده‌اند.

امّا آنچه که تأمّل و تدقیق در ادلّه اقتضا می‌کند این است که: حکم به عدم وجوب تعیینی به جمیع أنحاء آن نا تمام می‌باشد و همان‌طورکه به زودی در تعلیقات خود بر این رسالهٔ ارزشمند تبیین خواهیم نمود، نماز جمعه چه از نظر انعقاد و چه اجتماع بعد از انعقاد مانند دیگر نمازهای واجب از جانب شارع تشریع شده و هیچ فرقی بین وجوب آن و وجوب نماز ظهر در روزهای دیگر وجود ندارد؛ بلکه همان‌طور که إن‌شاءالله به زودی در روایات مشاهده خواهید نمود، نماز

جمعه در مقایسه با نماز ظهر تأکید و ضرورت بیشتری دارد و گامی استوارتر و محکم‌تر برای تقرّب به خداوند متعال است.

شاید بلکه قطعاً و یقیناً این فریضه بر حیات جامعه و نظام امّت و تحوّل و حرکت مردم به سوی راه و روشی که حکومت به‌واسطهٔ تسلّط خود بر آنان تعیین می‌کند تأثیری راسخ و عمیق دارد؛ خواه این حکومت، حکومت حقّه یا حکومتی باطل همانند حکومت خلفای جائر و بنی‌امیّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس و غیر آنها باشد.

مباحثات اجتهادی علاّمه طهرانی با رهبر انقلاب (رضوان الله علیهما) در حکم و کیفیّت نماز جمعه

به همین جهت علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ اصرار داشتند که رهبر انقلاب حضرت آیة الله خمینی ـ رحمة الله علیه ـ خودشان شخصاً نماز جمعه را در شهر قم اقامه کنند و برای پیشنهاد این مطلب و بحث و الزام ایشان بر آن، مجالی درخواست نمودند؛[1] امّا متأسّفانه در مجلسی که به این منظور تشکیل شد، در أثناء بحث، وضع

[1] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٥٦ ـ ٥٩.

مجلس تغییر کرد و ناگهان خانوادهٔ یکی از شهدا[1] وارد شده و مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ نتوانستند بحث و تبیین و توضیح مطلب را به اتمام برسانند و با غم و اندوه در حال تفکّر و تأمّل از منزل ایشان خارج شدند.

مرحوم والد در این جلسه به ایشان فرمودند: به چند دلیل بر شما لازم است که خودتان شخصاً نماز جمعه را اقامه کنید:

اوّلاً: اجتماع برای نماز جمعه در اسلام از زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سنّت بوده و در زمان خلفا استمرار پیدا کرده است، و نیز امام جمعه شخص حاکم بوده است؛ حال یا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و

[1] فرد مذکور شهید سرلشکر ولیّ‌الله قرَنی می‌باشند که در اوایل شکل‌گیری انقلاب اسلامی، قبل از کناره‌گیری و انعزال مرحوم والد با ایشان همراه بوده و به همراه مرحوم والد و مرحوم آیة الله سید محمّد هادی میلانی آن سه نفری بودند که مجلس تحلیف برای ایجاد حکومت اسلامی را برگزار کردند؛ قدّس الله أسرارَهم جمیعًا. (معلّق)

سلّم و یا امام علیه السّلام و یا سایر خلفای ظلم و جور. و شما الآن حاکم بر مسلمین هستید و سزاوار نیست که از این سنّت عدول نموده و آن را به غیر تفویض کنید؛ چرا که این کار ممکن است اهانت و بی‌اعتنایی به نماز جمعه تلقّی گردد.

ثانیاً: اقامهٔ نماز جمعه توسّط شخص حاکم مسلمین، مشوّق تمام ملّت در أقصیٰ نقاط سرزمین اسلامی برای اقامهٔ آن خواهد بود؛ چرا که مردم وقتی ببینند رئیس و حاکم مسلمین شخصاً در شهر خود نماز جمعه را اقامه می‌نماید، شوق و اشتیاقشان برای حضور در نماز جمعه در شهرهای خویش افزون می‌گردد و در این‌صورت هدف و مقصود از اقامهٔ آن بهتر و بیشتر حاصل خواهد شد و هم‌چنین مشوّق ائمّهٔ جمعهٔ سایر بلاد نیز خواهد شد چرا که آنان نیز خود را با زعیم و حاکم اسلام در رعایت تکلیف و قیام به واجب و بستن راه‌های نفوذ شیطان در قلوب، در موقعیّت‌ها و مسائل اجتماعی هم‌طراز و یکسان می‌بینند.

مطلب مهمّ دیگر در همین راستا نسبت به خود حاکم است؛ چون او نیز خود را با دیگر ائمّهٔ جمعه در یک حد می‌بیند، کما اینکه در واقع و نفس الأمر هم در نزد خدای متعال همین‌طور

است و افراد با یکدیگر هیچ تمایزی ندارند مگر به خاطر تکلیف و اداء وظیفه‌ای که هرکس به حسب خودش عهده‌دار آن می‌باشد.

ثالثاً: درصورتی‌که برای زعیم و حاکم اسلام مقدور نباشد که امامت جمعه را بر عهده گیرد، نفس حضور وی به عنوان مأموم، در نزد خداوند متعال به عبودیّت نزدیک‌تر و از استقلال و تفرّد و انانیّت دورتر است. همهٔ ما به این سمت و سو ـ که تحقّق عبودیّت و رفض انانیّت باشد ـ باید حرکت کنیم، این روش موجب روحانیّت و صفای بیشتر و باعث نزول ملائکه و برکات وافی‌تر از جانب خداوند متعال می‌گردد.

امّا با تمام این مطالب، رهبر انقلاب از پذیرش اینکه خودشان شخصاً عهده‌دار این مسئولیت بشوند إبا کرده و به همان جهتی که ذکر شد بحث به اتمام نرسید.

اهتمام اکید و توجّه تامّ حضرت علاّمهٔ طهرانی نسبت به نماز جمعه

امّا نگرش مرحوم والد نسبت به نماز جمعه به‌طوری بود که ما در سیمای ایشان سرور و نشاط و شوق زاید الوصفی را برای حضور در این فریضه مشاهده می‌کردیم، و این اشتیاق به‌نحوی بود که ایشان از یک جمعه تا جمعهٔ بعد برای رسیدن وقت نماز جمعه و حضور در آن انتظار می‌کشیدند و حضور در نماز جمعه را به شاگردان و مقلّدینشان با شدّت و تعصّب توصیه می‌کردند.[1]

ما یک مرتبه هم از ایشان ـ رضوان الله علیه ـ مشاهده نکردیم که بدون علّت مانعه و رادعه‌ای نماز جمعه را ترک نمایند، حتّی در شدّت سرمای زمستان و بارش برف و یا اواسط تابستان با گرمای شدید و آزاردهنده و حتّی با وجود ازدحام جمعیّت در نماز جمعه شرکت می‌نمودند و مقلّدین ایشان نیز آن را از نظر شرعی و از نظر سلوکی از اهمّ واجبات می‌شمردند؛ و من در میان تمام علما و ائمّهٔ جماعات، کسی را ندیدم که مانند مرحوم والد ـ روحی له الفداء ـ به این مسئله توجّه و اهتمام

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۷۱؛ مهر فروزان، ص ۱۳۹.

داشته باشد.

این مسئله از سرچشمهٔ علم و حکمت و بصیرتی ناشی می‌شد که در غیر ایشان نبود، این همان إشراف ربّانی و اتّصال به عالم ملکوت و مقام شرع و تنزیل و اطّلاع بر مبانی و ملاکات واقع و نفس الأمریّه و إشراب از صُقع عالم قدس و عالم مشیّت و ارادهٔ الهیّه بود. و این است مقصود از عالِم بالله و بأمر الله در محاورات اهل معرفت و عرفان.

وضعیّت نصب ائمّهٔ جمعه در بلاد مسلمین

آنچه امروزه مشاهده می‌کنیم این است که ائمّهٔ جمعه در بلاد اسلامی از ناحیهٔ ادارهٔ اوقاف و امور دینی منصوب می‌شوند، و این اداره تنها مرکز برنامه ریزی و تهیّهٔ خطبه‌هایی است که براساس نقشهٔ از پیش طرّاحی شدهٔ سیاستمداران و زعمای دولت تنظیم، و بر افکار و نفوس مردم تحمیل می‌گردد و هدفی جز بقاء حکومت و استمرار سیطرهٔ آنان بر أعراض و نفوس مردم ندارد.

در این فضا امام جمعه کم‌ترین حقّ تخلّف را از برنامه‌ای که به او تکلیف شده ندارد و مجاز نیست که آنچه را صلاح امّت تشخیص می‌دهد و مخالف با منهج و سیرهٔ حکومت است بیان نماید و به مجرّد تخلّف از این برنامه و راه و روشِ دستوری، فوراً او را عزل و طرد نموده و عقوبات سختی چون زندان، تعزیر، تبعید و امثال ذلک بر وی جاری می‌سازند.

سبب منع ائمّهٔ أطهار علیهم السّلام در مورد نماز جمعه

بدیهی است که در چنین فضایی ائمّه علیهم السّلام هرگز قادر بر اقامهٔ نماز جمعه و نصب ائمّهٔ جمعه در بلاد نبوده‌اند و اگر نسبت به اقامهٔ آن اقدام می‌نمودند چنین عملی چیزی جز إعلان قیام در مقابل حکومت و تحرّک عملی برای مواجهه با آن و شعله ور ساختن آتش انقلاب به حساب نمی‌آمد.

به همین سبب ائمّه علیهم السّلام شیعیان را از اقامهٔ نماز در بلاد به شکل علنی و عمومی منع فرموده و چنان‌که در بعضی روایات آمده است برپا داشتن این فریضه را مشروط به حضور امام علیه السّلام یا فرد منصوب از جانب ایشان و یا حاکم اسلامی نموده‌اند.

و امّا نماز جمعه‌ای که به‌صورت غیر رسمی

و غیر علنی و دور از انظار عمومی و مساجد و محلّ تجمّعات تشکیل شود، یا در قریه‌ها و روستاها یا مجموعه‌های کم‌جمعیّت شیعیان با حدّاقل هفت نفر، و یا در سرزمین‌ها و شهرهایی که مورد توجّه حکومت نیست و به آن اعتنا نمی‌شود، اقامه گردد نه تنها هیچ محذوری در انجام آن نیست بلکه مطلوب شارع می‌باشد.

بدون شک چنین نماز جمعه‌ای به وجوب تعیینی اطلاقی و بدون هیچ قید و شرطی مورد امر شارع قرار گرفته است، چنان‌که از روایات این باب استفاده می‌شود.

و از آنجا که بسیاری از فقها ـ رضوان الله علیهم ـ به این نکتهٔ اساسی و محوری دقّت کافی و وافی ننمودند؛ در جمع روایاتِ به ظاهر متخالف، طریق وسط و سداد را نپیمودند و رأی سدید و حکم رشید و متقن از آنها فوت گشته و راه‌های متفرّقی را در پیش گرفته و نظرات و فتاوای متشتّت و مختلفی ارائه داده‌اند؛ به‌طوری‌که

عدّه‌ای با استناد به بعضی از ادلّه، نماز جمعه را در زمان غیبت تحریم نموده، و عدّه‌ای دیگر آن را بر نماز ظهر ترجیح داده، و چه بسا عدّه‌ای قائل به تخییر مطلق گشته، و در مقابل بعضی نیز قائل به وجوب تعیینی اطلاقی عقداً و اجتماعاً شدند و هکذا.

فتوای خاص و منحصر به فرد علاّمهٔ طهرانی (قدّس سرّه) در مورد نماز جمعه

مصنّف این رساله، العلّامةُ العلم و الطّودُ الأعظم، سیّدُ العلماء الرّبّانیّین و سندُ الفقهاء الإلهیّین و قدوةُ الأولیاء العارفین، سیّدُنا و مولانا مرحوم والد ـ روحی له الفداء ـ نسبت به نماز جمعه رأی خاص و منحصر به فردی در میان تمام نظرات و آراء داشته که به‌طور کلّی متمایز و منحاز از سایر فتاوا می‌باشد؛ و آن عبارت است از: وجوب تعیینی و اطلاقی نماز جمعه عقداً و اجتماعاً بدون هیچ قید و شرطی.

به این معنا که واجب مشروط نبوده؛ یعنی وجوب آن مانند وجوب حج که مشروط به استطاعت، و وجوب نماز که مشروط به دخول وقت است نمی‌باشد؛ بلکه وجوب آن به نحو واجب مطلق بوده که حضور امام علیه السّلام یا تحقّق حکومت اسلامْ شرط تحقّق و شرط صحّت آن محسوب می‌شود، همچون نماز که

واجب مطلق است امّا طهارت و رو به قبله بودن و طهارت لباس شرط صحّت آن می‌باشد.

اعتقاد راسخ علاّمهٔ طهرانی (قدّس سرّه) بر وجوب تشکیل حکومت اسلام بر جمیع مسلمانان

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ معتقد بودند که وجوب قیام مسلمین برای تشکیل حکومت اسلام، حکمی بتّی و قطعی بوده و غیر قابل رد و تغییر می‌باشد؛ بر این اساس مسلمانان تا وقتی که نماز جمعه را منعقد و محقّق نکنند، عاصی و گناه‌کار خواهند بود.

بنابراین فتوا، نماز جمعه یک فریضه‌ای است به نحو واجب مطلق که از حیث عقد و اجتماع مقیّد به هیچ قید و شرطی نمی‌باشد؛ امّا تحقّق آن مشروط به حضور حاکم جامع شرایط فتوا و مبسوط الید می‌باشد.

اینکه فتوای ایشان مقیّد شده است به حضور حاکم و تشکیل حکومت، به سبب برخی از روایاتی است که به آن دلالت دارد؛ لذا ایشان این نحوه از شرطیّت را

مقتضای جمع بین روایات می‌دانستند (روایاتی که مقیّد به حضور حاکم و تحقّق حکومت اسلام بوده، و روایات مطلقه‌ای که ابای از هرگونه قید و شرطی دارند).

مصنّف این رساله ـ قدّس سرّه ـ اعتقاد جازم و قطعی به لزوم ایجاد حکومت اسلام داشته و نسبت به وجوب تشکیل آن همانند سایر فرائض پافشاری می‌نمودند؛ بلکه وجوب آن را بر امّت اسلامی از هر واجبی لازم‌تر و مؤکّدتر به‌نحو وجوب عینی و تعیینی می‌دانستند و بعد از مراجعت از آستان مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه آلاف الصّلاة و التّحیّة، شروع به نشر و تبلیغ این تفکّر و اندیشهٔ عالی و رفیع در جلسات هفتگی نمودند[1] و آن‌چنان با بیانی بدیع و نافذ این نظر را در قلوب مخاطبین القا می‌کردند که اگر شخصی که مخالف با این رأی و نظر بود در یکی از این جلسات حضور می‌یافت، رأی و نظرش به‌طورکلّی تغییر کرده و افکارش متحوّل می‌گشت.

و این نبود مگر به جهت صفای قلب و نفوذ کلمه و صدق نیّت و خلوص اراده و جامعیّت در

---

[1] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ۳۳ ـ ۳۸.

مبانی شرع و تضلّع و تبحّر ایشان در حقایق وحی و بواطن شرع به مرتبه‌ای که کسی را یارای وصول به آن نبود مگر اوحدی از افرادی که خداوند متعال آنان را برای افاضات ربّانیّه برگزیده و آنان را محلّ نزول و هبوط انوار الهیّه و ملائکهٔ مقرّب گردانیده است، آنان که خداوند متعال دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱستَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ ٱلمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحزَنُواْ وَأَبشِرُواْ بِالجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُم تُوعَدُونَ﴾[1]

«آن کسانی که می‌گویند پروردگار ما خداست و بر این اساس استقامت می‌ورزند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: "نترسید و اندوهی هم نداشته باشید و بشارت باد شما را به بهشتی که بدان وعده داده شده‌اید".»

همان‌طور که ایشان ـ قدّس الله نفسه القدسیّه ـ همیشه می‌فرمودند:

تصدّی این منصب و تقبّل این مسئولیّت برای احدی ـ اگر چه در عالی‌ترین

---

[1] سوره فصّلت (٤١) آیه ٣٠.

مراتب علمی و فقهی باشد ـ جایز نیست؛ مگر برای کسی که قلب او به عالم جبروت متّصل شده[1] و از ساکنین أعلیٰ مراتب عالم لاهوت گشته و نفس او تبدّل یافته، و قلب او از اهواء ردیئه و پست و اوهام و تخیّلات بشریّه و امیال نفسانیّه خارج و به آیینه‌ای برای اراده و مشیّت خداوند متحوّل شده، و تجلّی‌گاه جلوات و محلّ ظهور اسما و صفات و افعال او گردیده و مصداق این کلام حضرت حق شده باشد:

عبدی أطِعنی حتّیٰ أجعلَك مِثلی ـ أو مَثَلی ـ أقولُ للشیّء کُن فیَکون، و تَقولُ للشیّء کُن فیَکون.[2]

«ای بندهٔ من! از من اطاعت کن تا من تو را مِثْل خود قرار دهم ـ و یا شبیه و نظیر خود قرار دهم ـ من به چیزی می‌گویم: "بشو!" می‌شود، تو به چیزی می‌گویی: "بشو!" می‌شود.»

یا این کلام که فرمود:

لا یَزالُ عبدی یَتقرّبُ إلیَّ بالنَّوافل حتّیٰ أُحبَّه فأکونَ أنا سمعَه الّذی یَسمَع به، و بَصرَه الّذی یَبصُرُ به و لسانه الذی ینطق به و قلبه الذی یعقل به فإذا دعانی أجبته و إذا سألنی أعطیته و إذا استنصرنی نصرته... .[3]

«پیوسته بندهٔ مطیع من به سبب بجا آوردن

---

[1] ۱ جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۹؛ ص ۱۳۹ ـ ۱۴۹؛ ص ۲۴۵ ـ ۲۴۸؛ ج ۳، ص ٦٤ ـ ٦٧؛ نور ملکوت قران، ج ۲، ص ۳۲۱ ـ ۳۲۵؛ ج ٤، ص ٥٤؛ امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۸٦.

[2] بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ١٦٥حاشیه. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٦٥.

[3] المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۰٦؛ کنز العمّال، ج ۱، ص ۲۲۹.

کارهای مورد رضا و پسند من که او را جبراً تکلیف ننموده‌ام و خود به شوق و رغبت انجام می‌دهد، به من تقرّب می‌جوید و نزدیک می‌شود؛ تا به سرحدّی می‌رسد که من دوستدار او خواهم شد و چون او را محبوب خود قرار دادم، من گوش او

می‌شوم که با او می‌شنود، و من چشم او می‌شوم که با او می‌بیند، و من دست او می‌شوم که با او اخذ می‌کند؛ پس اگر مرا بخواند جوابش را می دهم و اگر از من چیزی بخواهد به او خواهم داد و اگر یاری مرا طلب کند او را یاری خواهم کرد.»

ایشان با وجود حیازت أقصیٰ مراتب معرفت و شهود، هم‌چنان در تحت إشراف و مراقبت و تربیت عارف کامل الهی و موحّد عظیم حضرت حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ـ قدّس الله رمسَه و أفاض علینا من برکات أنفاسه القدسیّة ـ بودند.

اقدامات علاّمهٔ طهرانی (قدّس سرّه) بر علیه شاه

قیام به این مسئله در زمان طاغوت با این روش فرید و منحصر به فرد قبل از ایشان از احدی از علما دیده نشده بود؛ اگر چه بعضی از علمای أعلام در مسئلهٔ ولایت فقیه و غیر آن تألیفاتی داشته‌اند.

هم‌چنین ایشان ـ قدّس سرّه ـ تلاش‌ها و فعالیّت‌های خود را در مسجد قائم با برگزاری جلسات معارف و إحیای شعائر دینی و وعظ و خطابه گسترش داده و بعضاً برای وصول به این مهم، خود متصدّی وعظ و خطابه شده و یا از وعّاظ و خطبای عظامی دعوت می‌فرمودند که بر همین روش و منهج طیّ طریق می‌نمودند، و در

مناسبت‌های مختلف اعلامیّه‌های مؤثّر و مُحیی منتشر می‌نمودند؛[1] به‌نحوی‌که در این طریقِ وحید و منحصر به فرد، مشارٌ بالبنان و زبان زد گشتند.

در یکی از این مناسبت‌ها (شب نیمهٔ شعبان، میلاد قطب عالم امکان و محور دائرهٔ وجود حضرت حجّة بن الحسن المهدی أرواحنا لتراب مقدمه الفدا) اعلامیّه‌ای را منتشر و به تمام شهرهای ایران و برای اکثر علما و شخصیّت‌های بارز بلاد ارسال نمودند. در آن اعلامیّه آمده بود:

اللهمّ إنّا نَرغَبُ إليك فی دولةٍ كريمةٍ تُعِزُّ بها الإسلامَ و أهلَه و تُذِلُّ بها النّفاقَ

---

[1] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ۳۳ ـ ۳۸؛ نور ملکوت، ج ۱، ص ۷۱؛ مهر فروزان ص ۷۵ ـ ۷۸.

و أهلَه و تَجعَلُنا فيها مِن الدُّعاةِ إلى طاعَتِك و القادةِ إلىٰ سبيلِك و تَرزُقُنا بها كَرامةَ الدّنيا و الآخرة.[1]

«بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی.»

و به بخشی از فقرات توقیع مبارک[2] ناحیهٔ مقدّسه خطاب به شیخ سند و رکن معتمد، جناب شیخ مفید ـ رضوان الله علیه ـ اشاره شده بود که در آن به ائتلاف قلوب و یک دلی و اجتماع امّت برای رسیدن به مقصد أعلیٰ و غایت قُصویٰ تشویق می‌نمودند، همراه با بیانی از خودشان راجع به لزوم قیام تمامی مسلمانان برای تحقّق حکومت اسلام که محور اصلی در حیات اجتماعی و روحانی امّت است.[3]

این اعلان، دیگر گروه‌های مذهبی و دینی را که در جنبه‌های دیگر فعالیّت می‌کردند به

---

[1] الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۴۲ (فقراتی از دعای شریف افتتاح).
[2] الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.
[3] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ۳۵.

شگفتی واداشت تا جایی که یکی از پیشگامان سیاسی و انقلابی گفته بود:

«در زمانی که هیچ صدایی از هیچ کسی برای بیداری و هشدار مردم به گوش نمی‌رسید، این ندا و دعوت از مسجد قائم شنیده شد که تأثیر شگرفی در میان ارکان حکومت جائرهٔ پهلوی و زعمای آن داشته و آنان را از خواب غفلت و غرور بیدار نموده و نسبت به وجود آمدن و شکل‌گیری این مولود آگاه ساخت.»[1]

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ ندا و دعوت خویش را برای جمیع آحاد ملّت در هر پست و مرتبه‌ای؛ عالی و دانی، حکومتی و عادّی، عالم و جاهل، ملتزم به مبانی شرع و غیر ملتزم، حتّی افراد بی‌حجاب و صاحبان قدرت و مسئولین حکومتی در تمام مراتبشان خصوصاً خود شاه و اطرافیانش بسط و گسترش دادند[2] و این نوع دعوت از ویژگی‌های خاص و ممتاز ایشان بود؛ چرا که ایشان در تبلیغ شریعت بلند مرتبهٔ اسلام، نفس شریفشان را آینه و مرآت نفس رسول خدا

---

[1] گفتار مرحوم مهندس بازرگان در یکی از سخنرانی‌هایشان در زمان شاه. هم‌چنین جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٧٦؛ مهر فروزان، ص ١٣٤.

[2] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٦١ ـ ٦٣؛ مهر فروزان، ص ١٣٥.

و ائمّهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم و تجلّی‌گاه آن انوار مقدّسهٔ مطهّره می‌دیدند.

لذا معتقد بودند که همان مسئولیّت و زعامتی که بر عهدهٔ معصومین علیهم السّلام بوده، همان مسئولیت بزرگ و رهبری عظیم نسبت به تمامی اهل زمین تحت إشراف حضرت ولیّ عصر أرواحُنا لتراب مقدمه الفدا و ولایت کلّیّهٔ الهیّهٔ آن حضرت بر عهدهٔ ایشان نهاده شده است و آنچه را که برای نفس قدسی خود دوست داشته، پسندیده و اختیار می‌نمودند، از صمیم قلب و صفای ضمیر صافشان برای پایین‌ترین افراد اجتماع در دورترین نقاط زمین چه مسلمان یا غیر مسلمان از کفّار و مشرکین دوست داشته، پسندیده و اختیار می‌فرمودند.

سوگند به جان خود آنچه گفته شد، مزاح و اغراق نیست، و قسم به پروردگار عظیم ـ بدون هیچ‌گونه مسامحه و مجامله و گزافه‌گویی ـ من خود در طول حیات ایشان این معنا و مسلک ملکوتی الهی را در حالات شریف و سخنان بلندمرتبه و رفیعشان مشاهده می‌کردم.

بر همین اساس و نگرش، ایشان برای بسیاری از علما و مراجع عظام نامه نوشته[1] و آنها را به

---

[1] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٥٤ ـ ٥٨.

ورود در این راه و سیر در این مسلک و مسیر تشویق و ترغیب می‌نمودند که از آن جمله می‌توان آیات عظام و حجج اسلام سیّد محمّدهادی میلانی،

سیّد روح‌الله خمینی، آخوند ملاّ علی همدانی، سیّد محمّدعلی قاضی تبریزی، شیخ بهاءالدّین محلاّتی، سیّد عبدالحسین دستغیب شیرازی، شیخ صدرالدّین حائری، سیّد صدرالدّین جزایری، شیخ مرتضی مطهّری، سیّد عبدالهادی شیرازی و دیگر از اعاظم و فحول علما ـ رضوان الله تعالیٰ علیهم أجمعین ـ را نام برد.

مرحوم سیّد محمّد هادی میلانی به رفقای مرحوم والد می‌فرمودند:

«وقتی که نامه‌ای از ایشان به دست من می‌رسید، آن را چند روزی در جیب خود گذاشته و روزی یکی دو بار مطالعه می‌کردم.»[1]

ایشان در تمام این رسائل و نامه‌ها، علما را به سمت پایدارترین و استوارترین راه و روش و عالی‌ترین و ارزشمندترین هدف سوق داده و روح شریعت را در نفوس و ضمائر آنها

---

[1] همان، ص ۸۲.

می‌دمیدند که در پی آن نشاط و حرکت دینی در وجود آنها تقویت شده و ریشهٔ حمیّت و غیرت شرعی و اخلاص در عمل و تصفیهٔ باطن و صیقل خاطر از غفلت‌ها و کثرات و اعتبارات دنیوی از قبیل ریاست‌های مادّی و غلبه و إستیلا بر حطام دنیا که سیاستمداران به دنبال آن بوده، در نفوسشان دوانده می‌گردید، و تمامی علما به روش و منهاج علمی ایشان معترف بوده و می‌گفتند:

«کلام ایشان با کلام دیگران متفاوت و نامه‌های ایشان از دیگر نامه‌ها متمایز است.»

همراهی و مساعدت علاّمهٔ طهرانی با علاّمهٔ طباطبایی و رهبر انقلاب در مسائل انقلاب

نکتهٔ قابل توجّه اینکه: ایشان در جمیع این مسائل با استاد وحید و فرید و بی‌نظیرشان و مقتدا و مرادشان، فخر الشّریعة الغرّاء و عماد الحنیفیّة البیضاء، علاّمه سیّد محمّدحسین طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ رفت و آمد داشته و از ایشان طلب مشورت می‌نمودند.[1]

هم‌چنین ارتباطی خاص و اتّصالی وثیق با آیة الله الحجّة سیّد روح‌الله خمینی

---

[1] وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٤٧.

ـ قدّس سرّه ـ داشتند[1] و به همین جهت کراراً و مراراً به منزل ایشان در شهر مقدّس قم رفته و با ایشان راجع به کیفیّت تحریک و سوق دادن امّت به سمت انقلاب اسلامی به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند و اثری قاطع و بی‌نظیر در تصحیح و اصلاح این حرکت داشتند.

این نبود مگر به جهت موقعیّت و شأن خاص و منحصر به فرد ایشان در نزد آیة الله خمینی، به‌طوری‌که در همهٔ این امور محور اساسی و رکن رکین به شمار می‌آمدند و رهبر انقلاب هیچ اعلامیّه‌ای را بدون ملاحظهٔ مرحوم والد و امضای وی صادر نمی‌کردند و رابطهٔ بین معظمٌ له و افراد مرتبط و متعلّق به ایشان از خواصّ علما و رجال سیاسی و گروه‌های مجاهد و مبارز، مثل هیئت مؤتلفه و دیگر گروه‌ها، تنها از طریق مرحوم والد بود که بعضی از این مسائل را در کتاب خویش، وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلامی یادآوری فرموده‌اند؛ امّا با تمام این احوال،

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان، درس دوّم: روابط أکید مؤلّف با آیة الله خمینی در لزوم تشکیل دولت اسلام؛ مهر فروزان، ص ۱۳۳ ـ ۱٤۱؛ جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۹۱٤ ـ ۹۱٦.

مشارکت و مساعدتشان با رهبر انقلاب استمرار نیافت و مشورت و هم‌فکری به دلایلی برای مرحوم والد میسّر و مقدور نشد.

بالجمله این فکر سامی و اندیشهٔ عالی و رأی صائب ایشان بود که موجب اهتمام بلیغ در جهت تشکیل حکومت اسلامیِ عادله می‌گردید، و هم‌چنین حکم به وجوب نماز جمعه در ظرف تحقّق حکومت اسلامی را در نظر ایشان رقم می‌زد.

اگر این تفکّر را نداشتند، همانند بسیاری از فقها قائل به وجوب مشروط نماز جمعه می‌شدند، و کلام ایشان در استدلال به وجوب در طیّ این رساله بر همین اساس به رشتهٔ تحریر درآمده است؛ اگرچه ملاحظه می‌شود که مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در اواخر عمر شریفشان رأی خود را تغییر داده و به استحسان و رجحان نماز

جمعه در هر موقعیّت و شرایطی در زمان غیبت حکم نموده و وجود نائب خاص و تشکیل حکومت عادله را شرط ندانسته‌اند.

لذا به‌جا دانستیم که بعضی از مطالب را که ناشی از فکر قاصر و رأی فاترمان بوده، به عنوان تعلیقه بر این رسالهٔ شریفه مرقوم نماییم.

نظر نهایی و تکمیلی بر فتوای مصنّف

آنچه بعد از بحث و تأمّل در اطراف ادلّهٔ این مسئله با إخوان بزرگوار و اهل فضل و دانش ـ کثّر الله أمثالَهم ـ در خلال مباحثات به‌دست آمد این است که:

وجوب نماز جمعه، وجوبی عینی و تعیینی و اطلاقی عقداً و اجتماعاً در هر حال و موقعیّتی بدون هیچ قید و شرطی در وجوب و صحّت می‌باشد؛ والله العالم.

بررسی دو جهت سیاسی و اخلاقی در نماز جمعه

بعد از فراغ از حکم وجوب نماز جمعه، کلام و بحث در حقیقت نماز جمعه و کیفیّت انعقاد آن در دو جهت سیاسی و اخلاقی دنبال می‌گردد.

جهت اوّل: جهت سیاسی

شکّی نیست که طبیعت نماز جمعه ارتباطی خاص با مسائل اجتماعی و امور و شئون

حکومتی دارد؛ و چون هر حکومتی برنامه و روشی خاص برای اداره و تدبیر امور مردم دارد، این برنامه‌ها در جمیع مسائل و موضوعات (از قبیل قیام به شئون و امور ملّت، تبیین مصالح و مفاسد آنان، مسائل اجتماعی، عمران و آبادی بلاد، روابط خارجی و آماده کردن ملّت برای مواجهه با اتّفاقات پیش آمده و هم‌چنین حوادث غیر قابل پیش‌بینی و غیره) باید به شکل عمومی برای مردم تبیین شده و توضیح داده شود.

از طرف دیگر چون در گذشته وسایل اعلان و اعلام عمومی مانند روزنامه‌ها و وسایل و تجهیزات ارتباط جمعی و اطلاع‌رسانی جدید وجود نداشت، حکومت‌ها از نماز جمعه برای توضیح و تبیین برنامه‌های خود به شکل عمومی بهره می‌گرفتند تا مردم را به سمت اهداف، مقاصد و نقشه‌های از پیش طرّاحی شدهٔ خویش سوق دهند.

به همین جهت در احادیث وارد شده است که این نماز نباید اقامه گردد مگر

در بلادی که حدود الهی در آنها جاری می‌شود.[1]

همان‌طور که در کتاب دعائم الإسلام، حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

لا جمعةَ إلّا مع إمامٍ عدلٍ تقیّ؛[2] «نماز جمعه‌ای محقّق نمی‌گردد مگر با امام عادل متّقی.»

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل شده که فرمودند:

لا یصِحّ الحکمُ و لا الحدودُ و لا الجمعةُ إلّا بإمامٍ عدل؛[3] «قضاوت و اجرای حدود و اقامهٔ نماز جمعه صحیح نمی‌باشد مگر با امام عادل».

و نظایر این روایات.

به همین دلیل است که اقامهٔ نماز جمعه یکی از وظایف حکومتی بوده و متصدّیان امر اجازه نمی‌دادند که کسی مستقلاً و بدون اجازهٔ آنان

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹:
«... عن طلحةَ بنِ زید عن جعفرٍ علیه السّلام عن أبیه عن علّیٍ علیه السّلام قال: لا جمعةَ إلّا فی مصرٍ تُقام فیه الحدود.»
ترجمه: «نماز جمعه‌ای نیست مگر در شهری که حدود الهی در آن اقامه می‌گردد.»
تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۸:
«عن حفصِ بن غیاث عن جعفرٍ عن أبیه علیهما السّلام قال: لیس علیٰ أهلِ القُریٰ جمعةٌ و لا خروجٌ فی العیدَیْن.»
ترجمه: «نماز جمعه و خروج برای اقامهٔ نماز عید فطر و قربان بر اهل روستاها واجب نیست.»

[2] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲.

[3] الجعفریّات (الأشعثیّات)، ص ٤۳.

نسبت به اقامهٔ نماز جمعه اقدام نماید و والیان امر برای اقامهٔ این فریضه، از میان موالیان و هم‌مسلکان خود ائمّهٔ جمعه‌ای را برای بلاد نصب می‌کردند.

از جهت دیگر؛ از آنجایی که نفس این اجتماع و حضور فراگیر و عظیم ملّت

تأیید زعمای حکومت محسوب شده و موجب تحکیم و تقویت و دوام و بقای ارکان آن به شمار می‌آمد، حضور و عدم حضور افراد را تحت نظر می‌گرفتند؛ به‌نحوی‌که ائمّه علیهم السّلام از باب تقیّه و خوف بر دماء و أعراض شیعیان در نماز جمعهٔ آنها شرکت می‌نمودند.

امّا جهت دوّم: جهت اخلاقی

که اهمّیت والاتری دارد؛ چه اینکه در آن تشویق و ترغیب به مسائل اخلاقی و توصیه به تقوا مطرح می‌گردد. این همان نکته‌ای است که بسیاری از متصدّیان این مسئولیّت از آن غافل بوده و گمان کرده‌اند که اصل نماز جمعه همان حیثیّت سیاسی است و ذکر تقوا در آن فرع بر مسائل سیاسی به شمار می‌آید!

بلکه شنیده شد که برخی در خطبهٔ نماز جمعه کلمهٔ تقوا را فقط به جهت احتیاط بر زبان جاری می‌کنند! و از این نکته غافلند که اشتغال به سیاست بدون رعایت تقوا و اهتمام به آن و نصب العین قرار دادن آن در هر حال و مقامی ابداً به اندازهٔ مثقال ذرّه‌ای ارزش و قیمت ندارد و این سیاست همان سیاست حکّام جور نظیر خلفای معاند و ظالم از بنی‌امیّه و بنی‌مروان و

غیره می‌باشد. و این دیدگاه از منظر اسلام و شریعت دور و به کفر و الحاد و زندقه نزدیک‌تر است.

سرّ مطلب این است که مسئلهٔ سیاست و حکومت در اسلام و دیگر ادیان الهی بستری مهیّا می‌سازد تا عدل و حدود الهی اقامه شود و اصلاح جامعه به جهت وصول به بالاترین مراتب توحید و فعلیّت برای یکایک افراد ملّت حاصل گردد.

این حقّی مسلّم و الهی است که از جانب خداوند متعال به جمیع افراد امّت بدون هیچ‌گونه اختلافی از کوچک و بزرگ و عالی و دانی اعطا شده است. و الاّ اگر به این مسئله توجّه نشود هیچ فرقی بین حکومت در ادیان الهی و مکتب‌های مادّی وجود نخواهد داشت؛ نظیر آنچه که امروز در حکومت‌های به ظاهر دینیِ دنیا می‌بینیم و سابقاً در حکومت‌هایی که در طول تاریخ به نام اسلام شکل گرفت مانند حکومت خلفای غاصب و بنی‌امیّه و بنی‌مروان مشاهده کردیم که این حکومت‌ها با

حکومت‌های مادّی و غیر دینیِ دنیا هیچ تفاوتی نداشتند. خداوند متعال در بیان مقصد و مقصود از حکومت الهی می‌فرماید:

﴿لَقَد أَرسَلنَا رُسُلَنَا بِٱلبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلنَا مَعَهُمُ ٱلكِتَٰبَ وَٱلمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلقِسطِ﴾.[1]

«ما حقّاً پیغمبران خود را با ادلّه و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم؛ تا آنکه مردم به قِسط و عدل قیام کنند.»

و هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَد أَرسَلنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَن أَخرِج قَومَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰت لِّكُلِّ صَبَّار شَكُور﴾.[2]

«و هرآینه به تحقیق که ما موسیٰ را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به نور بیرون بیاور! و آنان را به ایّام خدا متذکر ساز! به درستی که در این‌باره آیاتی است برای هر شخص شکیبا و شکرگزار.»

مراد از ظلمت در آیهٔ شریفه همان شهوات و ریاسات و شئون دنیویّه و عالم وهم و اعتبار است و مراد از نور همان عالم توحید و بهجت و انبساط و بهاء و عالم حقایق و انوار و عالم ملائکه و ارواح قدسیّه و عالم جبروت و لاهوت و عالم فناء و احدیّت می‌باشد. و این است مراد

---

[1] سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

[2] سوره إبراهیم (۱٤) آیه ۵.

کلام مولی الموحّدین و قطب العرفاء و الأولیاء و الأنبیاء و الأوصیاء امیرالمؤمنین علیه السّلام در آنجا که می‌فرماید:

و اصطفیٰ سبحانَه من وُلده أنبیاءَ أخَذ علی الوحیِ میثاقَهم و علی تبلیغ الرّسالة أمانتَهم لمّا بدّل أکثرُ خلقه عهدَ اللَه إلیهم، فجهِلوا حقَّه و اتّخذوا الأندادَ معه و اجتالتهم الشّیاطینُ عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته؛ فبَعث فیهم رسلَه و واتَرَ إلیهم أنبیاءَه لیستأدوهم میثاقَ فطرتِه و یُذَکِّروهم مَنسیَّ نعمته و یَحتجُّوا علیهم بالتّبلیغ و یُثیروا لهم دفائنَ العقول و یُروهم آیاتِ

المقدُرة؛ من سقفٍ فوقَهم مرفوعٍ و مِهادٍ تحتَهم موضوع... .[1]

«خداوند سبحان، پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید و ازآنان برای سپردن وحی و امانت در تبلیغ رسالت پیمان گرفت، در آن هنگام که اکثر مردم عهدی که خداوند با آنان بسته بود را تغییر داده بودند و نسبت به حق او جاهل بوده و برای او امثال و شرکایی قرار داده بودند، شیاطین آنان را از معرفت او منصرف نموده و از عبادت و پرستش او بازداشته بودند، تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیّت حقّ و عبودیّت خویش مستمر بود باز جویند، و نعمت فراموش شدهٔ اتصال به مبداء ربوبی را یادآوری نمایند و با حجّت و برهان، تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود و به مرتبهٔ عقل فعّال متصل شوند و دولت معرفت را به‌دست آورند و آیات و نشانه‌های قدرت خداوند را به آنان نشان دهند؛ از سقفی که بالای سرشان افراشته شده و گهواره‌ای که در زیر

---

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۲۳.

پایشان گسترانیده شده است.»

به همین جهت است که می‌بینیم که حضرت امام زین‌العابدین و سیّد السّاجدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام تصدّی این مقام را به خلفای خداوند و اصفیا و برگزیدگان او مختص نموده‌اند و آن را جایگاه اُمنای الهی می‌دانند؛ آنانی که مورد کرامت خاصّ پروردگارند. آنجا که عرضه می‌دارد:

اللهمّ إنّ هذا المقامَ لخلفائك و أصفيائك و مواضع [موضع] أُمنائك فی الدّرجة الرّفيعة الّتی اختصصتَهم بها قد ابتزّوها، و أنت المقدِّرُ لذلك، لا يُغالَب أمرُك، و لا يُجاوَز المحتومُ من تدبيرك كيف شئت و أنّٰ شئت، و لِما أنت أعلم به غير متّهم علی خلقك و لا لإرادتك حتّی عاد صفوتُك و خلفاؤُك مغلوبين مقهورين مبتزّين؛ يرون حكمَك مبدّلًا و كتابَك منبوذًا و

فرائضَك محرّفةً عن جهات أشراعِك و سننَ نبيِّك متروكةً.
اللهمّ العن أعداءَهم من الأوّلين و الآخرين و مَن رَضِيَ بفعالهم و أشياعَهم و أتباعَهم.
اللهمّ صلِّ علىٰ محمّد و آل محمّد، إنّك حميدٌ مجيدٌ، كصلواتك و بركاتك و تحيّاتك علىٰ أصفيائِك إبراهيمَ و آل إبراهيمَ و عجِّل الفرجَ و الرَّوحَ و النُّصرةَ و التّمكينَ و التّأييدَ لهم.
اللهمّ و اجعَلْنى من أهل التّوحيد و الإيمان بك و التّصديق برسولك و الأئمّة الّذين حتمت طاعتَهم ممّن يجرِى ذلك به و على يديه، آمين ربّ العالمين.[1]

«بار خداوندا! این مقام، مقام جانشینان تو و برگزیدگان تو و مواضع اُمَنای تو می‌باشد، در پایه و درجهٔ رفیعی که اختصاص دادی ایشان را بدان درجه و الآن آن را غاصبان ربوده‌اند و تو آن را مقدّر نموده بودی. کسی را یارای غلبه بر تو نیست و از تدبیر حتمی تو ـ به هر طوری که بخواهی و به هر کیفیّت که بخواهی و تو آن را مقدّر نمودی به خاطر چیزی که تو بدان داناتری و بر خلقت و اراده‌ات مورد سوء ظن و اتّهام نیستی ـ کسی تجاوز نمی‌تواند بکند. تا به جایی فرمان قضا و قدر تو پیش رفت که اصفیا و خلفای دربارت همگی به صورت افراد شکست خوردهٔ مغلوب و مورد تعدّی واقع شدهٔ مقهور و طرد شده و رانده شده درآمدند و اینک آن اصفیا و برگزیدگان و آن خلفا و جانشینان تو می‌نگرند که در احکام تو تبدیل و تغییر رخ داده است و کتاب تو به دور افکنده گردیده است و اوامر، فرائض و واجباتی که الزام فرمودی از آن طریق و روشی که معیّن کردی دگرگون شده است و

[1] الصّحیفة السّجّادیّه، ص ۲۳۷.

سنّت‌های پیامبرت متروک گردیده است.

بار خدایا! دشمنان ایشان را از پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت و هر که را به اعمال و کردار آنان راضی و خوشنود می شود و دوستان و پیروانشان را لعنت کن.

بار خدایا! بر محمّد و آل محمّد درود فرست؛ زیرا تو در همهٔ افعال و کردارت ستوده شده و بزرگواری و دارای احسان و نیکی بسیاری، درودی مانند رحمت‌ها و نیکی‌ها و درودهای تو به برگزیدگانت ابراهیم و آل ابراهیم و فرَج و فرح و سرور و نصرت و قدرت دادن و یاری ایشان را تعجیل فرما.

بار خدایا! مرا از اهل توحید و ایمان به تو و از تصدیق کنندگان رسولت و ائمّه‌ای که اطاعتشان را واجب نمودی آنان که این امور توسط آنان و به دستشان انجام می‌گیرد، قرار ده.دعایم اجابت بفرما ای پروردگار جهانیان!»

و به همین معنای بلند و رفیع و درجهٔ عالی در توحید و عرفان، صاحب ولایت کلّیّهٔ الهیّه حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام اشاره نموده و عرضه می‌دارد:

سبحانَك أیُّ عینٍ تقوم نُصبَ بهاءِ نورك و ترقیٰ إلیٰ نور ضیاء قدرتك و أیُّ فهم یفهَم ما دون ذلك إلّا أبصارٌ کشَفتَ عنها الأغطَیَةَ و هتَکتَ عنها الحُجُبَ العمیّةَ فَرَقَتْ أرواحُها إلیٰ أطرافِ أجنحةِ الأرواح فناجَوك فی أرکانِك و ألحّوا بینَ أنوارِ بهائِك و نظَروا من مرتقی التّربة إلیٰ مستویٰ کبریائك فسمّاهم أهلُ الملکوت زوّارًا و دعاهم أهلُ الجبروت عُمّارًا.[1]

«پاک، پاکیزه، مقدّس و منزّه می باشی تو بار پروردگارا! کدام چشمی است که بتواند بایستد و پایدار باشد در مقابل بهاء و حُسن و ظرافت نور تو و بالا برود به سوی تابش إشراق قدرت

[1] بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۰.

تو؟! و کدام فهمی است که بفهمد جلوتر از آن را؟! مگر چشم‌هایی که تو از روی آنها پرده برانداختی و از آنها حجاب‌های جهالت و غوایت و کبر و ضلالت را پاره نمودی!

بنابراین بالا رفت جان‌هایشان به سوی بال‌ها و جناح‌های ارواح قُدس؛ پس تکلّم کردند با تو در پنهانی و مناجات کردند در ارکان و اسماء کلّیّه‌ات (که بدان‌ها عوالم را ایجاد فرمودی) و داخل شدند در میان انوار بهاء جمال و جلالت و نگریستند از نردبان خاک و محلّ ارتقاء تربت پاک به سوی مکان

گستردهٔ (بام) کبریای تو؛ پس اهل ملکوتت آنان را زائران و به لقاء پیوستگان نامیدند و اهل جبروتت، مقیمان و ساکنان حضرتت خواندند.»

لذا سزاوار است چنین شخص قدسی و ملکوتی مسئولیّت هدایت و ارشاد و تربیت نفوس را به عهده بگیرد و آنان را به سمت عالم ملکوت حرکت دهد و زمام اراده و تصمیم‌گیری را با قدرت به دست گرفته و مردم را به نحو أتم و أوفیٰ در مسیر رشد و ترقّی و صلاح قرار دهد. در چنین مجالی است که انسان به اقدامات و عملکردها و حرکات سیاسی و شئونات حکومت اعتماد نموده و آن را به خوبی مورد قبول و پذیرش قرار می‌دهد.

بررسی جایگاه مسئلهٔ عینیّت دین و سیاست

در چنین موقعیّتی سزاوار است قائل شویم که در اسلام بین سیاست و دیانت فاصل و جدایی وجود ندارد و این سیاست که از نفوس مطهّرهٔ لاهوتیّه سرچشمه می‌گیرد، عیناً همان دیانت منبعث از صُقع عالم وحی و تشریع است فافهم و تأمّل.[1]

وگرنه هر فرقه و گروهی در عالم سیاست

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان (بخش پیش‌نویس قانون اساسی)، ص ۲۰۱ ـ ۲۱۳؛ امام شناسی، ج ۸، ص ۷۳ ـ ۷٤.

براساس عقیده و دیانت خود عمل نموده و خود را به شرع و دین منتسب می‌نماید؛ چنان‌که حجّاج بن یوسف ثقفی ـ لعنَه الله ـ هم برای صحّه گذاشتن بر اعمال شنیع و افعال وقیح خود به آیات قرآن استدلال کرده و به وجوب اطاعت از اولو الأمر تمسّک می‌جست.[1]

دلیل تصنیف کتاب ولایت فقیه توسّط حضرت علاّمهٔ طهرانی (قدّس سرّه)

در همین راستا مرحوم والد ـ روحی له الفداء ـ در مسئلهٔ ولایت فقیه و تصدّی وی بر حکومت، اثری روشنگر و ارزشمند و عالی و راقی در چهار جلد تصنیف نمودند[2] ـ وللَه درُّه و علیه أجرُه فجزاه اللَه عن الإسلام و أهلِه خیرَ جزاء المصنّفین و المعلّمین ـ و در این رساله حقیقت ولایت و بصیرت در فقه را تبیین

نموده و مراتب إشراف و سیطرهٔ فقیه بر عوالم أحکام و ملاکات به‌واسطهٔ نفس قدسی و متّصل به مصدر تشریع و منبع وحی که با صفای سِر و خلوص

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلهٔ مذکور رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۱۸۸ (تعلیقه ۲)؛ أنوارالملکوت، ج ۲، ص ۹۸.

[2] مراد کتاب ولایت فقیه در حکومت إسلام است.

ضمیرش از صُقع عالم جبروت و سرچشمهٔ شریعت و تنزیل روشن و منوّر گشته را محقّق و مشخّص فرمودند. این فقیه همان فقیه صاحب فتوایی است که بر ما اطاعتش واجب و اتّباع و پیروی از او لازم و ضروری است، اوست که دین او عین سیاستش و سیاستِ او عین دیانتش و کلام او حُکم و فعلش دلیل و حجّت است.

والله که تعداد این افراد بسیار اندک است و سوگند به خدا ایشان نور خداوند در ظلمات زمین و مهالک دهرند و اینان کسانی هستند که خداوند دیدهٔ دل آنان را باز کرده پس بواطن امور و مقدّرات خداوند را در عوالم ملک و ملکوت مشاهده نموده و صلاح بندگان را به واقع امر و حقیقت بصیرت یافته‌اند.

شرایط حیازت مسائل حکومتی از منظر مصنّف (قدّس سرّه)

ما کجا و إدراک این مرتبه کجا؟! هیهات! هیهات که با عقول قاصر و اوهام و تخیّلات خود بتوانیم این مرتبهٔ عالی و رفیع را ادراک کنیم تا چه رسد به اینکه دست ما به آن ذروهٔ علیا برسد و ادّعای ورود و وفود در آن را داشته باشیم.

و به همین جهت مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ

می‌فرمودند:

«ورود و إقدام در عرصهٔ مسائل حکومتی جایز نیست مگر به اذن صریح و امر مباشر و مستقیم از جانب صاحب ولایت کلّیّه مولانا حجّة بن الحسن المهدی أرواحنا لتراب مقدمه الفداء یا فردی که قلب و ضمیرش به آن حضرت متّصل باشد به نحوی که ایشان را در هر آن و لحظه‌ای با قلب و سرّ خود مشاهده نموده و خود را در محضر قدّوسی و مرأی و منظرشان ببیند. پس چنین شخصی زبان و لسان آن حضرت است که با آن سخن می‌گوید و دست آن حضرت است که با آن اخذ می‌کند و ارادهٔ آن حضرت است که از آن نفس مطهّر سرچشمه می‌گیرد.»

لذا مشاهده شد که در نهضت از پیش طراحی شدهٔ مشروطه چگونه علما و اعاظم و اجلاّی از افاضل را به بازی گرفتند و کلمه و شعار توحید و عدالت را تغییر داده و مسیر را منحرف نموده و ملّت را در مهالك و بلایا وارد ساختند؛ و فعلوا ما

فعلوا بالدّين و الدّنيا و ضلّوا و أضلّوا و هلكوا و أهلكوا ...؛[1] و چه بر سر دين و دنياى مردم آوردند و گمراه شدند و گمراه كردند و هلاك شدند و هلاك كردند!

پس چقدر فرق است بين آن كسى كه نماز جمعه را مربّى نفوس و مهذّب اخلاق ومحرّک به سمت فعليّت‌ها و غايات كماليّه و حيات بخش ارواح پژمرده و روشنى بخش چشمان رمد آلود و نورانى كنندۀ قلوب و افكار مى‌بيند؛ با آن كسى كه نماز جمعه را چيزى جز اشتغال به مسائل سياسى و اجتماعى نديده و به غير از اين منظر پَست و سخيف به آن نمى‌نگرد. اين است رأى و عقيده و ممشاى اين افراد در تمام افكار و روش‌ها و عملكردها و تلاش‌ها و حركاتشان، تا جايى كه شنيده‌ام از بعضى از آنها كه مى‌گفت:

«اصل در اقامۀ عزادارى ائمّه عليهم السّلام خصوصاً در ايّام عاشورا و حضور مردم در قالب دسته‌هاى عزادارى فقط همان اجتماع و

---

[1] پيش‌نويس قانون اساسى در اواخر كتاب وظيفۀ فرد مسلمان، ص ۲۰۳؛ اسرارملكوت، ج ۲ ص ۸۵.

راهپیمایی است، خواه همراه با آن عزاداری بشود یا نشود.»

فیاللأسف بر این تفکّر پَست و مُهلک و نابود کنندهٔ روح تشیّع و ولایت در میان امّت و منحرف کنندهٔ ملّت از مسلک و روش ائمّه علیهم الصّلاة و السّلام.

صاحبان این تفکّر از این حقیقت غافلند که حقیقت شریعت و قوام و اصل و

عماد و ستون آن همان ولایت و اتّکاء بر آن است و شریعت منقطع از امام علیه السّلام همچون سنگ و چوب، خشک و جامد است و فاقد نشاط روحانی و روح تقوا و تحرّک به سمت مبدأ اعلیٰ و غایت قُصویٰ می‌باشد.

بنابراین نماز بدون ولایت چیزی جز حرکات بدنی، و حجّ بی ولایت غیر از صرف مال و أفعال عبادی، و جهاد بدون آن چیزی جز کشورگشایی نبوده و حکومت بدون ولایت چیزی جز ریاست طلبی بر مردم و سیطره و تسلّط بر نفوس و أعراض نخواهد بود، سیطره و تسلّطی که موجب ورود در مفاسد و مهالکِ نابود کننده و توغّل در انانیّت و اهواء پَست و رذیله خواهد شد.

اموری که تذکّر و بیان آن طبق روایات معصومین علیهم السّلام بر ائمّهٔ جمعه حتماً لازم است

بر همین اساس، بر ائمّهٔ جمعه لازم و واجب است که نفوس بندگان خدا را متوجّه صاحب ولایت الهیّه نموده و نشاط و ابتهاج روحانی برای حرکت به آن سمت را به شکل جدّی در آنان إحیا نمایند و حقیقت و کیفیّت اتّباع و اطاعت و گردن نهادن به اوامر و دستورات آن حضرت را روشن نموده و واقعیّت انتظار فرج و

ظهور را که به معنای به فعلیّت رساندن استعدادها و تهیُّأ و آمادگی آنها برای وصول به ظهور باطنی آن حضرت است، برای مردم تبیین کرده و توضیح دهند و مردم را سرگرم اقاویل باطل ـ همان‌طور که از بسیاری شنیده می‌شود ـ در تعیین وقت ظهور ننماید. مطالبی که هیچ واقعیّتی در ورای آن نیست و جز بازی با عقاید مردم و گذران اوقات به قیل و قال نتیجه‌ای ندارد.

در کتاب وسائل الشّیعه از کتاب کافی محمّد بن یعقوب به سند صحیح از محمّد بن مسلم از حضرت امام أبی‌جعفر باقرالعلوم علیهما السّلام نقل کرده که فرمودند:

فی خطبة یوم الجمعة و ذکَر خطبةً مشتملةً علی حمدِ اللَه و الثّناءِ علیه و الوصیّةِ بتقوی اللَه و الوعظ إلی أن قال و اقرأ سورةً من القرآن و ادعُ ربَّك و صلِّ علی النّبیّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و ادعُ للمؤمنین و المؤمنات ثمّ تجلِس قدرَ ما یمکن هنیهةً ثمّ تقوم و تقول و ذکَر الخطبة الثّانیة و هی مشتملةٌ علی حمد اللَه

و الثّناء عليه و الوصيّة بتقوى اللَه و الصّلاة على محمّد و آله و الأمر بتسمية الأئمّة عليهم السّلام إلى آخرهم و الدّعاء بتعجيل الفرج إلى أن قال و يكون آخرُ كلامه ﴿إِنَّ ٱللَهَ يَأمُرُ بِٱلعَدلِ وَٱلإِحسَٰنِ﴾[1] الآية.[2]

«امام باقر عليه السّلام خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای خداوند و وصیت به تقوای خدا و وعظ و ارشاد ذکر کرد تا آنجا که فرمود: سوره‌ای از قرآن را قرائت کن و پروردگارت را بخوان و بر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلّم صلوات بفرست و برای مؤمنین و مؤمنات دعا کن. سپس مدّت کوتاهی به اندازه‌ای که ممکن است می‌نشینی و سپس می‌ایستی و می‌گویی: حضرت خطبه دوّم را ذکر کردند که مشتمل بر حمد و ثنای خداوند و توصیه به تقوای خدا و صلوات بر پیامبراکرم و آل او و امر به نام بردن یکایک ائمه علیهم السّلام تا آخرینشان و دعا برای تعجیل فرج بود. تا آنجا که فرمود آخرین کلام امام این است: ﴿خداوند به عدل و احسان امر می‌کند...﴾.»

در علل الشّرایع و عیون أخبار الرّضا از فضل بن شاذان از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت شده است که فرمودند:

إنّما جُعلت الخطبةُ يومَ الجمعة لأنّ الجمعة مشهدٌ عامٌّ فأراد أن يكون للأمير سببٌ إلى موعظتِهم و ترغيبِهم فى الطّاعة و ترهيبِهم من المعصية و توقيفهم على ما أراد من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرَهم بما ورَد عليهم من الآفاق (الأهوال) الّتى لهم فيها المضَرَّة و المنفعة و لا يكون الصّائر فى الصّلاة منفصلًا و ليس بفاعلٍ غيره ممّن يؤُمّ النّاس فى غير يومِ

---

[1] سوره نحل (١٦) آیهٔ ٩٠.

[2] وسائل الشّيعة، ج ٧، ص ٣٤٢.

الجمعة و إنّما جُعلت خطبتين ليكون واحدةٌ للثّناء على اللّه و التّمجيد و التّقديس للّه عزّ و جلّ و الأُخرىٰ للحوائج و الإعذار و الإنذار و الدّعاء و لما يريد أن يعلّمَهم من

أمره و نهيه ما فيه الصّلاح و الفساد.[1]

«خطبهٔ نماز جمعه به این دلیل در روز جمعه قرار داده شده است که روز جمعه روز حضور و اجتماع مردم است. پس خداوند اراده فرموده است که امیر و حاکم برای موعظه و ترغیب آنان به اطاعت پروردگار و بیم دادن از معصیت او و واقف نمودن آنان بر آنچه که مصلحت دین و دنیایشان می‌بیند، وسیله و فرصتی داشته باشد و آنان را از اتّفاقاتی که در اطراف و اکناف به وقوع پیوسته و برایشان منفعت یا مضرّت دارد آگاه سازد؛ فلذا حاکم مسلمین باید خودش شخصاً خطبه‌ها را ایراد نموده و نماز را اقامه نماید و نباید صرفاً برای اقامهٔ نماز بدون ایراد خطبه‌ها حاضر گردد و نباید غیر از امام و حاکم، اشخاصی مانند ائمّهٔ جماعات متصدّی اقامهٔ نماز جمعه گردند. و همانا نماز جمعه در دو خطبه قرار داده شده تا یکی مختص به حمد و ثنای حضرت حق و تمجید و تقدیس خدای عزّوجلّ بوده و دیگری در برگیرندهٔ بیان حوائج و نیازها و اتمام حجّت و انذار و دعا باشد و در آن اوامر و نواهی الهی که صلاح و فساد مردم در آن است را به آنان تعلیم دهد.»

---

[1] علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲٦٥؛ عیون أخبارالرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۱۱؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳٤٤، با قدری اختلاف در هر مصدر.

امام علیه السّلام در این روایات به بیان کیفیّت خطابه و نحوهٔ تعلّق و ربط با خداوند متعال پرداخته به نحوی که خطبه ابتداءً با ثنا و تمجید و تقدیس او به جهت استجلاب فیضان رحمت و عطوفتش آغاز گردد. همان‌گونه که در تمام ادعیهٔ مأثوره از ائمّه علیهم السّلام مانند دعای کمیل و افتتاح و ابوحمزهٔ ثمالی و غیره مشاهده می‌نماییم.

وظیفهٔ خطیب در نحوهٔ گزینش مطالب خطبه‌ها

خطبهٔ نماز جمعه باید با فصیح‌ترین زبان و بلیغ‌ترین بیان با گفتاری نافذ و گیرا و رسا القا شود و حکایاتی از اولیای صالحین و مواعظ بلیغی از دُرَر أخبار و عباراتی از نهج البلاغهٔ مولی المتّقین امیرالمؤمنین علیه السّلام خصوصاً خطبه‌هایی که در آنها

از فنا و مرگ و اعتباریّت دنیا سخن می‌گوید برای نمازگزاران ایراد گردد و حوادثی که بر اهل‌بیت گذشته و موجب تنبّه و عبرت مخاطبین است ذکر شود.

هم‌چنین خطبه باید دربرگیرندهٔ حالات عرفای ربّانی و اهل بصیرت بوده، أشعار عالی و راقی شعرای عرب و عجم مانند ابن‌فارض مصری، مولانا جلال الدّین محمّد بلخی، حافظ شیرازی و غیر آنها از عرفا و اولیای ربّانی ـ رضوان الله علیهم ـ در آن قرائت شود، همان‌طور که مولیٰ محمّد تقی مجلسی ـ رحمة الله و رضوانه علیه ـ در کتاب لوامع صاحبقرانی[1] که به زبان فارسی به نگارش درآورده، بدین مطلب اشاره نموده است.[2]

تا این‌چنین خطبه‌ای بتواند لهیب شوق در جان مخاطبین را شعله‌ور سازد و رغبت به حطام دنیا و اهواء پست را زائل نماید و نشاط قلوب در توجّه به عالم ملکوت و رفض رذائل اخلاقی ـ از قبیل روی آوردن به ریاسات دنیویّه و شبکه‌ها و دام‌های مُهلکهٔ شیاطین ـ را به ارمغان

---

[1] مترجم کتاب به زبان ترکی می‌گوید: «نسخه‌ای به خطّ مؤلّف یافتم که کتاب را در آن به لوامع قدسیّه نام‌گذاری کرده بود.» (محقّق)

[2] لوامع صاحبقرانی، ج ٤، ص ٥٦٦.

آورد؛ تا آنجا که هر کس در این نماز حضور پیدا کند، تحوّل و فرق اساسیِ حال قبل از حضور و بعد از حضور در نماز را در نفس خویش بیابد و این دریافت در طول هفته مشوّق او برای حضور در نماز جمعهٔ هفتهٔ آینده گردد.

برای وصول به این مقام بر خطیب لازم و ضروری است که ساعات طولانی و مدّت زمان قابل توجّهی را به مطالعهٔ کتب روایی و اخلاقی بپردازد و اوقاتش را برای استفادهٔ بیشتر از این مطالب و افادهٔ کامل‌تر و وافی‌تر برای مخاطبین صرف نماید و از تکرار پی‌درپی مطالب ملال‌انگیز و متعارف و مسائلی که اکثر مردم از آن اطلاع دارند و در جرائد و مجلاّت و دیگر وسائل ارتباط جمعی مطرح شده اجتناب نماید.

خطیب جمعه باید دارای تفکّری مستقل و نظری صائب و صحیح باشد و خطابهٔ خود را براساس آنچه که برای مخاطبین مصلحت و نافع دیده، به دور از هرگونه ملاحظات اعتباری و مصلحت اندیشی‌های شخصی ایراد کند؛ بلکه از همه بالاتر خطیب باید به چیزی غیر از خداوند متعال توجّه و نظر نداشته و جز به آنچه خداوند متعال برای او تکلیف کرده و مسئولیّتش را به دوش او نهاده، فکر ننماید.

﴿قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرهُم فِی خَوضِهِم یَلعَبُونَ﴾.[1] «بگو: الله؛ و پس آنگاه بگذار ایشان را که در امور سرگرم کنندهٔ خود غوطه ور شده و به بازی اشتغال ورزند!»

دیگر آنکه در اقامهٔ نماز جمعه به سنّت ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام تمسّک جسته، خطبه را بر منبر[2] اقامه نموده و از ایستادن در پشت

---

[1] سوره أنعام (٦) ذیل آیه ٩١.

[2] استفاده از منبر برای اقامهٔ نماز جمعه سنّت می‌باشد؛ چنانچه در احادیث بسیاری این مطلب آمده است از جمله:

محمّد بن مسلم قال: سألته عن الجمعة فقال علیه السّلام: "بأذان و إقامة یخرُج الإمام بعد الأذان فیصعَد المنبر و یخطُب لا یصلّی النّاس ما دام الإمام علی المنبر. ثمّ یقعُد الإمام علی المنبر قدرَ ما یقرأ ﴿قُل هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾. ثمّ یقوم فیفتتح خطبتَه ثمّ ینزِل فیصلّی بالنّاس ثمّ یقرأ بهم فی الرّکعة الأُولی بالجمعة و فی الثّانیة بالمنافقین."» * (محقّق)

ترجمه: «محمّد بن مسلم می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به نماز جمعه پرسیدم فرمود: "نماز جمعه با اذان و اقامه برگزار می‌شود، بعد از اذان امام

تریبون[1] خود داری نماید؛

چرا که تریبون وسیله‌ای است که از بلاد کفر وارد شده و شایستهٔ خطیب نیست که خطابه‌اش را از پشت تریبون بیان و إلقاء نماید و لذا شیعیان باید ملتزم به اقامهٔ شعائر دینی به‌وسیلهٔ منبر بوده و به‌طورکلی از آنچه در فرهنگ اسلامی ما داخل شده اجتناب نمایند.

هم‌چنین بر امام جمعه لازم است که طبق سنّت اولیای دین علیهم السّلام به جای عبا از رِداء استفاده نماید.

وظایف خاص زعیم و حاکم مسلمین در مورد نماز جمعه

رهبر و زعیم امّت اسلام باید خودش متصدّی اقامه و ایراد خطبهٔ نماز بوده و بر تمامی افراد و اصناف مردم از علما و غیر آنها لازم و ضروری

خارج شده و بر منبر می‌رود و خطبه را ایراد می‌نماید تا هنگامی که امام بر بالای منبر است مردم نباید نماز بخوانند. بعد از خطبهٔ اوّل امام به اندازه‌ای که سورهٔ ﴿قُل هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند بر منبر می‌نشیند. سپس برمی‌خیزد و خطبهٔ دوّم را آغاز می‌کند و بعد از پایان خطبه از منبر فرود می‌آید و با مردم نماز می‌خواند و در رکعت اوّل سورهٔ جمعه و در رکعت دوّم سورهٔ منافقین را قرائت می‌نماید.“»

* الکافی، ج ۳، ص ٤٢٤؛ وسائل الشّیعه، ج ۷، ص ۳۱۳.

[1] نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۱؛ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۵ ـ ۲٤۰؛ نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۱۲۵.

است که در نماز جمعه شرکت جسته و به مشاهدهٔ آن از طریق وسایل ارتباط جمعی اکتفا ننمایند، زیرا که این کار موجب اهانت به این فریضهٔ الهیّه و ضعف و سستی امّت می‌شود.

حاکم اسلام باید برای تمامی شهرهای مملکت اسلامی خطیبی را منصوب نماید که از نظر منزلت و علم و قدرت خطابه و رعایت تقوا و دوری گزیدن از دنیا و زخارف آن از وجیه‌ترین و بهترین مردم بوده؛ به‌طوری‌که مردم کدورتی از او و از رفتار و کردارش نداشته باشند تا موجب شوق و رغبت آنان برای حضور در نماز گردد.

وظایفی دیگر برای خطبای نماز جمعه

هم‌چنین بر خطیب لازم است که جمیع امّت اسلام را گرچه در أقصیٰ نقاط کرهٔ زمین باشند مشمول دعای خویش نموده و هیچ مسلمانی را خارج از حکومت اسلامی نداند؛ چرا که هر مسلمانی ولو اینکه در دورترین نقاط زمین زندگی کند در سرزمین اسلام است و شرایط و حقوق یک مسلمان را دارد.[1]

دیگر از وظایف خطیب جمعه این است که باید سیاست‌های دُوَل کفر و عناد و هم‌چنین

---

[1] امام شناسی، ج ۸، ص ١٦٤؛ ولایت فقیه، ج ۳، ص ۱۳۰.

کیفیّت اتّحاد و مشورت و هم‌فکری آنان بر علیه کشورهای اسلامی را واضح و آشکار سازد و به همین دلیل بر خطیب لازم است که نسبت به مسائل

سیاسی خبیر و دارای بصیرتی نافذ و عمیق بوده و بتواند قضایا و اتّفاقات دنیا را تحلیل کرده و به تحلیل‌های جراید و وسایل ارتباطیِ متعارف اکتفا ننماید.

هم‌چنین بر خطیب لازم است که هیچ‌کس را در موعظه و نصیحت مستثنیٰ ننموده؛ بلکه به وصیّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: «النَّصیحةُ لأئِمّة المسلمین»[1] عمل کند و ابلاغ و نصیحت و خیرخواهی خود را به تمام گروه‌ها و فرقه‌های دنیا توسعه داده و همهٔ آنان را به صلاح و رشد و رعایت شئون انسانیّت و توجّه به توحید دعوت نماید چرا که آنان نیز مانند ما، بندگان خدا هستند.

هم‌چنین لازم است جایگاه و موقعیّت خود را در تبلیغ و رسالت، جایگاه و موقعیّت نائب رسول خدا و امام علیه السّلام دیده و خود را نماینده‌ای از جانب ایشان بداند و با زبان تند افراد را مخاطب خویش نسازد چرا که این نحوه گفتار، فخر و مباهاتی برای خطیب به شمار

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳. قسمتی از خطبهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مسجد خیف.

نمی‌رود؛ بلکه سزاوار است با روش و منطقی نیکو و بیانی لیّن و نرم با آنان صحبت نماید، همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَجَٰدِلهُم بِٱلَّتِی هِیَ أَحسَنُ﴾؛[1] «و با آنان با طریقه‌ای که از همهٔ راه‌ها و طریقه‌ها نیکوتر است به مباحثه و مجادله در گفتار قیام کن!»

﴿فَقُولَا لَهُۥ قَولا لَّیِّنا لَّعَلَّهُۥ یَتَذَکَّرُ أَو یَخشَىٰ﴾؛[2] «امّا باید متوجّه باشید که با زبانی نرم و ملایم و سخنانی موزون او را به توحید دعوت نمایید، شاید که در دل او کارگر افتد و به راه راست متمایل گردد و یا ترس از هلاکت او را از منجلاب انانیّت نجات بخشد.»

خطیب نباید خود را از جانب خدا صاحب اختیار مردم بپندارد، به گونه‌ای که تصوّر نماید مردم باید او را اطاعت کرده و گفتار او را بپذیرند؛ بلکه باید خود را

---

[1] سوره نحل (١٦) آیه ١٢٥.

[2] سوره طه (٢٠) آیه ٤٤.

از کمترین بندگان و مخلوقات خداوند دانسته و با کلمات معتدل و قول أحسن سخن بگوید و در محاورات و ارتباطات از محدودهٔ عرف و سیرهٔ عقلائیّه تعدّی و تجاوز ننماید.

به عبارت دیگر بر خطیب لازم است که خطابش جاذب و قانع کننده و شفا بخش و شامل تمام مصالح متعلّق به بندگان در منطقهٔ خود و دیگر بلاد اسلامی و غیر اسلامی باشد تا همگان را به سمت معرفت حقیقت اسلام و تشیّع و اینکه تنها دین مورد قبول و پذیرش در نزد خداوند دین اسلام است سوق دهد؛ ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلإِسلَٰمُ﴾.[1]

و تبیین نماید که اسلام دین رحمت و عطوفت و دوستی و وداد و محبّت و ایثار و علم و حکمت و تعقّل و حرّیت و دوری از تعصّب و تحجّر و جاهلیّت و تقدّم در تمامی مجالات و فعالیّت‌های علمی و در جمیع تحوّلات زندگی پیشرفته و متکامل است.

خطیب باید در نماز جمعه، آیات الهی قرآن را به بشریّت متذکّر گردد؛ نظیر این آیهٔ شریفه:

---

[1] ۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۰: «به‌درستی که حقّاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است».

﴿قُل يَٰٓأَهلَ ٱلكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَينَنَا وَبَينَكُم أَلَّا نَعبُدَ إِلَّا ٱللَهَ وَلَا نُشرِكَ بِهِۦ شَيـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعضُنَا بَعضًا أَربَابا مِّن دُونِ ٱللَهِ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشهَدُواْ بِأَنَّا مُسلِمُونَ﴾.[1]

«ای پیغمبر! بگو: ای صاحبان کتاب! (ملّت یهود و نصاریٰ که صاحبان تورات و انجیل هستند) بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‌ایم) گرد آییم و آن را میزان و معیار کار خود اتّخاذ کنیم و آن گفتار و کلمه این است که: غیر از خدا را پرستش نکنیم و هیچ چیزی را أنباز و شریک برای او قرار ندهیم

[1] . ۱سوره آل عمران (۳) آیه ٦٤.

و بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثّر در رشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد و فقط رب و مؤثّر در رشد و کمال، خداوند بوده باشد (زیرا که یهود و نصاریٰ، علما و بزرگان خود را ارباب و مؤثّر می‌دانستند).»

و سیرهٔ نبوی و ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را در مواجهه و تعامل با مخالفین از سایر ادیان و ملل برای همگان تبیین نموده و حقیقت تشیّع و مبانی آن را معرّفی نماید و آنان را به سمت محوریّت ولایت و وجود حیّ قیّوم در ادارهٔ عالم امکان سوق داده و کیفیّت ظهور و سیطرهٔ ولایی حضرت را بر عالم وجود و از طرف دیگر کیفیّت و چگونگی غیبت حضرتش را از ما با بیانی شیرین، جذّاب، لطیف و قانع کننده توضیح داده و تبیین نماید.

یکی از وظایف دیگر خطبا این است که مخاطبین را نسبت به تکالیف و وظایف اجتماعی متوجّه و متنبّه سازند؛ به این صورت که آنان را به رعایت موازین اخلاقی در اجتماعات و محاوراتشان و چگونگی معاشرت با یکدیگر و قیام به امر به معروف و نهی از منکر و تحکیم اُنس و اُلفت و پیوند و مواصلت با یکدیگر و تبیین و توضیح راه‌های وصول به آن و قیام به تکالیف و وظایف شخصی و امور متعلّق به هر

فرد از عبادات و إحیای شعائر دینی و شرکت در مجالس ذکر اهل‌بیت علیهم السّلام در مناسبت‌های مذهبی و غیره توصیه نمایند.

بحث در حیطهٔ مسائل اعتقادی، اخلاقی و سیاسی که خطیب باید در نماز جمعه مطرح کند، مجال واسعی را می‌طلبد که این مقدّمه گنجایش آن را نداشته و ما به همین مقدارِ مختصر اکتفا می‌نماییم؛ و فیه تَنبیهٌ للغافلینَ و تَذکرةٌ لمن أراد أن یتذکّر أو یخشیٰ.

بررسی علل مشروط شدن نماز جمعه به امام یا نائب یا حاکم عادلِ مبسوط الید در روایات

با توجّه به مسائل مذکور، متوجّه می‌شویم: اینکه در بعضی از روایات اقامهٔ نماز جمعه در بلاد، مشروط به حضور امام علیه السّلام یا نائب ایشان و یا فقیه عادل مبسوط الید گردیده برای بیان این مطلب است که انجام این فریضه در بلاد، به این کیفیّت و با رعایت تمامی این مطالب و نکات جز برای فردی که به این

خصوصیّات متّصف و ممتاز می‌باشد، میسّر و مقدور نخواهد بود. بدیهی است که این مطلب با وجود قیمومیّت و سردمداری حکّام ظلم و خلفای جور در زمان ائمّه علیهم السّلام و دیگر أزمنه ممتنع و محال است.

لکن قواعد موجودهٔ در نزد ما نظیر حدیث شریف:

إذا أمَرتکم بشیءٍ فأتُوا منه ما استطعتم.[1]

«هنگامی که شما را به چیزی امر نمودم هر مقدار از آن که در حدّ توان و استطاعت شما بود انجام دهید.»

و المیسورُ لا یُترَك بالمعسور.[2]

«نباید آن مقداری که می‌توان انجام داد، به خاطر آنچه نمی‌توان انجام داد ترک شود.»

و ما لا یُدرَك کلُّه لا یُترَك کلُّه.[3]

«آنچه را که نمی‌توان به‌نحو کامل إتیان نمود نباید به‌طور کامل ترک نمود.»

و غیر این موارد، حتّی با چشم پوشی از روایات مثبتهٔ وجوب در غیر زمان حضور ائمّه علیهم السّلام و در حکومت جائرین و غاصبین، مجالی برای ما نسبت به شک در وجوب عینی و

---

[1] تفسیر الصّافی، ج ۲، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۱.
[2] عوالی‌اللّآلی، ج ٤، ص ۵۸.
[3] همان.

تعیینی نماز جمعه عقداً و اجتماعاً باقی نمی‌گذارد.

مکانت و جایگاه قدسی و عرشی مصنّف رسالهٔ نماز جمعه، رضوان الله علیه

این رساله که راجع به نماز جمعه تصنیف شده است، از رشحات قلم عالم عامل کامل، فخر الشّریعة و رکن الطّریقة و عماد الحقیقة، سیّد الفقهاء و المجتهدین و قدوة العرفاء الکاملین، سیّدنا و مولانا و والدنا علاّمه آیة الله العظمیٰ سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ بوده که در زمان اقامت و اشتغالشان به علوم دینیّه در عتبهٔ مقدّسهٔ مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام به رشتهٔ تحریر در آمده است و ایشان در این بحث در درس آیة الله سیّد محمود شاهرودی ـ رحمة

الله علیه ـ که قائل به عدم وجوب نماز جمعه در زمان غیبت[1] بود حضور می‌یافتند.

امّا مرحوم والد در اثناء مباحثه، با مبنای خودشان ایشان را ملزم به قبول وجوب تعیینی کرده و راه را از هر طرف بر ایشان بسته و وی را با ادلّهٔ اجتهادی مُجاب نمودند؛ ولی با این وجود، ایشان از فتوا بر وجوب نماز جمعه إبا نموده و با تمسّک به اجماع موهوم، ادلّهٔ مثبتهٔ وجوب را رد کردند. و این یکی از مصادیق تمسّک به اجماع واهی و موهوم و رفض کلام معصوم است که واقعاً باید بر این سیرهٔ جاری و سنّت مستمرّهٔ در میان علما تأسّف خورد.

اجماع از اصول و امّهات اهل تسنن است نه تشیّع

و ما بحمدالله تعالیٰ و توفیقه رساله‌ای کامل و وافی راجع به وهن و سستی اجماع در طریق استنباط احکام شرعیّه و اینکه اجماع اصلاً موقعیّتی در اجتهاد ندارد، تألیف کرده‌ایم[2] و در آنجا به تمام و کمال به اثبات رسانده‌ایم که اجماع حجّیت نداشته و امر ساخته و پرداختهٔ اهل تسنّن بوده و از طرف آنان بر اصول و قواعد استنباطیِ

---

[1] إجماع از منظر نقد و نظر، ص ١٦٤، تعلیقه.

[2] کتاب إجماع از منظر نقد و نظر رسالهٔ اصولیه در عدم حجّیت اجماع مطلقا.

شیعه وارد گردیده است، و ابداً در روایات و اصول مأثوره از معصومین علیهم السّلام هیچ اصل و اساسی ندارد.

شیعیان باید این اصل را به‌طورکلّی از طریق استنباط احکام خارج و حذف نموده و آن را به اهل تسنّن واگذار نمایند؛ چرا که آنها اولیٰ به استفاده از این اصل موهوم و تخیّلی می‌باشند و هنگامی که این اصل از مبانی استنباط آنان گرفته شود، دیگر در اصول و فروع چیزی برای آنان باقی نخواهد ماند.

آخرین تعلیقات مصنّف بر رسالهٔ صلاة الجمعة

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در اواخر عمر شریفشان به این رساله مراجعه کرده و تعلیقاتی را به آن اضافه نموده‌اند که تأمّل در آن، این مسئله را در ذهن تقویت می‌کند که مرحوم والد ـ قدّس الله رمسَه ـ رأی و فتوایشان را تغییر داده و قائل به رجحان نماز جمعه در هر حالی شده‌اند؛ چرا که ایشان پیش از این، قائل به حرمت و

بطلان این نماز در زمان عدم حضور امام و عدم تحقّق حکومت اسلام بودند، ولیکن در اواخر رساله رأیشان تغییر کرد و ملتزم به رجحان آن، در هر حال و مجالی شدند.

بیان حکم نهایی و نظر مختار در مسئلهٔ نماز جمعه

و ما با اعتراف به عجز و قصور و نقصان خود و بعد از فحص و بحث و تأمّل در ادلّه و متون، رأی و نظرمان بر این تعلّق گرفت که:

نماز جمعه واجب است به وجوب عینی و تعیینی عقداً و اجتماعاً در هر حال و موقعیّتی بدون هیچ شرطی نه در وجوب و نه در صحّت، و البتّه در صورت اجتماع شرایط و تحقّق موضوع و در صورت امنیّت و عدم خوف.[1]

و به منظور زیادت بصیرت و اتمام فایده، تعلیقاتی را با بضاعت مزجاة و سرمایهٔ اندک خویش تقدیم نمودهایم.[2]

---

[1] توضیحات و دلایل این مطلب در تعلیقات مشروحاً خواهد آمد. (محقّق)

[2] مرحوم والد ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ در اواخر عمر شریفشان به این رساله مراجعه کرده و تعلیقاتی را اضافه نمودند که در انتهای آنها «منه عفی عنه» آمده است. ولکن از آنجا که برخی از عبارات را مجمل یافتیم و در اشارات و اداءِ مقصود اضطراب مشاهده کردیم، به جهت زیادت افاده و اتقان، تعلیقاتی موجز و مختصر اضافه نموده و در انتهای آنها عبارت «منه عفی عن

والحمدلله أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، و الصّلاةُ و السّلامُ و التّحيةُ و الإكرامُ على صاحبِ الشّريعةِ الغرّاءِ و الحنفيةِ البيضاءِ خاتمِ الأنبياء و المرسلين محمّدٍ و علىٰ آل بيته أُمناءِ الوحى و حملة الرّسالة؛ سيّما قطبُ عالم الوجود صاحبُ العصر و الزّمان بقيّةُ الله على الأنام أرواحنا لتراب مقدمه الفداء و جعَلَنا من شيعته و مواليه و الذّابّين عنه بمحمّدٍ و آله.

و أنا الرّاجى عفو ربّه، السّيد محمّدمحسن الحسينى الطّهرانى

فى يوم الجمعة، التّاسع من رجب المرجّب من سنة ١٤٢٧ الهجرية القمرية

فى المشهد المقدّس الرّضوى على ثاويه آلاف التّحية و الثّناء.

جرائمه»را آورديم و ساير تعليقات از أفاضل كرام و أصدقاى عظام ـ أيّدهم الله بتوفيقه ـ است.

بخش اوّل : روایات وارده در باب نماز جمعه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم و به نستعين

و الصّلاةُ و السّلامُ على سيِّدنا و نبيِّنا محمّدٍ و على آلِه

الطّيّبين الطّاهرين،

و لعنةُ اللَه علىٰ أعدائِهم أجمعين

من الآن إلىٰ قيام يوم الدّين

روايات وارده در باب نماز جمعه

روايات وارده در باب نماز جمعه:

صحيحهٔ زراره كه از حضرت امام أبی‌جعفر امام باقر عليه السّلام نقل می‌كند كه فرمودند:

الجمعةُ واجبةٌ علىٰ مَن إن صلّى الغداةَ فی أهله، أدرك الجمعةَ ـ الحديث.[1]

«نماز جمعه بر كسی واجب است كه اگر نماز صبح را در ميان اهلش بجا آورد بتواند خود را به نمازجمعه برساند و آن را ادراک نمايد... .»

فضل بن شاذان از حضرت امام رضا عليه السّلام نقل می‌كند:

إنّما وجَبت الجمعةُ علىٰ من يكونُ علىٰ فرسخين لا أكثر.[2]

«نماز جمعه فقط بر افرادی واجب است كه از محلّ اقامهٔ آن حدّاكثر دو فرسخ فاصله داشته باشند، نه بيشتر.»

در صحيحه از محمّد بن مسلم نقل است كه از حضرت امام جعفر صادق

---

[1] تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۷.

[2] وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۸.

علیه السّلام راجع به نماز جمعه سؤال کردم، ایشان فرمودند:

تجِب علیٰ من کان منها علی رأسِ فرسخین؛ فإن زاد علیٰ ذلك فلیس علیه شیءٌ.[1]

«بر کسی که تا دو فرسخ از محلّ اقامهٔ آن فاصله دارد واجب است؛ پس اگر فاصله بیشتر باشد چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

حفص بن غیاث از حضرت امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارشان حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

لیس علیٰ أهل القُریٰ جمعةٌ و لا خروجٌ فی العیدینِ.[2]

«نماز جمعه و خروج برای اقامهٔ نماز عید فطر و قربان بر اهل روستاها واجب نیست.»

صحیحهٔ محمّد بن مسلم از حضرت امام باقر یا حضرت امام صادق علیهما السّلام می‌باشد که می‌گوید:

سألتُه عن أُناس فی قریة، هل یُصَلّون الجمعةَ جماعةً؟ قال: نعم، یُصلّون أربعًا إذا لم یکُن مَن یخطُب.[3]

از حضرت سؤال نمودم:«آیا افرادی که در روستا سکونت دارند، می‌توانند نماز ظهر را به جماعت در وقت نماز جمعه اقامه کنند؟ حضرت فرمودند: بله! اگر کسی نباشد که خطبه را

۱.تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۰؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۹.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷.

[3] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰٦.

بخواند، نماز ظهر را چهار رکعت اقامه نمایند.»

در صحیحهٔ فضل بن عبدالملک نقل است:

سمِعتُ أباعبداللَه علیه السّلام یقول: إذا کان قومٌ فی قریة صلّوا الجمعةَ أربعَ رکعات؛ فإن کان لهم من یخطُب بهم، جمَعوا إذا کانوا خمسة نفر. و إنّما جُعلتْ رکعتینِ لمکان الخطبتینِ.[1]

«از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: وقتی که قومی در

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷.

قریه‌ای سکونت دارند باید نماز ظهر جمعه را چهار رکعت بخوانند؛ امّا اگر در میان ایشان کسی باشد که بتواند خطبه بخواند ـ درصورتی‌که پنج نفر باشند ـ افراد برای نماز جمعه جمع شوند. و نماز جمعه به جهت وجود دو خطبه در آن (که دو رکعت محسوب می‌شوند)، دو رکعت قرار داده شده است.»

طلحة بن زید از حضرت امام صادق علیه السّلام از پدرشان حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل می‌کند که فرمودند:

لا جمعةَ إلّا فی مصر تُقام فیه الحدود.[1]

«نماز جمعه‌ای نیست مگر در شهری که در آن حدود الهی اجرا می‌شود.»

موثّقهٔ ابن‌بُکیر که می‌گوید:

سألتُ أباعبدالله علیه السّلام عن قوم فی قریة لیس لهم من یجمَع [یُجتَمع] بهم، أیصَلّون الظّهرَ یومَ الجمعة فی جماعة؟ قال: نعم، إذا لم یخافوا.[2]

«از حضرت امام صادق دربارهٔ قومی که در قریه‌ای سکونت دارند و کسی در آنجا نیست که آنان را برای اقامهٔ نماز جمعه جمع کند [و خطبه بخواند]، پرسیدم: آیا می‌توانند نماز ظهر را در روز جمعه به جماعت بخوانند؟ حضرت فرمودند: بله، اگر خوف و ترس نداشته باشند.»

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹.

[2] همان، ص ۱۵.

در کتاب عیون أخبارالرّضا (علیه السّلام) و علل الشّرائع از فضل بن شاذان از حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند:

فإن قال قائلٌ: فلِمَ صارتْ صلاةُ الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين، و إذا كان بغير إمام ركعتين و ركعتين؟ قيل: لعللٍ شتّىٰ؛

منها: أنّ النّاس يتخطّون إلى الجمعة من بُعدٍ فأحبّ اللَه عزّ و جلّ أن يخفّف عنهم لموضع التّعب الّذى صاروا إليه.

و منها: أنّ الامام يحبِسهم للخطبة و هم منتظرون للصّلاة، و مَن انتظر الصّلاة فهو فى الصّلاة فى حكم التّمام.
و منها: أنّ الصّلاةَ مع الإمام أتمُّ و أكمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله.
و منها: أنّ الجمعةَ عيدٌ و صلاةُ العيد ركعتان، و لم تُقصَّر لمكان الخطبتين. فإن قال: فلِمَ جعل الخطبةُ؟ قيل: لأنّ الجمعةَ مشهدٌ عامّ، فأراد أن يكون للأمير (كما عن العلل للإمام كما عن العيون) سببٌ إلى موعظتهم و ترغيبهم فى الطّاعة، و ترهيبهم من المعصية، و توقيفهم على ما أراد من مصلحة دينهم و دنياهم، و يُخبرَهم بما ورَد عليهم من الآفاق[1] الّتى لهم فيها المضَّرةُ و المنفعة، و لا يكون الصّائر فى الصّلاة بل منفصلاً و ليس بفاعلٍ غيره ممّن يؤُمّ الناسَ فى غير يوم الجمعة.
فإن قال: فلِمَ جعل الخطبتين؟ قيل: لأن يكون واحدًا للثّناء على اللَه و التّمجيد و التّقديس للَه عزّ و جلّ، و الأُخرىٰ للحوائجِ و الإعذارِ و الإنذارِ و الدّعاء و ما يريد أن يُعلِّمهم من أمره و نهيه و ما فيه الصّلاح و الفساد. (فى الوسائل قال: «قولُه: "و ليسَ بفاعلٍ غيره" غيرُ موجود فى عيون الأخبار.»[2])

«اگر کسی بپرسد چرا نماز جمعه وقتی که با امام اقامه می‌شود دو رکعت و وقتی که بدون حضور امام باشد دو رکعت و دو رکعت (چهار رکعت) است؟ در جواب گفته می‌شود: به چند دلیل؛
از جمله آنکه: مردم از راه‌های دور با پای پیاده به سمت نماز جمعه حرکت می‌کنند؛ لذا خداوند عزّ و جلّ به جهت رنج و تعبی که متحمّل شده‌اند دوست داشت که بر آنان آسان بگیرد.
و اینکه: امام آنان را برای استماع خطبه نگه می‌دارد، درحالی‌که منتظر نماز

[1] خ ل: من الأهوال.
[2] علل الشّرائع، ج ۱، ص ٢٦٤؛ عیون أخبارالرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۱۱، و با قدری اختلاف در هر دو مصدر؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ص ٤٣٨.

هستند و کسی که منتظر نماز باشد، در حال نماز است و نمازش در حکم تمام است.

دیگر آنکه: نماز با امام به جهت علم و دانش و فهم در دین و عدل و فضلش، أتم و أکمل است.

و هم‌چنین آنکه: جمعه، عید است و نماز عید دو رکعت است و چون دو خطبه نیز دارد دیگر قصر نخواهد بود.

و اگر از علت تشریع خطبه سؤال شود گفته می‌شود: روز جمعه روز حضور و اجتماع مردم است؛ پس خداوند خواسته است که امیر[1] برای موعظه و ترغیب آنان به اطاعت پروردگار، و بیم دادن از معصیتش، و واقف نمودن آنان بر آنچه که مصلحت دین و دنیایشان می‌بیند؛ وسیله و فرصتی داشته باشد و آنان را از اتّفاقاتی که در اطراف و اکناف به وقوع پیوسته و برایشان منفعت یا مضرّت دارد آگاه سازد.»

فلذا حاکم مسلمین باید خودش شخصاً خطبه‌ها را ایراد نموده و نماز را اقامه نماید و نباید صرفاً برای اقامهٔ نماز بدون ایراد خطبه‌ها حاضر گردد و نباید غیر از امام و حاکم، اشخاصی مانند ائمّهٔ جماعات متصدّی اقامهٔ نماز جمعه گردند.

---

[1] در علل الشّرایع و عیون اخبار الرّضا علیه السّلام به جای لفظ امیر، لفظ امام آمده است.

و همانا نماز جمعه در دو خطبه قرار داده شده است تا یکی مختص به حمد و ثنای حضرت حق و تمجید و تقدیس خدای عزّوجلّ و دیگری در بر گیرندهٔ بیان حوائج، نیازها، اتمام حجّت، انذار، دعا و تعلیم آنچه را که از اوامر الهی در مواردی که صلاح و فساد امّت را در پی دارد، باشد.

سماعه در روایت موثّقهٔ خود نقل می‌کند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به نماز روز جمعه پرسیدم:

فقال: أمّا مع الإمام فرکعتان؛ و أمّا من صلّیٰ وحدَه فهی أربعُ رکعاتٍ و إن صلّوا جماعة.[1]

«پس فرمودند: چنانچه با امام باشد دو رکعت است؛ و اگر کسی به تنهایی (و بدون امام) نماز بخواند چهار رکعت است و لو به جماعت خوانده شود.»

در روایت دیگری حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب سؤال سماعه از نماز روز جمعه فرمودند:

أمّا مع الإمام فرکعتان؛ و أمّا من صلّیٰ وحدَه فهی أربعُ رکعاتٍ بمنزلة الظّهر؛ یعنی إذا کان إمامٌ یخطُب، فإن لم یکن إمامٌ یخطُب فهی أربعُ ر کعاتٍ و إن صلّوا جماعة.[2]

«اگر نماز جمعه با امام باشد دو رکعت است؛ و اگر به تنهایی (و بدون امام) خوانده شود چهار

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱٤.

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤۲۱؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱۰.

رکعت بوده و به منزلهٔ نماز ظهر است؛ یعنی اگر امامی باشد که خطبه بخواند دو رکعت است، امّا اگر امامی برای قرائت خطبه نبود چهار رکعت است، اگرچه به جماعت خوانده شود.»

در کتاب دعائم الإسلام از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل می‌کند که فرمودند:

لا یصلُح الحکمُ و لا الحدودُ و لا الجمعةُ إلّا للإمام أو من یُقیمه الإمام.[1]

«کسی صلاحیّت تصدّی حکم و قضاوت و اجرای حدود و اقامهٔ نماز جمعه را ندارد مگر امام یا کسی که امام او را منصوب نموده باشد.»

در کتاب أشعثیّات از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام مرسلاً روایت شده که:

أنّ الجمعةَ و الحکومةَ لإمام المسلمینَ.[2]

«قضاوت و نماز جمعه مختص به امام مسلمین است.»

از رسالهٔ فاضل بن منصور مرسلاً از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲، با قدری اختلاف؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق۲، ص ٤٣٨.

[2] مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٨ (به نقل از الأشعثیّات).

نقل شده است که:

أنّ الجمعةَ لنا و الجماعةُ لشیعتنا.[1]

«نماز جمعه مخصوص ما، و نماز جماعت از آن شیعیان ماست.»

همین‌طور مرسلاً از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام نقل شده است که:

لنا الخمسُ و لنا الأنفالُ و لنا الجمعةُ و لنا صفوُ المال.[2]

«خمس برای ما و انفال نیز برای ماست و نماز جمعه اختصاص به ما دارد و برگزیدهٔ اموال نیز از آن، می‌باشد.»

در حدیث نبوی آمده است که حضرت فرمودند:

أربعٌ إلی الوُلاة: الفیءُ و الحدودُ و الجمعةُ و الصّدقات.[3]

«چهار چیز است که به والیان واگذار شده است: فیء (غنیمت) و اجرای حدود و نماز جمعه و صدقات.»

و همین‌طور در حدیث نبوی دیگری آمده است که حضرت فرمودند:

أنّ الجمعةَ و الحکومةَ لإمام المسلمین.[4]

«نماز جمعه و قضاوت اختصاص به امام مسلمین دارد.»

در دعای جمعه و عید صحیفهٔ سجّادیّه از حضرت امام سجّاد علیه السّلام این‌طور روایت

---

[1] همان، (به نقل از رسالهٔ فاضل بن منصور).

[2] همان.

[3] همان.

[4] مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٨.

شده است:

اللهمّ إنّ هذا المقامَ لخلفائك و أصفيائك و مواضع [موضع] أُمنائك فى الدّرجة الرّفيعة الّتى اختصصتَهم بها قد ابتزّوها، و أنت المقدِّرُ لذلك، لا يُغالَب أمرُك، و لا يُجاوَز المحتومُ من تدبيرك كيف شئت و أنّى شئت، و لِما أنت أعلم به غير متّهم على خلقك و لا لإرادتك حتّى عاد صفوتُك و

خلفاؤُك مغلوبين مقهورين مبتزّين؛ يرون حكمَك مبدّلًا و كتابَك منبوذًا و فرائضَك محرّفةً عن جهات أشراعِك و سننَ نبيِّك متروكةً.
اللهمّ العن أعداءَهم من الأوّلين و الآخرين و مَن رَضِيَ بفعالهم و أشياعَهم و أتباعَهم.
اللهمّ صلِّ علىٰ محمّد و آل محمّد، إنّك حميدٌ مجيدٌ، كصلواتك و بركاتك و تحيّاتك علىٰ أصفيائِك إبراهيمَ و آل إبراهيمَ و عجِّل الفرجَ و الرَّوحَ و النُّصرةَ و التّمكينَ و التّأييدَ لهم.
اللهمّ و اجعَلْنى من أهل التّوحيد و الإيمان بك و التّصديق برسولك و الأئمّة الّذين حتمت طاعتَهم ممّن يجرِى ذلك به و على يديه، آمين ربّ العالمين.[1]

«بار خداوندا! این مقام، مقام جانشینان تو و برگزیدگان تو و مواضع اُمَنای تو می‌باشد، در پایه و درجهٔ رفیعی که اختصاص دادی ایشان را بدان درجه و الآن آن را غاصبان ربوده‌اند و تو آن را مقدّر نموده بودی. کسی را یارای غلبه بر تو نیست و از تدبیر حتمی تو ـ به هر طوری که بخواهی و به هر کیفیّت که بخواهی و تو آن را مقدّر نمودی به خاطر چیزی که تو بدان داناتری و بر خلقت و اراده‌ات مورد سوء ظن و اتّهام نیستی ـ کسی تجاوز نمی‌تواند بکند. تا به جایی فرمان قضا و قدر تو پیش رفت که اصفیا و خلفای دربارت همگی به صورت افراد شکست خوردهٔ مغلوب و مورد تعدّی واقع شدهٔ مقهور و طرد شده و رانده شده درآمدند و اینک آن اصفیا و برگزیدگان و آن خلفا و جانشینان تو می‌نگرند که در احکام تو تبدیل و تغییر رخ داده است و کتاب تو به دور افکنده گردیده است و اوامر، فرائض و واجباتی که الزام فرمودی از آن طریق

---

[1] الصّحیفة السّجّادیّة، ص ۲۳۷، با قدری اختلاف؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٨.

و روشی که معیّن کردی دگرگون شده است و سنّت‌های پیامبرت متروک گردیده است.

بار خدایا! دشمنان ایشان را از پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت و هر که را به اعمال و کردار آنان راضی و خوشنود می شود و دوستان و پیروانشان را لعنت کن.

اسحاق بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پدرشان حضرت امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند:

أنَّ عليَّ بنَ أبي‌طالبٍ علیه السّلام كان يقول: إذا اجتمعَ عيدان للنّاس فی يومٍ واحدٍ، فإنّه ينبغی للإمام أن يقول للنّاس فی خطبته الأُولیٰ: إنّه قد اجتمع لكم عيدان فأنا أُصلّيهما جميعًا؛ فمن كان مكانُه قاصيًا فأحبَّ أن ينصرفَ فقد أذِنتُ له.[1]

«حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام می‌فرمودند: اگر روز جمعه با عید فطر یا قربان مصادف گردد، سزاوار است که امام در خطبهٔ اوّلش به مردم بگوید: امروز بر شما دو عید اجتماع نموده و من هر دو نماز را بجای می‌آورم رخصت مراجعت و بازگشت می‌دهم به هر کسی که منزل و مکانش دور است و تمایل به بازگشت دارد.»

باز با همین مضمون سلمه نقل می‌کند: حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند:

اجتمعَ عيدان علیٰ عهدِ أميرالمؤمنين علیه السّلام، فخطَب النّاسَ فقال: هذا يومٌ اجتَمَعَ فيه عيدان؛ فمن أحبَّ أن يجمِّعَ معنا فليَفعلْ، و من لم يَفعل فإنّ له رخصةً؛ يعنی من كان متنحّيًا.[2]

«در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام دو عید با هم مصادف شدند، پس آن حضرت فرمودند: امروز روزی است که در آن دو عید با هم اجتماع نموده‌اند؛ پس هر کس دوست دارد بعد از نماز عید، نماز جمعه را هم با ما اقامه نماید و هر کس

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ٤٤٨، با قدری اختلاف در هر دو مصدر؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤۳۸.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وسائل الشّیعة، ج۷، ص ٤٤۷؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤۳۸.

نمی‌خواهد رخصت و اجازه دارد. مقصود آن حضرت افرادی بودند که منزلشان دور بود.

هم‌چنین از طریق حلبی در این مورد، خبری رسیده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به عید فطر و عید قربان زمانی که در روز جمعه واقع شوند سؤال نمود، حضرت فرمودند:

اجتمعا فی زمان علیّ فقال: من شاء أن یأتیَ إلی الجمعة فلیأتِ، و من قعد فلا یضُرُّه، و لیُصلِّ الظّهر. و خطَب خطبتین جمَع فیهما خطبةَ العید و خطبةَ الجمعة.[1]

«در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام روز عید و جمعه با هم مصادف شدند. پس آن حضرت فرمودند: هرکس می‌خواهد به نماز جمعه بیاید، بیاید و هرکس بنشیند و به نماز نیاید، این عمل به او ضرر نمی‌رساند (و معصیت به حساب نمی‌آید)، و نماز ظهر را بجا بیاورد. و حضرت دو خطبه خواندند که در آن دو، خطبهٔ نماز عید و نماز جمعه را باهم جمع کردند.»

موثّقهٔ سماعه که در باب عید قربان وارد شده است:

قال: قلت لأبی عبدالله علیه السّلام متیٰ یُذبَح؟ قال: إذا انصرفَ الإمام. قلت: فإذا کنتُ فی أرض لیس فیها إمامٌ فأصلّی بهم جماعة؟ فقال: إذا استقلّت الشّمسُ. و لا بأس أن تصلّیَ وحدَك، و لا صلاة إلّا مع إمام.[2]

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از وقت ذبح قربانی (عید قربان) سؤال نمودم؟ حضرت فرمودند: وقتی که امام از نماز عید فارغ

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ٤٤٧؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٨.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۸۷؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ٤٢٢، با قدری اختلاف در هر دو مصدر؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٩.

شده و برگردد. عرض کردم: اگر در زمینی باشم که امامی نباشد که نماز را با آنان به جماعت بخوانم چه موقع ذبح را انجام دهم؟ حضرت فرمودند: هنگامی که خورشید بالا آمده باشد. و اشکالی ندارد نمازت را به تنهایی بخوانی، و خواندن نماز عید بدون امام جائز نیست.»

[خواندن نماز عید به جماعت بدون امامی که شرایط نماز و خطبه را داشته باشد جایز نیست]

زراره می‌گوید: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام می‌فرمودند:

لا تكون الخطبةُ و الجمعةُ و صلاةُ ركعتين على أقلَّ من خمسةِ رهط، الإمام و أربعة.[1]

«اقامهٔ نماز جمعه و ایراد خطبه و نماز آن با کمتر از پنج نفر (امام و چهار نفر دیگر) صحیح نمی‌باشد.»

حسنهٔ محمّد بن مسلم که از حضرت أباعبدالله امام صادق علیه السّلام راجع به کیفیّت نماز جمعه سؤال می‌کند و حضرت می‌فرمایند:

فقال: أذانٌ و إقامة يخرُج الإمامُ بعدَ الأذان فيصعَدُ المنبر. [و يخطُب لا يصلّى النّاس ما دام الإمام على المِنبر ثمّ يقعُد الإمامُ على المنبر.][2] الحديث.

محمّد بن مسلم از حضرت امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

تجِب الجمعةُ علىٰ سبعةِ نفرٍ من المسلمين و لا تجِب علىٰ أقلَّ من خمسة؛ منهم الإمام و قاضيه و المدّعى حقًّا و المدّعىٰ عليه و الشّاهدان و الّذى يضرِب الحدود بينَ يدىِ الإمام.[3]

«درصورت اجتماع هفت نفر از مسلمین نماز جمعه واجب می‌شود و درصورتی که کمتر از پنج نفر باشند بر آنان واجب نیست. آن هفت نفر عبارتند از: امام و قاضیِ منسوبش و مدّعیِ حق (شاکی) و مدّعیٰ علیه (متّهم) و دو شاهد و مجری حدود در حضور امام.»

---

۱. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲٤۰؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۳؛ مصباح الفقيه، ج ۲، ق ۲، ص ٤۳۹.

۲ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲٤۱؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۱۳؛ مصباح الفقيه، ج ۲، ق ۲، ص ٤۳۹.

۳ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۰؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۵، با قدری اختلاف در هر دو مصدر؛ مصباح الفقيه، ج ۲، ق ۲، ص ٤۳۹.

صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

صلاةُ الجمعة فريضةٌ و الاجتماع إليها فريضةٌ مع الإمام؛ فمن تَرَك ثلاثَ جُمَعٍ تَرَك ثلاثَ فرائضَ، و لا يترُك ثلاثَ فرائضَ من غير عذرٍ ولا علّة إلّا منافق.[1]

«نماز جمعه یک فریضه است و حرکت به سوی نماز جمعه و اجتماع برای ادای آن همراه امام نیز واجب است. هر کسی که سه نماز جمعه را ترک کند همانا سه فریضه را ترک نموده است، و کسی سه فریضه را بدون هیچ عذر و علّتی ترک نمی‌کند مگر منافق.»

هم‌چنین صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

فرَض اللهُ على النّاس من الجمعةِ إلى الجمعةِ خمسًا و ثلاثين صلاة. منها صلاةٌ واحدةٌ فرَضها اللهَ عزّ و جلّ فی جماعة وهی الجمعةُ، و وضَعَها عن تسعة: عن الصّغيرِ و الكبيرِ و المجنونِ و المسافرِ و العبدِ و المرأةِ و المريض و الأعمىٰ و من كان على رأس فرسخينِ.[2]

«خداوند متعال از یک جمعه تا جمعهٔ دیگر سی و پنج نماز را بر مردم واجب کرده است و یکی از این نمازها را به جماعت واجب فرموده است و آن عبارت از نماز جمعه است، و وجوب آن را از نُه گروه برداشته است: کودک، پیر و سالخورده، دیوانه، مسافر، عبد، زن، مریض، کور و آنکه دو فرسخ از محلّ اقامهٔ نماز فاصله داشته

---

[1] مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٣٩.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۱؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۲۹۵؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

باشد.»

صحیحهٔ أبی‌بصیر و محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است که فرمودند:

انّ اللَه عزّوجلّ فرَض فی کلّ سبعة أیّامٍ خمسًا و ثلاثین صلاةً. منها صلاةٌ واجبةٌ علیٰ کلّ مسلم أن یشهدَها إلّا خمسةً: المریضَ و المملوکَ و المسافرَ و المرأةَ و الصّبیّ.[1]

«خداوند عزّوجلّ در هر هفت روز، سی و پنج نماز را واجب کرده است. یکی از آنها نمازی است که حضور در آن بر هر مسلمانی واجب است مگر پنج نفر: مریض و مملوک (عبد) و مسافر و زن و بچّه.»

هم‌چنین صحیحهٔ أبی‌بصیر و محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام است که فرمودند:

من ترَک الجمعة ثلاثَ جُمُعاتٍ متوالیاتٍ طبَع اللَه علی قلبه.[2]

«هرکس سه نماز جمعهٔ متوالی را ترک کند خداوند بر قلب او مهر می‌زند.»

در صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

الجمعة واجبةٌ علی [کُلّ] مَن إن صلّی الغداةَ فی أهله أدرَک الجمعة. و کان رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم انّما یُصلّی العصرَ فی وقتِ الظّهر فی سائرِ الأیّام، کی إذا قَضُوا الصّلاة مع رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رجَعوا إلیٰ رحالهم قبلَ اللّیل، و ذلك سنّةٌ الیٰ یوم القیامة.[3]

«نماز جمعه بر کسی واجب است که اگر نماز صبح را در میان اهلش بجا آورد بتواند خود را به آن برساند و آن را ادراک نماید. و رسول خدا

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص۲۹۹؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص۲۹۹؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

[3] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۸؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

صلّی الله علیه وآله و سلّم نماز عصر روز جمعه را در وقت نماز ظهر روزهای

دیگر اقامه می‌فرمودند تا آنان که نماز را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گزارده بودند قبل از فرا رسیدن شب به منزل خویش برسند، و این سنّتی است ثابت تا روز قیامت.»

در صحیحهٔ منصور از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

یجمَعُ القومُ یومَ الجمعة إذا کانوا خمسةً فما زاد، فإن کانوا أقلَّ من خمسةٍ فلا جمعةَ لهم. و الجمعةُ واجبةٌ علیٰ کلِّ أحد لا یُعذَر النّاسُ فیها الّا خمسةٌ: المرأةُ و المملوکُ و المسافرُ و المریضُ و الصبیّ.[1]

«اجتماع مردم در روز جمعه برای اقامهٔ نماز جمعه درصورتی‌که بیشتر از پنج نفر باشند واجب است و باید بقیّهٔ مردم برای اقامهٔ نماز جمعه جمع شوند؛ امّا اگر پنج نفر کمتر بودند دیگر نماز جمعه بر آنان نیست. نماز جمعه بر همهٔ افراد واجب است و هیچ‌کس از حضور در آن معذور نمی‌باشد مگر پنج گروه: زن و مملوک و مسافر و مریض و کودک.»

کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه‌ای که فرمودند:

«و الجمعةُ واجبةٌ علیٰ کلِّ مؤمنٍ إلّا علی الصّبیِّ [و المریضِ و المجنونِ و الشّیخ الکبیر و الأعمیٰ و المسافرِ و المرأةِ و العبدِ المملوکِ و من کان علیٰ رأسِ فرسخین].[2]

«نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است مگر بر

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰٤، با قدری اختلاف در هر دو مصدر؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص٤٤٠.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤۳۱؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۲۹۷؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص٤٤٠.

کودک و بیمار و دیوانه و پیرمرد و نابینا و مسافر و زن و کسی که دو فرسخ با محلّ برگزاری آن فاصله دارد.»

حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

الجمعةُ حقٌّ واجبٌ علىٰ كلّ مسلمٍ إلّا أربعةً؛ [عبدٌ مملوك أو امرأةٌ أو صبيٌّ أو مريضٌ.[1]

«نماز جمعه حقّی واجب بر هر مسلمان است مگر بر چهار دسته؛ [بندهٔ مملوک یا زن یا بچّه یا مریض].»]

حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

من تَرك ثلاثَ جُمَعٍ متهاونًا بها، طبَع اللَه على قلبه.[2]

«هرکس سه نماز جمعه را از روی استخفاف و سهل انگاری ترک کند، خداوند بر قلب او مهر می‌زند.»

حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

من تَرك ثلاثَ جُمَعٍ متعمّدًا من غير علّةٍ، طبَع اللَهُ علىٰ قلبه [بخاتم النّفاق].[3]

«هر کس سه نماز جمعه را عمداً و بدون هیچ علّتی ترک کند، خداوند قلب او را [با مُهر نفاق] ختم می‌کند.»

حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

لَينتهيَنّ أقوامٌ عن ودِعهم الجُمُعات أو لَيختمَنّ اللَه على قلوبهم ثمّ لَيكونَنَّ من الغافلين.

«آنان که نماز جمعه را ترک کرده‌اند؛ یا از عمل خویش دست برداشته و در نماز جمعه حضور می‌یابند و یا اینکه خداوند بر دل‌های آنان مهر

---

[1] ۱ و ۲. وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۱؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.
[2] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۲؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.
[3] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۲، با قدری اختلاف؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

زده و در زمرهٔ غافلان قرار می‌گیرند.»

حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

إنّ اللَه تبارك و تعالىٰ فرَض علیکم الجمعةَ؛ فمن ترکَها فی حیاتی أو بعدَ موتی استخفافًا بها أو جهودًا لها فلا جَمَعَ اللَهُ شملَه، و لا بارَكَ له فی أمره. ألا و لا صلاةَ

له، ألا و لا زكاةَ له، ألا و لا حجَّ له، ألا و لا صومَ له، ألا و لا برَّ له حتّىٰ يتوب.[1]

«خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرد؛ پس هر کس در زمان حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف و استحقار و یا به جهت انکار آن، نماز جمعه را ترک کند، خداوند امور او را سامان نبخشد و اصلاح نکند و به او در کارها و امورش برکت ندهد. آگاه باشید که نمازی از او پذیرفته نیست، و آگاه باشید که زکاتی از او قبول نمی‌شود، و آگاه باشید که روزه‌ای ندارد، و آگاه باشید که هیچ عمل خیری ندارد، تا وقتی که توبه کند.»

حسنهٔ ابن‌مسلم یا صحیحهٔ او از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

إنّ اللَه أكرَمَ بالجمعة المؤمنين، فسنَّها رسولُ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم بشارةً لهم و توبيخًا للمنافقين، و لا ينبغى تركُها. فمن ترَكها متعمّدًا فلا صلاةَ له.[2]

«خداوند به‌واسطهٔ نماز جمعه مؤمنین را اکرام نمود؛ لذا رسول خدا برای بشارت به مؤمنین و توبیخ منافقین آن را سنّت قرار داد و سزاوار نیست که نماز جمعه ترک شود؛ پس هرکس آن را عمداً ترک کند، نمازی از او پذیرفته نیست.»

عمر بن یزید از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۲.

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤۲۵؛ وسائل الشّیعة، ج ٦، ص ۱٥٤.

إذا كانوا سبعةً يومَ الجمعة فليُصَلّوا فی جماعة، و ليَلبِسِ البُردَ و العِمامة، و ليتوكّأ علیٰ قوس او عصیٰ، و ليقعُد قعدةً بين الخطبتين، و يجهَر بالقراءة و يقنُت فی الرّكعة الأُولی منهما قبل الركوع.[1]

«هرگاه هفت نفر در روز جمعه اجتماع نمودند پس باید نماز خود را به جماعت [نماز جمعه] اقامه کنند و امام جمعه باید بُرد و عمامه بپوشد و بر

[1] تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲٤٥؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۱۳.

کمانی یا عصایی تکیه کند و بین دو خطبه مقداری نشسته و با صدای بلند و جَهر به صوت، قرائت را انجام دهد و در رکعت اوّل از دو رکعت نماز، قبل از رکوع قنوت بگیرد.»

در صحیحه از زراره نقل شده است:

حثَّنا أبوعبدالله علیه السّلام علیٰ صلاةِ الجمعة حتّیٰ ظننتُ أنّه یرید أن نأتِیَه، فقُلت له: نغدُو علیك؟ فقال: لا! إنّما عنَیتُ عندَکم.[1]

«حضرت امام صادق علیه السّلام آن‌قدر ما را به نماز جمعه ترغیب و سفارش کردند که من گمان کردم آن حضرت می‌خواهند که ما برای اقامهٔ نماز جمعه خدمت ایشان مشرّف شویم، لذا به حضرت عرض کردم: (برای اقامهٔ نماز جمعه) فردا صبح خدمت شما برسیم؟ حضرت فرمودند: خیر! منظور من برگزاری نماز جمعه بین خودتان بود.»

در صحیحه، زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام سؤال می‌نماید:

علی من تجِب الجمعةُ؟

نمازجمعه بر چه کسانی واجب است؟

قال: تجبُ علیٰ سبعةِ نفرٍ من المسلمین، و لا جمعةَ لأقلَّ من خمسةٍ أحدُهم الإمام؛ فإذا اجتمع سبعةٌ و لم یخافوا أمَّهم بعضُهم و خطَبهم.[2]

حضرت فرمودند: «بر هفت نفر از مسلمانان نماز جمعه واجب می‌شود و درصورتی‌که کمتر از پنج نفر باشند که یکی از آنان امام است نماز جمعه‌ای

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۹.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤۱۱؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰٤.

ندارند؛ پس هنگامی که هفت نفر [که یکی از آنان امام باشد] بدون خوف و ترسی اجتماع کردند، یکی از آنان امامت را بر عهده گرفته و برایشان خطبه می‌گوید.»

ابن‌بکیر از زراره و او از عبدالملک نقل می‌کند، حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام به او فرمودند:

مثلُك يهلِك و لم يُصلِّ فريضةً فرَضَها اللَه! قال: قلتُ: كيف أصنَع؟ قال: صلّوا جماعةً. يعنِى الجمعة.[1]

«[ای عبدالملک] همانند تویی هلاک می‌شود چرا که نماز جمعه‌ای را که خداوند بر تو واجب کرده بجا نمی‌آوری! گفت: عرض کردم:چه کنم؟ حضرت فرمودند: نماز را به جماعت بخوانید. منظور حضرت نماز جمعه بود.»

در خبر عمر بن حنظلة آمده است که:

قلتُ لأبی‌عبداللَه علیه السّلام: القنوتُ یوم الجمعة؟ فقال: أنت رسولی إلیهم فی هذا. إذا صلّیتم فی جماعة ففی الرّکعة الأُولی، و إذا صلّیتم وحدانًا ففی الرّکعةِ الثّانیة.[2]

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از کیفیّت قنوت در نماز روز جمعه سؤال کردم، حضرت فرمودند: تو در این مسئله، رسول و فرستادهٔ من به سوی اصحاب هستی. وقتی که نماز ظهر جمعه را به جماعت خواندید قنوت در رکعت اوّل می‌باشد [در صورت اقامهٔ نماز جمعه] و هنگامی که به فُرادیٰ بجا آوردید در رکعت دوّم.»

در کتاب دعائم الإسلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مطالبی نقل است تا می‌رسد به اینجا که حضرت فرمودند:

یجتمع[3] القومُ یومَ الجمعة إذا کانوا خمسةً فصاعدًا، و إن کانوا أقلَّ من خمسةٍ لم یجتمعوا.[4]

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱۰.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ١٦، وسائل الشّیعة، ج ٦، ص ۲۷۱.

[3] خ ل: یجمّع.

[4] خ ل: فلا جمعة علیهم (بنا بر نسخهٔ موجود از دعائم الإسلام).

«وقتی که مردم در روز جمعه پنج نفر یا بیشتر باشند برای نماز جمعه اجتماع می‌کنند و اگر کمتر از پنج نفر بودند، اجتماع نمی‌کنند.»

هم‌چنین شیخ جعفر بن احمد قمی در کتاب عروس از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

لا جمعةَ إلّا فی مصرٍ تُقام[1] فیه الحدودُ.[2]

«نماز جمعه‌ای نیست مگر در شهری که حدود الهی در آن اقامه می‌شود.»

هم‌چنین [در کتاب عروس] از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

لیس علیٰ أهل القُریٰ جماعةٌ[3] و لا خروجٌ فی العیدین.[4]

«بر ساکنین روستاها نماز جمعه و خروج برای نماز عیدین (عید فطر و قربان) واجب نیست.»

در کتاب دعائم الإسلام از أبی‌جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام نقل است که فرمودند:

تجِبُ الجمعةُ علیٰ من کان منها علیٰ فرسخین إذا کان الإمامُ عدلًا.[5]

«نماز جمعه بر افرادی که در محدودهٔ دو فرسخی

---

[1] خ ل: یقام.

[2] .تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ۱۲ (به نقل از العروس).

[3] خ ل: جمعة.

[4] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ۱۲.

[5] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۱.

از محلّ اقامهٔ آن زندگی می‌کنند واجب است، به شرط اینکه امام جمعه عادل باشد.»

در کتاب جعفریّات با اسناد از حضرت امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل است که ایشان فرمودند:

العشيرةُ إذا كان عليهم أميرٌ يُقيم الحدودَ عليهم فقد وجَبت عليهم الجمعةُ و التّشريقُ.[1]

«هرگاه قوم و عشيره اميرى داشته باشند كه حدود الهى را بر آنان اقامه كند؛ پس بر آنان نماز جمعه و نماز تشريق [عيد قربان] واجب است.»

هم‌چنين در كتاب جعفريّات از حضرت امام حسين عليه السّلام نقل است كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه السّلام فرمودند:

لا يصِحُّ[2] الحكمُ و لا الحدودُ و لا الجمعةُ إلّا بإمام.[3]

«قضاوت و اقامهٔ حدود و نماز جمعه صحيح نيست مگر با امامى.»

باز در كتاب جعفريّات با اسناد از حضرت امام حسين عليه السّلام نقل است كه فرمودند:

أنّ عليًّا عليه السّلام سُئِل عن الإمام يهرُب و لا يُخلِّف أحدًا يُصلّى بالنّاس، كيف يُصلّون الجمعةَ؟ قال: يُصلّون كصلاتهم أربعَ ركعات.[4]

«از حضرت اميرالمؤمنين على عليه السّلام راجع به امام سؤال شد، وقتى كه بگريزد و كسى را براى جانشينى خود در ميان مردم قرار ندهد؛ در اين حال مردم چگونه نماز جمعه را اقامه كنند؟ حضرت فرمودند: نماز را چهار ركعت بخوانند.»

در كتاب دعائم الإسلام از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام نقل است كه فرمودند:

---

[1] الجعفريّات (الأشعثيّات)، ص ٤٣.

[2] خ ل: لا يصلح.

[3] الجعفريّات (الأشعثيّات)، ص ٤٣.

[4] همان.

لا جمعةَ إلّا معَ إمامٍ عدلٍ تقيّ.[1]

«نماز جمعه‌ای نیست مگر با امامی عادل و پرهیزگار.»

از امیرمؤمنان علی علیه السّلام نقل است که فرمودند:

لا یصحّ[2] الحکم و لا الحدود و لا الجمعة إلّا بإمامٍ عَدلٍ.[3و4]

«قضاوت و اقامهٔ حدود و نماز جمعه صحیح نیست مگر با امامی عادل.»

سیّد علی بن طاووس در کتاب الیقین از محمّد بن عباس که از ثقات می‌باشد در تفسیرش از محمّد بن همام بن سهیل مسنداً از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ضمن حدیث معراج نقل می‌کند که فرمودند:

[أوحی اللهَ إلیه]: هَل تَدری ما الدّرجات؟ قلتُ: أنت أعلمُ یا سیّدی.[5] قال: إسباغُ الوضوء فی المکروهات، و المشیُ علی الأقدام الی الجُمُعات معك و مع الأئمّة من ولدك، و انتظار الصّلاة بعد الصّلاة، الخبر.[6]

«خداوند تبارک و تعالیٰ به رسول خود وحی نمود: [یا احمد!] آیا می‌دانی درجات چیست؟

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲.
[2] خ ل: لا یصلح.
[3] خ ل: إلّا بإمامٍ.
[4] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲، با قدری اختلاف.
[5] خ ل: و أحکم.
[6] الیقین (سیّد بن طاووس)، ص ۲۹۹، با قدری اختلاف.

حضرت عرض می‌کند: ای سیّد و آقای من! تو داناتر هستی. حق تعالیٰ فرمود: کامل گرفتن وضو در دشواری‌ها و به همراه تو و ائمّه از فرزندانت به سوی نماز جمعه رفتن و انتظار کشیدن برای نماز بعد از نماز.»

بخش دوّم : اقوال علمای شیعه در مسئلۀ نماز جمعه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و به نستعين،

و الصّلاةُ و السّلامُ علىٰ سيّدِنا و نبيِّنا محمّدٍ،

و علىٰ آله الطيّبين الطاّهرين،

و لعنةُ اللَه علىٰ أعدائهم أجمعين، من الآن إلىٰ قيام يوم الدّين

امّا بعد؛ هنگامی که در روایات وارده در نماز جمعه تأمّل کرده و به کتب فقها در حدّ میسور مراجعه و در ادلّه‌ای که مستند آرای مختلف علما بود نظر و دقّت نمودم، بر آن شدم تا آنچه که به رأی قاصر و ذهن فاتر خویش قوی به نظر رسیده را مکتوب نموده تا تذکره‌ای برای خود هنگام مراجعه و تبصره‌ای برای دیگران باشد، و از خداوند جلّ و علا مسألت دارم که ما را به آنچه دوست دارد و مورد رضایت اوست توفیق دهد.

حال با استعانت از خداوند متعال می‌گوییم:

شکّی نیست در اینکه هر کس در این روایات با وجود کثرت سند و وضوح دلالت و اعتبار راویان آن تدبّر نماید، لازم است که برای او جزم و قطع به وجوب تعیّنی و عینی نماز جمعه در همهٔ ازمنه همانند بقیّهٔ واجبات حاصل شده؛ بلکه یقین پیدا کند که نماز جمعه از اعظم فرائض بوده

و هیچ یک از واجبات در اهمّیت به مثابهٔ آن در نزد شارع نخواهد بود.

چگونه این‌طور نباشد؟! درحالی‌که نماز جمعه علامت و نشانگر ایمان، قوام و شعار اسلام، عمود و حیات دین است؛ همان‌طور که روایات عدیده بر این مطلب دلالت دارد.

از جملهٔ این روایات، حسنه یا صحیحهٔ محمّد بن مسلم از حضرت أبی‌جعفر امام باقر علیه السّلام است:

إنّ اللَه أكرم بالجمعة المؤمنين؛ فسنَّها رسولُ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم بشارةً لهم و توبيخًا للمنافقين. و لا ينبغى تركُها؛ فمن تَركها متعمّدًا فلا صلاةَ له.[1]

«خداوند به‌واسطهٔ نماز جمعه مؤمنین را اکرام نمود؛ لذا رسول خدا برای بشارت به مؤمنین و توبیخ منافقین آن را سنّت قرار داد. و سزاوار نیست که نماز جمعه ترک شود؛ پس هر کس آن را عمداً ترک کند نمازی از او پذیرفته نیست.»

لذا با برهان «إنّی» پی می‌بریم که ترک نماز جمعه برابر با از بین رفتن روح و حقیقت اسلام، و موجب تفرقه بین مؤمنین و قطع نزول برکات الهی آن، و سلب توفیق از انجام سایر عبادات بلکه همهٔ خیرات، و باعث سیاهی قلب و مهر شدن آن می‌شود؛ آن‌گونه که در حدیث نبوی آمده است:

إنّ اللَه [تبارك و تعالىٰ] فرَض عليكم الجمعةَ؛ فمَن تَركها فى حياتى أو بعدَ موتى استخفافًا بها أو جحودًا لها، فلا جمَع اللَه شملَه و لا بارك اللَه فى أمره.[2]

---

[1] الكافى، ج ٣، ص ٤٢٥؛ وسائل الشّيعة، ج ٦، ص ١٥٤.

[2] خ ل: وَلا بارَک لَه فى أمرِه.

ألا و لا صلاةَ له! ألا و لا زكاةَ له! ألا و لا حجَّ له! ألا و لا صومَ له! ألا و لا برَّ له حتّىٰ يتوب![1]

«خداوند نماز جمعه را بر شما واجب كرد؛ پس هر كس در زمان حيات من

[1] وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۲.

یا بعد از آن از روی استخفاف و انکار آن را ترک کند، خداوند امر او را سامان نبخشیده و امورش را اصلاح نکند.

آگاه باشید کسی که نماز جمعه را ترک کند نمازی از او پذیرفته نمی‌شود! و آگاه باشید زکاتی از او قبول نمی‌شود! و آگاه باشید که روزه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود! و آگاه باشید که هیچ عمل خیری ندارد تا وقتی که توبه نماید!»

و در حدیث نبویِ دیگری آمده است:

من ترَك ثلاثَ جُمَعٍ متهاونًا بها؛ طبَع اللهُ علىٰ قلبِه.[1]

«هر کس سه نماز جمعه را از روی استخفاف و سهل انگاری ترک کند؛ خداوند بر قلب او مهر می‌زند.»

و در حدیث سوّمی است که:

من ترَك ثلاثَ جُمَعٍ متعمّدًا من غيرِ علّةٍ؛ طبَع اللهُ علىٰ قلبه بخاتم النّفاق.[2]

«هر کس سه نماز جمعه را عمداً و بدون هیچ علّتی ترک کند؛ خداوند مهر نفاق را بر قلب او می‌زند.»

و روایات دیگری که در تحریض و تشویق بر نماز جمعه و مذمّت تارک آن آمده است.

با این حال برای بسیاری از أعاظم أعلام ـ رضوان الله علیهم ـ در إفتای به وجوب تعیینی

---

[1] همان، ص ۳۰۱.

[2] همان، ص ۳۰۲.

نماز جمعه شبهه پیدا شده و به سبب شدّت ورع و احتیاط، فتوا به وجوب اطلاقی اقامهٔ آن نداده‌اند؛ به گمان اینکه وجوب آن مشروط به وجود امام علیه السّلام بوده، و اقامهٔ آن از مناصب مختصّهٔ آن حضرت می‌باشد.

و عجیب اینکه رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از این نحوه از تفکّر پرده برداشته است، آنجا که می‌فرماید:

لينتهِيَنّ أقوامٌ عن ودعِهم الجُمعات، أو لَيختمنّ اللهُ علىٰ قلوبِهم؛ ثمّ ليكونُنّ من الغافلين.[1]

«آنان که نماز جمعه را ترک کرده‌اند؛ یا از عمل خویش دست برداشته و در نماز جمعه حضور یابند، و یا اینکه خداوند بر دل‌های آنان مهر زده و در زمرهٔ غافلین قرار می‌گیرند.»

بیان اقوال چهارگانه در حکم مسئلهٔ نماز جمعه

آرای این فقها در زمان عدم حضور امام یا فرد منصوب از جانب حضرت بر چهار قول قرار گرفته است.

قول اوّل: حرمت نماز جمعه

قول اوّل: حرمت نماز جمعه: اقامهٔ نماز جمعه اگر به‌واسطهٔ امام یا فرد منصوب از طرف حضرت نباشد حرام است، و در این حکم فرقی بین زمان حضور امام و عدم اقتدار حضرت در اقامهٔ نماز و بین زمان غیبت نخواهد بود.

این قول ظاهر عبارت شیخ طوسی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب خلاف[2] بوده و از سلاّر،[3] ابن‌ادریس،[4] کاشف اللّثام،[5] شیخ ابراهیم قطیفی،[6]

---

[1] الوافی، ج ۸، ص ۱۱۲۵؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۲، با قدری اختلاف.
[2] الخلاف، ج ۱، ص ٦٢٦، مسئلهٔ ۳۹۷.
[3] المراسم العلویّة و الأحکام النّبویّة فی الفقه الإمامیّة، ص ٢٦١.
[4] السّرائر الحاوی لتحریرِ الفتاوی، ج ۱، ص ۳۰۲.
[5] کشف اللّثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ج ٤، ص ٢٢٢.
[6] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۲۰۵.

شیخ سلیمان بن أبی‌ظبیه،[1] علاّمه در باب جهاد کتاب التّحریر[2] و باب صلاة کتاب المنتهیٰ[3] تصریح به آن حکایت شده است.

هم‌چنین حکایت شده است که ظاهر عبارت سیّد مرتضی در أجوبهٔ مسائل

---

[1] همان.

[2] تحریر الأحکام الشّرعیّة علی مذهب الإمامیّة، ج ۲، ص ۲٤۳.

[3] منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۵، ص ۳۳٦.

محمّدیّات و میافارقیات دلالت دارد بر اینکه نظر ایشان نیز بر حرمت بوده است؛ اگرچه سیّد مرتضی و علاّمه در غیر کتب مذکور قائل به وجوب تخییری شده‌اند.

و هم‌چنین قول حرمت به کاشف الرّموز[1] و صاحب ریاض المسائل[2] و شهید اوّل نیز در کتاب ذکری[3] نسبت داده شده؛ امّا با تأمّل در عبارت مرحوم شهید فهمیده می‌شود که این إسناد به ایشان غیر صحیح می‌باشد.

قول دوّم: وجوب تخییری نماز جمعه

قول دوّم: وجوب تخییری نماز جمعه: صاحبان این قول هیچ قید و شرطی حتّی فقاهت را برای امام جمعه جهت اقامهٔ نماز جمعه لازم ندانسته و شرایط امام جمعه را همان شروط امام جماعت دانسته‌اند؛ پس گاهی از این قول به وجوب تخییری، و گاهی به جواز، و گاهی به استحبابِ مُسقطِ وجوب تعبیر آورده‌اند.

و این قول، صریحِ عبارت علاّمه در تذکرة؛[4]

---

[1] کشف الرّموز فی شرح مختصر النّافع، ج ۱، ص ۱۷۷.
[2] ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدّلائل، ج ۳، ص ۳٦۱.
[3] ذکری الشّیعة فی أحکام الشّریعة، ج ٤، ص ۱۰٤.
[4] تذکرة الفقهاء، ج ٤، ص ۲۷.

و شیخ در نهایة،[1] مبسوط[2] و مصباح؛[3] و محقّق در شرایع،[4] نافع[5] و معتبر؛[6] و شهید[7] در بیان،[8] ذکریٰ[9] و

حواشی؛[10] و از علاّمه در کتاب مختلف،[11] تذکرة[12] و منتهیٰ؛[13] و نیز از جامع الشّرایع،[14] تلخیص،[15] غایة المراد،[16] موجز الحاوی،[17] مقتصر،[18] تعلیق ارشاد؛[19] و نیز از شهید[20] در الرّوض،[21]

---

[1] النّهایة فی مجرّد الفقه و الفتاوی، ص ۳۰۲.

[2] المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۱.

[3] مصباح المتهجّد، ج ۱، ص ۳٦٤.

[4] شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۸۸.

[5] المختصر النّافع، ج ۱، ص ۳٦.

[6] المعتبر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۲۹۷.

[7] شهید اوّل.

[8] البیان، ص ۱۸۸.

[9] ذکری الشّیعة، ج ٤، ص ۱۰٤.

[10] غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۱، ص ۱٦۳؛ مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۲۱۳ (به نقل از حواشی شهید).

[11] مختلف الشّیعة، ج ۲، ص ۲۳۷.

[12] تذکرة الفقهاء، ج ٤، ص ۲۷.

[13] منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۵، ص ۳۳٤.

[14] الجامع للشّرایع، ص ۹۷.

[15] تلخیص المرام فی معرفة الأحکام، ص ۳۰.

[16] غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۱، ص ۱٦۳.

[17] الموجز الحاوی لتحریر الفتاوی (من الرّسائل العشر لإبن‌فهد)، ص ۸۷.

[18] المقتصر من شرح المختصر، ص ۸۰.

[19] حاشیة الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۵.

[20] شهید ثانی.

[21] روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۷۷۰.

الرّوضة،[1] المقاصد العليّة،[2] تمهيد القواعد؛[3] و ظاهر غاية المراد،[4] نهاية الأحكام[5] و كشف الغطاء[6] است؛ و به همين نحو در جواهر[7] و مصباح الفقيه[8] آمده است.

قول سوّم: وجوب تخييرى نماز جمعه با حضور فقيه جامع الشّرايط

قول سوّم: وجوب تخييرى نماز جمعه با حضور فقيه جامع الشّرايط:

نماز جمعه به شرط حضور فقيه جامع الشّرايط واجب تخييرى بوده، و اين قول مختار شهيد اوّل در لمعه؛[9] و شهيد ثانى در مقاصد العليّة؛[10] و محقّق ثانى در شرح الألفيّة[11] و

---

[1] الرّوضة البهيّة فى شرح اللّمعة الدّمشقيّة، ج ١، ص ٦٦٤.
[2] المقاصد العليّة فى شرح الرّسالة الألفيّة، ص ٣٥٨.
[3] تمهيد القواعد الأُصوليّة و العربيّة، ص ٦٤.
[4] غاية المراد، ج ١، ص ١٦٤.
[5] نهاية الأحكام، ج ٢، ص ١٤.
[6] كشف الغطاء، ج ٣، ص ٢٥١.
[7] جواهر الأحكام فى شرح شرايع الإسلام، ج ١١، ص ١٥٣.
[8] مصباح الفقيه (ط. ق)، ج ٢، ق ٢، ص ٤٤٠.
[9] اللّمعة الدّمشقيّة فى فقه الإماميّة، ص ٤١.
[10] المقاصد العليّة، ص ٣٥٨.
[11] رسائل المحقّق الكركى (شرح الألفيّة)، ج ٣، ص ٣٣١ و ٣٣٢.

فوائد الشّرایع[1] و الجعفریّة[2] و جامع المقاصد[3] و رسالهٔ نماز جمعه[4] می‌باشد.

و هم‌چنین در تنقیح[5] فاضل مقداد، و إرشاد الجعفریّة[6] علاّمه حلّی، و الغریّة[7] و دروس[8] شهید اوّل نیز آمده است.

قول چهارم: وجوب تعیینی نماز جمعه

قول چهارم: وجوب تعیینی نماز جمعه:

نماز جمعه در صورت اقامهٔ امام علیه‌السّلام یا فرد منصوب از جانب ایشان واجب تعیینی بوده و درصورت عدم اقامهٔ ایشان مستحب بوده و کفایت از نماز ظهر نمی‌کند. هذا تمامُ الکلام فی الأقوال الأربعة فی المسئلة.

بیان سه قول دیگر

بیان سه قول دیگر:

بعضی از أعلام متأخّرین[9] و بعضی از بزرگان

---

[1] فوائد الشّرایع، ص ٤٨، س ١٨ (به نقل از مفتاح الکرامة، ج ٨، ص ٢٠٨).

[2] رسائل المحقّق الکرکی (الرّسالة الجعفریّة)، ج ١، ص ١٢٩.

[3] جامع المقاصد، ج ٢، ص ٣٧٤ ـ ٣٨٠.

[4] رسائل المحقّق الکرکی، رسالة صلاة الجمعة، ج ١، ص ١٤٢ ـ ١٤٥.

[5] التّنقیح الرّائع، ج ١، ص ٢٣١.

[6] إرشاد الجعفریّة (به نقل از مفتاح الکرامة، ج ٨، ص ٢٠٨).

[7] الغریّة (به نقل از مفتاح الکرامة، ج ٨، ص ٢٠٨)

[8] الدّروس الشّرعیّة فی فقه الإمامیّة، ج ١، ص ١٨٦.

[9] ایشان مرحوم علاّمه حاج سیّد ابوالقاسم خوئی ـ مدّ ظله ـ هستند، اگرچه بنابر آنچه از ایشان نقل شده است اخیراً قائل به وجوب تخییری عقداً و

از اساتید ما به وجوب اجتماع

بعد از انعقاد نماز جمعه، نه وجوب تشکیل نماز جمعه قائل شده‌اند؛ به این معنا که: اصل انعقاد نماز جمعه واجب تعیینی نبوده، ولیکن با فرض انعقاد و تحقّق آن بر همگان حرکت به سمت نماز جمعه و حضور در آن واجب است.

هم‌چنین در مواردی به شهید در کتاب غایة المراد،[1] و فاضل مقداد در کتاب تنقیح،[2] این قول نسبت داده شده که اصل تشکیل نماز جمعه و اجتماع بر آن مستحب بوده ولیکن بعد از انعقاد و اجتماع، آن نماز جمعه واجب می‌گردد.

و این قولی دیگر و متفاوت با قول سابق است؛ بر این اساس تعداد اقوال بنابر آنچه بدان دست یافتیم هفت قول می‌شود.

اجتماعاً شده‌اند. (منه عُفی عنه در ۱۸/ج ۱۳۹۹/۱ هجری قمری)

[1] غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۱، ص ١٦٤.

[2] التّنقیح الرّائع لمختصر الشّرایع، ج ۱، ص ۲۳۱.

بخش سوّم : ادلّۀ ما بر وجوب تعیینی نماز جمعه

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الف: قرآن كريم

دليل اوّل: آيه شريفه إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة

نماز جمعه واجب مطلق است نه مشروط (ت)

با توجّه به مطالب گذشته بدان ـ همان‌طورى كه قبلاً اشاره شد ـ مذهب و رأى منصور در نزد ما همان وجوب تعيينى نماز جمعه تا روز قيامت است؛ و وجوب و انعقاد آن مشروط به اقامهٔ امام يا فرد منصوب از قِبَل ايشان نمى‌باشد.[1]

---

[1] نماز جمعه واجب مطلقى است كه مشروط به وجود امام يا منصوب از قِبَل ايشان و يا فقيه جامع الشّرايط مبسوط اليد در حكومت شرعيّه نبوده؛ لكن بدون اقامهٔ امام يا مَن يَحذو حَذوه ـ كه امام مقتدا و اسوهٔ اوست ـ صحيح نيست.

و مَثَلِ مشروطيّت نماز جمعه به اقامهٔ آن توسّط امام، مَثَلِ مشروطيّت نماز ظهر نسبت به طهارت بوده، و همانند مَثَل مشروطيّت حج نسبت به استطاعت نمى باشد؛ لذا بر جميع مسلمانان نهضت و قيام براى حكومت شرعيّه و ايجاد اقتدار و بسط يد براى حاكم مسلمين واجب بوده تا حاكم اسلام بتواند نسبت به اقامهٔ نماز جمعه كه يكى از مناصب اوست اقدام نمايد. و اگر حكومت اسلام توسّط مسلمين تشكيل نگردد، اقامهٔ نماز جمعه توسّط حاكم اسلام ممكن نبوده و لذا همهٔ آنان در ترک نماز جمعه گنهكار مى‌باشند.

و اگر كسى غير از حاكم اسلام متصدّى اقامهٔ نماز جمعه شود، نماز مردم صحيح نبوده و حتماً بايد مقدّمهٔ صحّت و وجود نماز جمعه را فراهم كنند؛ و آن قيام براى تشكيل حكومت اسلامى و شرعى است به‌نحوى‌كه حاكم اقتدار براى قضاوت و اجراى حدود و موارد نظير اينها را داشته باشد؛ فلا تغفل! (منه عفى عنه ١٨/ج ١٣٩٩/١)* [جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به معاد شناسى، ج ٣، مجلس ١٦، ص ٦٩ـ ٧١.] [ادامه در صفحه بعد]

...

اشکالات بر مشروط دانستن نماز جمعه به شرط ایجاد حکومت اسلام (ت)

دلیل اوّل: بررسی فرق بین واجب مطلق و مشروط (ت)

...

دلیل دوّم: واجب مطلق در جمیع احوال و شرایط واجب است (ت)

دلیل سوّم: انکار شدید و طرد تفکّر تشکیل حکومت در سیرهٔ حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام (ت)

دلیل چهارم: عدم ملازمه بین التزام به وجوب اطلاقیِ نماز جمعه و اشتراط آن به حکومت اسلام (ت)

...

---

[۱] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] واجب مطلق در تمام احوال و در هر سن و شرایطی واجب است؛ پس اگر فرض کنیم که شخص نزدیک به بلوغ، بالغ گردد؛ به مجرّد بلوغ، نماز جمعه بدون اشتراط به شرطی بر وی واجب می‌گردد.

و وقتی که گفته شود: ادای نماز جمعه در ظرف استقرار حکومت شرعیّه بر او واجب می‌باشد، آیا می‌تواند یک روزه یا یک شبه آن شرط را محقّق سازد؟ یا اینکه باید روزها و سال‌ها بلکه ده‌ها سال برای ایجاد حکومت اسلام، وقت صرف کند؟ پس در این فاصله و فترت زمانی حکم او نسبت به نماز جمعه چیست؟ آیا با وجود عدم تحقّق این حکومت باز هم نماز جمعه واجب است؟ ـ درحالی‌که این مطلب با شرطیّت به‌نحو صحّت منافات خواهد داشت ـ یا اینکه واجب نمی‌باشد؟ ـ که این مطلب نیز با اطلاقیّت وجوب در تمام احوال تا روز قیامت منافات خواهد داشت. ـ

بنابراین آیا باز با وجود قیام به تکلیف ـ چنان‌که مؤلّف قدّس سرّه به آن اعتراف نموده‌اند ـ عاصی شمرده می‌شود؟ و آیا این غیر از التزام به تناقض در ترتّب عقاب و ثواب خواهد بود؟ و آیا تکلیف به نماز جمعه که تکلیفی است اختیاری، در این موقعیّت زمانی از عهده و قدرت او خارج نمی‌باشد؟ همین‌طور نسبت به سایر افراد در سرزمین‌های مختلف و ظروف و شرایط متفاوت نیز مطلب به همین نحو می‌باشد.

و دلیل بر این مطلب چند امر است:

دلیل اوّل: کتاب الهی

آیهٔ شریفهٔ:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَومِ ٱلجُمُعَةِ فَٱسعَواْ إِلَىٰ ذِكرِ ٱللَهِ وَذَرُواْ ٱلبَيعَ ذَٰلِكُم خَير لَّكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ﴾.[1]

«ای مؤمنان! چون بانگ نماز در روز جمعه بر آید، به ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید؛ که ذکر خداوند برای شما از هر چیزی بهتر است، اگر بدانید.»

بیان کیفیّت استدلال به آیهٔ شریفه بر وجوب نماز جمعه

در این آیهٔ شریفه خداوند متعال سعی و حرکت به سوی نماز جمعه را در هنگام ندا واجب فرموده است. و روشن است که سعی مقدّمهٔ نماز جمعه بوده؛ خواه مراد از آن حرکت و مشیِ سریع و یا مراد شدّت اهتمام به نماز باشد.

و حال آنکه واجب نمودن سعی به عنوان مقدّمه بدون وجوب نماز جمعه، معنایی نخواهد داشت. مضافاً به اینکه تعبیر به مثل سعی و نظایرش مانند تسریع، دلالت بر لزوم شدّت

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩.

اهتمام به مقدّمه می‌کند؛ به جهت اینکه خوف از این وجود دارد که مقدّمه آن‌گونه که باید باشد تحقّق نپذیرد و در نتیجه وصول به ذی‌المقدّمه حاصل نگردد.

بنابراین آیهٔ شریفه به بهترین و بلیغ‌ترین وجه دلالت بر وجوب نماز جمعه خواهد داشت.[1] علاوه بر این خداوند در ذیل آیه بعد از ایجاب سعی، نهی از بیع و

خرید و فروش فرموده است؛ و معلوم است که این نهی ارشادی است و بر عدم جواز هر عملی که منافی نماز باشد دلالت دارد.

و این نهی نشان دهندهٔ اهمّیت شدید این نماز نزد شارع بوده، و الاّ نفس ایجابِ نماز عقلاً برای

---

[1] شکّی نیست که وجوب مقدّمه از ناحیهٔ وجوب ذی‌المقدّمه است؛ پس امر به مقدّمه بعد از فراغ از وجوب تکلیف ـ همان‌طور که مؤلّف قدّس سرّه فرمودند ـ بر شدّت اهتمام نسبت به تکلیف دلالت می‌کند؛ مانند امر به قیام و آماده شدن برای سفر حج و ادای زکات و قیام برای جهاد و غیره.
پس بنابراین صِرف تأکید و امر از ناحیهٔ شارع بر قیام به مقدّمات این تکالیف، بر وجوب اطلاقیِ ذی‌المقدّمه دلالت نمی‌کند، بلکه نسبت به این حیثیّت ساکت است؛ مانند امر شارع به لزوم تحصیل طهارت برای نماز ظهر که دلالت بر وجوب اطلاقی آن نسبت به زوال نمی‌کند، بلکه نماز مشروط به زوال است.
پس استفادهٔ اطلاق از وجوب سعی از آیهٔ شریفه، محلّ ایراد و اشکال است و آیهٔ شریفه از این جهت ساکت است. و همان‌طور که در مباحث اصول بیان کردیم، فرقی بین اطلاق و عموم جز از حیث ادوات و اوزان وجود ندارد. (منه عفی عن جرائمه)

منع از انجام اعمال منافی با آن کافی است و احتیاج به نهی مجدّد ندارد.

با توجّه به اینکه آیهٔ شریفه نهی از جمیع اعمال منافی با نماز جمعه دارد؛ شاید بتوان گفت که ذکر خصوص بیع به این جهت بوده که بهترین اشتغال مردم در امور دنیوی، توجّه آنان به بیع و خرید و فروش بوده که منفعتشان در آن می‌باشد؛ و یا شاید نهی از بیع به خاطر این بوده که تجّار هنگام ورود به مدینه برای اینکه اجناس خود را عرضه کنند طبل می‌زدند تا مردم متوجّه شده و برای خرید کالا به سمت آنها روی بیاورند؛[1] فلذا خداوند سبحانه و تعالیٰ در ادامه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوا۟ تِجَٰرَةً أَو لَهوًا ٱنفَضُّوٓا۟ إِلَيهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا قُل مَا عِندَ ٱللَّهِ خَير مِّنَ ٱللَّهوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِ وَٱللَّهُ خَيرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾.[2]

«و زمانی که کار لهوی را ببینند و یا تجارتی را بنگرند، به سوی آن می‌شتابند و تو را در حال نماز هنگام قیام تنها می‌گذارند! بگو: آنچه در نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است، و خداوند بهترین روزی دهندگان است.»

به هر تقدیر دلالت آیه بر وجوب نماز جمعه

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۵.

[2] سوره جمعه (٦٢) آیه ۱۱.

پوشیده نیست؛ ولیکن قائلین به عدم وجوب، اشکالاتی بر این استدلال وارد نموده‌اند.

اشکالات مطرح شده بر استدلال به آیهٔ شریفه

بر وجوب و پاسخ آنها

اشکال اوّل: «إذا» در آیه افادهٔ عموم ندارد تا وجوب نماز جمعه را اثبات کند

اشکال اوّل: «إذا» در آیه افادهٔ عموم ندارد تا وجوب نماز جمعه را اثبات کند، در آیهٔ شریفه وجوب سَعی به‌واسطهٔ کلمهٔ ﴿إِذَا﴾ تعلیق بر «ندا» شده است، درحالی‌که کلمهٔ «إذا» افادهٔ عموم نمی‌کند تا دلالت داشته باشد که هر گاه برای نماز ندا شد، سعی به سوی آن واجب بوده؛ بلکه «إذا» برای بیان توقیت بر وجه اهمال وضع شده است.[1]

پاسخ: تمامیّت مقدّماتِ اطلاق، مجالی برای انکار آن نمی‌گذارد.

ایراد در این اشکال روشن می‌باشد؛ به جهت آنکه اگرچه «إذا» برای عموم وضع نشده است، ولی به دلیل تمامیّت مقدّمات اطلاق مجالی برای انکار اطلاق در آن باقی نمی‌ماند؛ چراکه اگر «إذا» مطلق نباشد آیهٔ شریفه دیگر از کلام حکیم خارج می‌گردد.

---

[1] حدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۳۹۹.

آیهٔ شریفه دلالتی بر کیفیّت وجوب بر حسب شرایط و احوال ندارد (ت)

مضافاً به اینکه انکار اطلاق در چنین مواردی مستلزم تعطیل شدن غالب احکام الهیّه، بلکه تمامی آنها به جز مواردی شاذ و نادر شده و موجب خروج از دین می‌گردد؛ چراکه مستند آن احکام اطلاقاتی است که از اطلاق موجود در این آیهٔ شریفه قوی‌تر نمی‌باشد.[1]

اشکال دوّم: عدم عمومیّت ندا

اشکال دوّم: عدم عمومیّت ندا: همانا وجوب سعی برای نماز جمعه مشروط به ندای بر آن است و کاملاً واضح است که مراد از آن هر ندایی نیست؛ و لو اینکه آن ندا

---

[1] پیش از این راجع به مساوق بودن اطلاق و عموم از حیث شمول ادلّه بر هر فرد از افراد تکلیف، و عدم فرق بین این دو نسبت به تحصیل رضا و متحقّق ساختن غرض مولا مطالبی مطرح شد.
همان‌طور که عموم دلالتی بر کیفیّت تحقّق وجوب و شرایط آن ندارد و صرفاً دلالت بر استغراق و شمول تمام افراد واجب در تمام ازمنه و احوال دارد، اطلاق هم طابق النّعل بالنّعل به همین ترتیب است.
بنابراین اگرچه آیهٔ شریفه با اطلاق خود دلالت بر وجوب اتیان نماز جمعه در وقت ندا دارد، ولی دلالت بر کیفیّت وجوب آن بر حسب شرایط و ظروف و احوال ندارد؛ فلذا آیهٔ شریفه از این حیث مهمل خواهد بود و در این مقام بین عموم و اطلاق ـ حتّی اگر قائل به دلالت لفظ «إذا» بر عموم باشیم ـ فرقی وجود نخواهد داشت؛ فَتَدبّر! (منه عفی عن جرائمه)

از جانب خلفای جور مثل معاویه و یزید ـ لعَنهم الله ـ باشد؛ بلکه مراد از آن ندای خاصّی است که آن ندا از جانب رسول خدا و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام می‌باشد.

شاهد بر این مدّعیٰ ـ که مراد از آن، خصوصِ ندای معصوم است ـ این است که امر به سعی، دلالت بر وجوب می‌کند و وجوب مختص به زمان ائمّه علیهم السّلام است؛ چراکه هیچ یک از اصحاب قائل به وجوب تعیینی در زمان غیبت نشده‌اند و نهایت نظرشان قول به وجوب تخییری است.[1]

پاسخ: مراد از ندا، دخول وقت است

اشکال بر این مطلب اینکه: مراد از ندا به شهادت فهم عُرفی، کنایه از دخول وقت می‌باشد؛[2] همان‌گونه که امثال این کنایات که دلالت بر اوقات خاصّی دارند در کلام عُرف

---

[1] حدائق النّاضرة، ج ۹، ص ٤٠٦، با قدری اختلاف.

[2] اینکه مراد از ندا دخول در وقت باشد، خلاف ظهور و فهم عرفی از ندا در آیهٔ شریفه می‌باشد؛ بلکه در دوَران امر بین وجوه مختلف اگر نگوییم که مراد از ندا خصوص اذان است ـ چنان‌که مؤلّف قدّس سرّه این مطلب را متذکّر شده‌اند ـ نزدیکترین وجه، همان قیام برای اقامهٔ نماز در شهرها و بلاد است؛ حال این قیام در زمان حضور ائمّه علیهم السّلام باشد یا در غیر زمان حضور همانند عصر ما.
و بیان ایشان در عبارت: «مضافاً به اینکه...» قول ما را تأیید می‌نماید. (منه عفی عن جرائمه)

بسیار یافت می‌شوند.

دلیل بر آن اینکه: اگر فرض کنیم این ندا در زمان رسول خدا یا ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام به هر دلیلی مثل نسیان یا غفلت یا عصیان متحقّق نشود و بنای ایشان ـ علیهم السّلام ـ بر انعقاد نماز جمعه باشد؛ به صرف عدم تحقّق ندا قطعاً وجوب برداشته نمی‌شود، و این مطلب قرینه خواهد بود بر اینکه خصوصیّتی در تعلیق بر ندا وجود ندارد تا وجوب بر ندا معلّق شود.

به همین جهت است که عدّهٔ کثیری قائل به وجوب کفاییِ اذانِ نماز جمعه برای مطلّع کردن مردم شده‌اند تا به سمت نماز جمعه بشتابند.

مضافاً به اینکه حضور در نماز جمعه برای افرادی که تا فاصلهٔ دو فرسخی هستند واجب است، و بدیهی است چنین کسی نمی‌تواند هنگام ندا به سمت نماز

جمعه بشتابد؛ بلکه باید برای شرکت در نماز جمعه از اوّل صبح حرکت کند تا بتواند نماز جمعه را در وقت آن درک نماید.

فلذا در روایت تصریح شده است که نماز جمعه بر کسی واجب است که اگر نماز صبح را در میان اهلش بجا آورد و به سوی نماز جمعه حرکت کند، بتواند در وقت نماز جمعه در آن حضور پیدا کند.[1]

بالجمله جوابِ تمام، همان است که ابتدا مطرح کردیم.

پاسخ یکی از فقهای معاصر به این اشکال

امّا بعضی از معاصرین[2] جواب اشکال را این‌گونه بیان کرده‌اند که: ندا در آیهٔ شریفه مطلق بوده و شارع بین وجوب سعی و بین طبیعت ندا ـ حال این ندا هر ندایی باشد ـ ملازمت برقرار نموده است، و ندای رسول خدا و ائمّه علیهم السّلام صرفاً یکی از مصادیق این ندا است.

آیه نسبت به ندای اهل ظلم و فسقه اطلاق ندارد (ت)

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷.

[2] ایشان شیخ محمّد رضا اصفهانی ـ مدّظلّه ـ هستند.

امّا اگر فردی که اهلیّت برای اقامهٔ نماز جمعه را ندارد این مسئولیّت را بر عهده گیرد، مانند کسی است که بر امام علیه السّلام مقدّم داشته شده است؛ بنابراین ندای او خارج از اطلاق ندا می‌باشد، چراکه حرمت تقدّم بر معصوم از ضروریّات مذهب است.

ردّ پاسخ مذکور

لکن این جواب تام نیست؛ چراکه اگر قائل به اطلاق ندا شویم افراد و مصادیق بسیاری از شمول اطلاق خارج شده و در نتیجه افراد بسیار کمی در تلازم بین ندا و وجوب سعی باقی می‌مانند.[1]

---

[1] لکن انصاف این است که خروج این مصادیق خروج موضوعی می‌باشد؛ چراکه این موارد مراد جدّی یک متکلّم عادّی نخواهد بود تا چه رسد به مولای حکیم؛ فلهذا در تحت این مفهوم دو ندا بیشتر باقی نمی‌ماند: ندای اوّل از جانب حاکم عادل است، و ندای دوّم از جانب حاکم جائر فاسق؛ بنابراین تخصیص در غیر محلّ خودش خواهد بود.

و مع ذلک شاید بتوان گفت: اینکه در آیهٔ شریفه به دنبال امر به سعی عبارت ﴿إِلَىٰ ذِكرِ ٱللَهِ﴾ آمده است مُشعِر به اقامهٔ ذکر خداوند و إحیای شعائر اسلامی در نماز جمعه بوده، و بدیهی است که إحیای ذکر و شعائر الهی تحقّق نمی‌یابد جز در حکومت اسلام و یا در ظرف و موقعیّتی که اقامه کنندهٔ آن نماز

بنابراین اگر مثلاً ندای این افراد ندای فرد کاذب یا ناسی یا غافل نسبت به نماز جمعه، یا ندایی از جانب فرد فاسق یا جائری باشد، و یا برای اقامهٔ نماز جمعهٔ دیگری باشد که در فاصلهٔ کمتر از یک فرسخ اقامه می‌شود، ـ چه در زمان حضور معصوم و چه در زمان غیبت ـ بدون شک ترتیب اثر دادن به چنین ندایی واجب نیست.

وجوب ترتیب اثر دادن بر ندا منحصر در کسی می‌شود که اهلیّت اقامهٔ نماز جمعه را دارد که آن فرد، امام معصوم علیه السّلام است و در فرض وجوب تعیینی حاکم عادل می‌باشد.

مخفی نیست که طبق بیان مذکور، مقام ثبوت و اثبات همسان نخواهند بود؛ چراکه در مقام ثبوت، جعل به ملازمت بین وجوب سعی و

جمعه به‌واسطهٔ اتّصال به شریعت وحی و اهل‌بیت نبوّت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ در برابر جبابره و ظالمین خاضع نباشد. پس بنابراین همان‌طور که مؤلّف ـ قدّس الله سرّه ـ اشاره نموده‌اند؛ آیه از ابتدا نسبت به ندای اهل ظلم و فسقه، عموم و شمول نخواهد داشت. (منه عفی عن جرائمه)

ندای کسی که اهلیّت آن را دارد تعلّق گرفته و در مقام اثبات، جعل به وجوب سعی و مطلق ندا ـ که سعهٔ آن تمام افراد را در بر می‌گیرد ـ تعلّق گرفته است که این نحوه از بیان در مقام اثبات، قبیح و سخیف خواهد بود.

فلذا با توجّه به این اشکال چاره‌ای نیست از اینکه گفته شود:

ظاهر کلام ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ﴾[1] در ندای کسی است که اهلیّت اقامهٔ نماز جمعه را داشته باشد، و این قید از قرائن متّصلهٔ عقلیّه است که مانع از انعقاد ظهور کلام به‌طور مطلق می‌گردد.

بنابراین اگر ما باشیم و این آیهٔ شریفه، نمی‌توان از این آیه در عصر غیبت حکم به وجوب سعی هنگام اقامهٔ نماز جمعه توسّط کسی که صفات عامّهٔ ائمّهٔ

---

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩.

جماعت را دارد استفاده نمود؛ بلکه باید برای تشخیص اهلیّت او برای تصدّیِ این منصب به دلیل دیگری تمسّک نمود.

چنان‌که منطوق آیهٔ شریفه دلالت نمی‌کند بر اینکه مراد از ندا، ندای از جانب معصوم باشد؛ بلکه ندا اختصاص به کسی دارد که اهلیّت برای این ندا را داشته باشد. و بنا بر ضرورت مذهب، معصوم از جمله افرادی است که اهلیّت برای این ندا را داشته و یکی از مصادیق آن به شمار می‌آید.

اشکال بر بیان یکی از معاصرین مبنی بر دلالت آیهٔ شریفه بر حرمت نماز جمعه در زمان غیبت

از اینجا دانسته می‌شود آنچه که بعضی از معاصرین[1] در رسالهٔ [نماز جمعهٔ] خویش ذکر نموده و مشافهتاً نیز از ایشان ـ قدّس سرّه ـ شنیده‌ام ـ که آیه عقلاً بر حرمت نماز جمعه در زمان غیبت دلالت می‌نماید ـ کلام غیر موجّهی می‌باشد.

توضیح اینکه: ایشان ـ قدّس سرّه ـ بر حرمت نماز جمعه در زمان غیبت استدلال کرده‌اند به اینکه: مراد از ندا در آیهٔ شریفه در

[1] سیّد میرزا هادی خراسانی رحمه الله.

هنگام نزول آیه، خصوصِ ندای از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده؛ پس اگر شخصی در زمان ندای پیامبر برای اقامهٔ نماز جمعه توسّط شخص دیگری ندا دهد، اجابت آن واجب نبوده بلکه حرام می‌باشد. پس همان‌گونه که اجابتِ غیر در زمان حضور حرام است، در زمان غیبت هم حرام خواهد بود؛ چون مخالف قرآن می‌باشد.

بیان اشکال

بیان اشکال:

اوّلاً: همان‌طور که پیش از این ذکر کردیم؛ ندای برای نماز فقط اختصاص به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلم ندارد.

ثانیاً: حرمت ندای غیر با حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به جهت تعارض و تزاحمِ این ندا با ندای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد که ضرورت مذهب اقتضای حرمت این تزاحم را دارد، و این کجا و دلالت آیه بر حرمت اقامهٔ غیر در زمان حضور کجا؟

لذا اگر پیامبر یا امام بنا بر مصلحتی برای نماز جمعه حاضر نشدند، حضور فرد دیگری برای اقامهٔ آن واجب می‌باشد؛[1] بلکه آیه دلالت بر این دارد که وقتی که ندا از جانب شخصی باشد که اهلیّت برای نماز را دارد، سعی برای آن واجب می‌باشد و حرمت اقامهٔ نماز جمعه توسّط شخص غیر معصوم در زمان حضور به جهت حرمت تقدّم بر معصوم بوده و این دلیل در زمان غیبت وجود ندارد.[2]

مراد از ندا إعلان توسّط کسی است که اهلیّت آن را داشته باشد (ت)

تمام این مطالب بر این فرض است که ندا برای وجوب سعی موضوعیّت داشته باشد،

---

[1] درصورتی‌که این شخص به رضایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم یا امام علیه السّلام بر اقامهٔ نماز جمعه در زمان حضور توسّط او علم داشته باشد. (منه عفی عنه)

[2] در زمان غیبت، ادلّه بر حرمت تقدّم بر مجتهد جامع الشّرایطِ مبسوط الید یا فرد منصوب از قِبل ایشان دلالت دارد. (منه عفی عنه)*

* این حکم درصورتی است که قیام برای تصدّی نماز جمعه، تقدّم بر امام علیه السّلام یا مجتهد جامع الشّرایط محسوب شود؛ یعنی نماز بدون اذن و رضایت ایشان اقامه شود. و الاّ اگر اهل قریه‌ای بدون تعارض با ایشان؛ بلکه در طریق متابعت و انقیاد نماز را اقامه کنند، تقدّم به حساب نمی‌آید. (منه عفی عن جرائمه)

درحالی‌که ضعف این مطلب را دانستی.[1]

...[2]

---

[1] آنچه که بعد از تأمّل برای ما روشن شد این است که: مراد از ندا، إعلان و إعلام برای حضور و تجمّع است چه از طریق اذان یا غیر آن؛ کما اینکه در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دأب و روش بر این بود که هر گاه حادثه‌ای اتّفاق می‌افتاد که حضور و اجتماع مردم به خاطر آن لازم بود، منادی از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ندا می‌داد: الصّلاةُ جامعةً! و سپس مردم در مسجد نزد ایشان جمع می‌شدند و ایشان بر فراز منبر رفته و برایشان صحبت می‌فرمودند و افراد را به مسائل و اموری که می‌خواستند متوجّه و متنبّه می‌نمودند. بنابراین مراد از ندا، إعلان از جانب کسی است که اهلیّت آن را داشته باشد.

پس آیه فقط در جایی دلالت بر وجوب سعی می‌کند که نماز جمعه را امام اقامه نماید یا فردی که به‌طور خصوص از جانب ایشان منصوب شده باشد و یا به‌طور عموم از طریق ادلّهٔ نیابت و خلافت عامّه مانند مجتهد جامع الشّرایطِ مبسوط الید در حکومت شرعیّهٔ اسلامیّه و یا هنگام نهضت و قیام او برای تحقّق این حکومت.

امّا وجوب نماز جمعه هنگام عدم قیام امام یا فقیهِ مبسوط الید و یا عدم تمکّن ایشان از اقامهٔ نماز جمعه به جهت غلبهٔ حکومت جور و خلاف، از دلیل دیگری استفاده می‌شود که همان اطلاقات و [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نصوص صریحهٔ عامّه است که خبر از وجوب می‌دهند.

پس مسلمین چاره‌ای از قیام برای تحقّق عدالت و ایجاد حکومت شرعی ندارند تا حاکم اسلامی بتواند نسبت به قضاوت و اقامهٔ حدود و نماز جمعه اقدام کند و آنها نیز بتوانند این نماز جمعه‌ای که واجب مطلق بوده و وجود آن ـ و نه وجوبش ـ مشروط به اقامهٔ امام یا نائب ایشان است را برپا دارند.* (منه عفی عنه)**

* بدان که آنچه که ایشان ـ رضوان الله علیه ـ در این تعلیقه در اواخر حیات شریف و طیّبشان آورده‌اند با آنچه که سابقاً نسبت به ندا بیان کردند منافات دارد، و آنچه که ما قوی دانستیم ـ که مراد از ندا، قیام برای اقامهٔ نماز باشد ـ را تأیید می‌کند. و الأمرُ سهلٌ!

الاّ اینکه دلالت آیه بر اقامهٔ امام یا فرد منصوب از جانب ایشان محلّ تأمّل بلکه منع است؛ چراکه هیچ اشاره‌ای در آیهٔ شریفه به این نکته وجود ندارد

عدم اختصاص آیهٔ شریفه به وجوب اقامه توسّط امام علیه السّلام یا فقیه جامع الشّرایط (ت)

مسئلهٔ اقدام برای ایجاد حکومت اسلامی در عصر غیبت (ت)

...

...[1]

مگر آنچه که ما در تعلیقه (ص ۷۱ کتاب) ذکر کردیم که غرض از نماز جمعه إحیای شعائر اسلامی و ذکر الله تعالیٰ است؛ و این غرض همان‌گونه که توسّط امام علیه السّلام یا فقیه جامع الشّرایط برای حکومت متحقّق می‌گردد، همین‌طور از جانب غیر این دو نیز ـ اگر از طایفهٔ مُحقّه و شیعه و اهل ولا باشند ـ متحقّق می‌شود.

پس این قول ـ که آیه صرفاً بر وجوب اقامه از جانب امام علیه السّلام یا فقیه به‌واسطهٔ نیابت از ایشان دلالت می‌کند ـ غیر موجّه است. والله العالم! (منه عفی عن جرائمه)

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اقدام، آثم و گناهکارند تا وقتی که به نتیجهٔ مطلوب ـ که تشکیل حکومت اسلام باشد ـ برسند.
ولیکن تحقیق راجع به این مسئله نیازمند بیان مبسوط‌تری بدون اختصار اخلال کننده و تطویل خسته کننده و با رعایت خصوصیّت این رسالهٔ موجز می‌باشد؛ پس می‌گوییم ـ والله العالم بحقائق الأُمور ـ :
شکّی نیست که قیام به عدل و از بین بردن باطل از مهم‌ترین و مؤکّدترین فرائض است که در کتاب و سنّت به آن اشاره شده است؛ [مانند] آنجا که خداوند تبارک و تعالیٰ می‌فرماید:
﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ الآیة.
«باید گروهی از میان شما وجود داشته باشند که مردم را به راه پسندیده دعوت کنند و امر به معروف و نهی از کار زشت را در دستور کار خود قرار

دهند.»(سوره آل عمران، آیه ۱۰٤.)
که از بارزترین مصادیق این آیهٔ شریفه قیام برای تشکیل حکومت اسلامی است؛ چراکه در این حکومت قانون موجود در جامعه که تعامل افراد جامعه براساس آن است، همان قانونِ اسلامیِ تشریع شده از جانب خداوند می‌باشد. و این امر واضحی است که شک و شبهه در آن راه ندارد؛ کما اینکه عقل نیز بدون احتیاج به هیچ دلیل دیگری به این مسئله حکم می‌کند، به عبارت دیگر: این مسئله از قضایایی است که برهانش همراهش می‌باشد.
ولکن مطلب مهم در اینجا حصول نتیجه و دستیابی به مطلوب و وصول به هدف و مقصد أعلیٰ پس از قیام و حرکت می‌باشد؛ و تأمّل و دقّت در این مطلب براساس اقتضای حوادث و وقایع خارجی و حوادث تاریخی و آثار مرویّهٔ از ائمّه علیهم السّلام، مجال وسیع و گسترده‌ای می‌طلبد.
بدیهی است که خداوند متعال عالَم تشریع و تربیت را بر مبنای اختیار مردم در افعالشان قرار داده و خلقت آنان را براساس جبر و عمل به یک شکل واحدی که اراده و اختیار از آنان سلب شده باشد قرار نداده است، و هم‌چنین جریان امور و مسائل در هر مورد و هر موطن و موقفی را به‌واسطهٔ غلبهٔ قوای سماویّه و عوامل غیبیّه قرار نداده است و این مطلب روشنی است.
و از جانب دیگر مردم نسبت به مدارج ایمان و آثار و لوازم آن مانند انفاق و بذل مال و جان و ثبات و پایداری و صبر در مصائب و شدائد و سختی‌ها، دارای مراتب مختلف و درجات متفاوتی می‌باشند.
بنابراین آنچه که در تاریخ دیدیم و بالعیان مشاهده و بالوجدان احساس می‌کنیم این است که بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این فریضهٔ الهی ـ که قیام به وظیفهٔ شرعی و تثبیت خلافت برای کسی که صاحب آن بوده و از جانب خداوند بر خلافت منصوب شده بود ـ تحقّق نیافت؛ بلکه اراذل و افراد پست و فرومایه اقدام به غصب خلافت نمودند و حتّی اصحاب و یاران خود امیرالمؤمنین علیه السّلام از گِرد آن حضرت متفرّق شده و او را تنها گذاشتند، تا چه رسد به غریبه‌ها و مردم عادّی؛ به‌نحوی‌که جز عدّهٔ کمی که تعدادشان از پنج نفر تجاوز نمی‌کرد کسی دیگر با آن حضرت نماند.
در چنین شرایطی امام علیه السّلام مجبور به اعتزال و خانه نشینی شد و این وضعیّت تا بیست و پنج سال ادامه یافت.
حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که در چنین شرایطی چه کسی عاصی و گناهکار است؟ و چه کسی در قبال اوامر مولا تمرّد کرده است؟ و چه کسی مسئول عدم تحقّق خلافت و حکومت شرعیّه برای [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] صاحب آن است؟ آیا سلمان و عمّار و ابوذر و مقداد مسئولند یا دیگر افراد از مسلمین و اصحاب؟

و اگر ما قائل به وجوب قیام در برابر حکومت جائر و مقاتله با آن در هر وقت ممکن و هر لحظه و فرصتی شویم، پس اوّلین کسی که این وظیفه را ترک نموده و به این واجب عمل ننموده ـ نعوذ بالله ـ امیرالمؤمنین علیه السّلام است؛ چراکه به صِرف بیان حقیقت و نصیحت اکتفا نمود و در برابر غاصبین خلافت به هیچ اقدام شدیدی مانند جنگ و جهاد و زدن و حمله و امثال اینها دست نزد.

حتّی ایشان اصحاب خود را از اینکه اقدامی بیش از بیان حق و ارشاد مردم با کلام انجام دهند نهی فرمودند، و کسی که کمترین بهره‌ای از عقل را دارا باشد نمی‌تواند تصوّر کند که امیرالمؤمنین در أدای وظیفهٔ خویش کوتاهی کرده باشد؛ چراکه آن حضرت، امام المؤمنین و یعسوب الدّین و قائد الغرّ المحجّلین و اُسوة العارفین بوده و او کسی است که اقتدا کنندهٔ به او نجات یافته و تخلّف کنندهٔ از او هلاک می‌شود.

و هم‌چنین توهّم این مسئله نسبت به حضرت امام مجتبی علیه السّلام نیز وارد بوده؛ چراکه ایشان نیز در مواجهه با دشمن، اصحاب خود را به صبر و استقامت و عدم قیام و اقدام در مقابل معاویه ملعون طغیان‌گر امر کردند.

و مسئله نسبت به برادر ایشان حضرت امام حسین علیه السّلام نیز همین‌گونه بوده است که ده سال با این طغیان‌گر روزگار را گذراندند و هیچ اقدام عملی نکردند.

و هم‌چنین سایر ائمّه ـ حتّی در زمان غیبت ـ نه تنها ابداً قیام به این فریضه نکردند؛ بلکه آنچه که صریح روایات به آن گواهی می‌دهند، نهی بلیغ و ردّ شدید ایشان نسبت به اقدام در مقابل خلفای جور، و امر به تقیّه و اظهار تأسّف و ناراحتی شدید هنگام مشاهدهٔ تخلّف از تقیّه توسّط یکی از اصحاب مثل هشام بن حکم[2] و معلّیٰ بن خُنیس[3] می‌باشد.

تمام این مسائل به روشنی و وضوح دلالت بر عدم رضایت حضرات ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام نسبت به قیام در این ظروف و شرایط می‌کند. حتّی بعضی از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام در روایات وارده تصریح نموده‌اند که قیام علیه حکومت جور موجب شدّت حزن و اندوه و آلام و ناراحتی و کراهت ما می‌شود.[4]

بنابراین قطعاً همان‌گونه که تمرّد و نافرمانی در برابر امر امام علیه السّلام به جنگ و قتال با فاسقین حرام است؛ ـ همانند امر امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام بر جهاد ـ هم‌چنین تمرّد و مخالفت هنگام نهی

اشکال سوّم: استدلال بر آیهٔ شریفه مستلزم دور

امام علیه السّلام نیز قطعاً حرام است؛ مانند قضیّهٔ صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه لعنه الله تعالیٰ، و هم‌چنین قضیّهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام در اثنای جنگ با معاویه که وقتی به‌واسطهٔ فکر شیاطین و خدعه‌های فاسقین، بعضی از اصحابِ حضرت فریب خورده و به وی فشار آوردند که دست از جنگ بکشد، حضرت به مالک امر کرد که دست از جنگ بکشد و لشکر برگردد.

و آنچه که از بعضی از أعلام نقل شده ـ که این روایات دلالت می‌کند بر نهی از جانب حضرات ائمّه علیهم السّلام از قیام درصورتی‌که إعلان بر قیام از جانب اهل سنّت بوده و یا رایات و پرچم‌ها به اسم رایت حضرت مهدی منتظر عجَّل الله تعالیٰ فرجه افراشته شود و دلالت نمی‌کند بر حرمت قیام در موارد دیگر و إعلانی که از طرف شیعه انجام شده باشد ـ مطلب صحیحی نیست؛ چراکه فحوای روایات ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام از چنین توجیهی و امثال آن إبا و امتناع دارد و بدون هیچ تردید و شبهه‌ای، مطلب صریحاً همان است که بیان کردیم.

به هر تقدیر محصّل از صریح آیات قرآن و روایات راجع به وجوب اقامهٔ عدل و رفع باطل، و روایات وارده در مورد لزوم صبر و پایداری و عدم وقوع در مهالک، و هم‌چنین آنچه که تاریخ راجع به روش و نحوهٔ برخورد ائمّه علیهم السّلام در مقابل طاغیان و کفّار به آن شهادت می‌دهد این است که إحقاق حق و إمحای ظلم، به اندازهٔ استطاعت و امکان و بر حسب آن مقداری که ظروف و شرایط اجازه می‌دهند واجب است؛ چراکه ـ همان‌طور که عرض شد ـ اقامهٔ عدل و إمحای ظلم مراتب مختلفی در إنجاز دارند.

پس این قول ـ که اقامهٔ حکومت شرعیّه از وظایف ما نیست ـ قول صحیحی نبوده؛ کما اینکه قول به وجوب این مسئله در هر ظرف و مجالی ـ و لو بلَغ ما بلَغ ـ نیز غیر موجّه است. والله هو العالمُ بِحقایق الأُمور.[5] (منه عفی عن جرائمه)

۱) الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ الغیبة (للنّعمانی)، ص ۱۱٤؛ کمال الدّین و تمام النّعمة، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲) رجال الکشّی، ص ۲۷۰.

۳) بصائر الدّرجات، ص ٤۰۳.

٤) مدینة المعاجز الأئمّة الإثنیٰ عشر، ج ٦، ص ۱٤۲.

۵) جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، مجلس ۱٤، ص ۷۷ـ۱٦۰.

است

اشکال سوّم: استدلال به آیهٔ شریفه مستلزم دور است؛ زیرا مشروعیّت نماز معلَّق بر مشروعیّت ندا بوده و مشروعیّت ندا نیز متوقّف بر مشروعیّت نماز جمعه است؛ چراکه اگر نماز جمعه مشروعیّت نداشته باشد، قطعاً ندای برای آن نیز صحیح نخواهد بود.

ایراد وارد بر این اشکال همان است که قبلاً ذکر شد که ندا کنایه از دخول در وقت می‌باشد؛ فلذا هیچ اشکالی وارد نخواهد بود.[1]

ردّ اشکال دور توسّط شهید ثانی

مرحوم شهید ثانی در رسالهٔ خود، جواب دیگری داده‌اند که حاصل آن این است:

---

[1] ۱ اشکال بر استدلال به آیهٔ شریفه بر وجوب اطلاقیِ نماز وقتی منتفی است که مراد از ندا صِرف دخول در وقت باشد؛ امّا اگر مراد از ندا، إعلان برای اقامهٔ نماز باشد ـ همان‌طور که مؤلّف در تعلیقهٔ (ص ۷۳ کتاب) خود بیان نمودند ـ اشکال به حال خود باقی است. امّا بنابر آنچه از آیهٔ شریفه استفاده نموده و تقریر کردیم ـ که آیه دلالت بر صِرف وجوب بدون هیچ‌گونه قید و شرطی دارد ـ در آیهٔ شریفه از این حیث اطلاقی وجود ندارد تا این اشکال متوجّه آن گردد. (منه عفی عن جرائمه)

«امر به سعی معلَّق بر مطلق ندای برای اقامهٔ نماز جمعه شده است و جمیع افرادِ ندا را شامل می‌شود، و وجود بعضی شرایط برای ندا و خروج بعضی از افراد آن، منافات با اصل اطلاق ندارد، و آیه شامل جمیع افرادی است که دلیل برای خروج آنها وجود ندارد و با این بیان اشکال دور وارد نخواهد بود.»[1]

ردّ جواب شهید ثانی

اشکال وارد بر این پاسخ همان است که گذشت که یقیناً مراد از ندا در آیه، مطلق ندا نیست.[2]

ردّ اشکال دور توسّط صاحب حدائق

مرحوم بحرانی در کتاب حدائق پاسخ دیگری به اشکال دور داده‌اند که عبارت است از:

«منادی برای نماز در روز جمعه فقط برای نماز جمعه ندا نمی‌دهد؛ چراکه وظیفهٔ بعضی از مکلّفین مثل مریض و مجنون و زن و عبد و... اتیان چهار رکعت و بعض دیگر مثل مسافر اتیان دو رکعت نماز می‌باشد؛ بلکه منادی برای مطلق فریضه به هر شکل که باشد ندا می‌دهد.

پس بنابراین اذان برای خصوص نماز جمعه

---

[1] رسائل (للشّهید الثّانی)، ج ۱، ص ۱۷۷.

[2] ممکن است با تقریری که سابقاً ذکر نمودیم، ملتزم به اطلاق ندا در آیهٔ شریفه شویم. (منه عفی عن جرائمه)

نیست تا مشروعیّتش معلَّق بر مشروعیّت نماز جمعه باشد. و گویا چنین گفته شده است: وقتی که ندا در روز جمعه برای طبیعت صلاة ـ که مصادیق مختلفی بر حسب اختلاف اشخاص و مکلَّفین دارد ـ داده شد؛ پس ای مردانِ حاضرِ بالغِ آزاد، برای بجای آوردن نماز جمعه بشتابید! با این بیان آیا دیگر دوری وجود خواهد داشت؟»[1]

و این جواب، جواب بسیار خوبی است.[2]

اشکال چهارم: امر به سعی شامل جمیع افراد مکلّفین نمی‌شود

اشکال چهارم: امر به سعی با فرض وجود ندای مذکور عمومیّت ندارد تا اینکه منادا شامل جمیع افراد مکلّفین بشود؛ چراکه اجماع قائم است بر اینکه وجوب نماز جمعه مشروط به شرایط خاصّی مثل عدد و جماعت و... است، و چون در آیهٔ شریفه شرایط وجوب ذکر نشده، پس دلالت آن

---

[1] الحدائق، ج ۹، ص ٤٠٥.

[2] در کلام صاحب حدائق تأمّلی به نظر می‌رسد؛ زیرا که ندا در آیهٔ شریفه ظهور در اختصاص به صلاة الجمعه دارد، زیرا شارع نماز جمعه را از بین سایر نمازها در ایّام دیگر مختص به ندا نموده؛ پس ندا برای صلاة الجمعه است نه مطلق صلاة. (منه عفی عن جرائمه)

بر وجوبی که متنازعٌ فیه است مُجمل می‌باشد.[1]

ایراد این مطلب اینکه: وجهی برای رفع ید از اطلاق آیه از این جهت وجود ندارد.[2] نهایتاً هر گاه قیدی ثابت شد ما آن قید را اخذ کرده و با آن اطلاق آیه را مقیّد می‌سازیم؛ کما اینکه مطلب در سایر موارد نیز به همین نحو می‌باشد.[3]

و موجب تعجّب است که صاحب جواهر ـ رحمه الله ـ با اینکه مبنایش مخالف این مطلب است به این اشکال تمسّک کرده و آن را پذیرفته است، آنجا که می‌گوید:

«بلکه می‌توان گفت: استدلال به این آیه تمام نیست؛ چراکه عبارت اجمال دارد و آنچه که شرطیّت آن مشکوک است شرطیّت دارد؛ چراکه نماز جمعه‌ای بدون اقامهٔ معصوم یا نائب ایشان محقّق نشده است.»[4]

اشکال پنجم: ممکن است مراد از ندا، اذان صبح باشد

اشکال پنجم: آنچه که از کتاب مستند حکایت شده و آن اینکه:

---

[1] الحدائق النّاضرة، ج ۹، ص ٤٠٦.

[2] بلکه وجهی موجّه و مجالی واسع برای رفع ید از اطلاق آیه وجود دارد. (منه عفی عن جرائمه)

[3] الحدائق النّاضرة، ج ۹، ص ٤٠٦.

[4] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ١٦٨.

«معلوم نیست که مراد از ندا، اذان هنگام زوال یعنی اذان ظهر بوده؛ به دلیل اینکه ممکن است مراد از آن، اذان صبح باشد که آن نیز ندای برای نماز روز جمعه است.»[1]

پاسخ: بر این مطلب چهار ایراد وارد است:

[1] مستند الشّیعة، ج ٦، ص ١٠.

ایرادهای وارد بر این اشکال

ایراد اوّل: آنچه که حکایت شده که مفسّرین اجماع دارند بر اینکه این آیه برای نماز جمعه نازل شده است؛ بلکه این مطلب در نزد آنها متواتر بوده است.

ایراد دوّم: در ادامهٔ آیه می‌فرماید: ﴿وَذَرُواْ ٱلبَيعَ﴾[1]**؛ و معلوم است که اهل مدینه هنگام طلوع فجر خرید و فروش نمی‌کردند.**

ایراد سوّم: هم‌چنین در ادامهٔ آیه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلأَرضِ وَٱبتَغُواْ مِن فَضلِ ٱللَهِ﴾[2]

چراکه «ابتغاء فضل» به طلب و کسب معیشت تفسیر شده است و با توجّه به اینکه روایات نه تنها دلالت بر کراهت کسب و کار در صبح روز جمعه داشته؛ بلکه دلالت بر استحباب دعا و تهیّؤ و آمادگی برای نماز جمعه در هنگام طلوع فجر دارد، به خلاف عصر جمعه که آیهٔ شریفه امر به «ابتغاء» در آن نموده است.

ایراد چهارم: و با توجّه به اینکه در ادامه

---

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩.

[2] سوره جمعه (٦٢) آیه ١٠.

می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَٰرَةً أَو لَهوًا﴾؛[1] و معلوم است که ورود قافلهٔ تجّار و مطّلع نمودن مردم به‌واسطهٔ طبل در اوّل طلوع فجر فی حدّ نفسه بعید است. تفاسیر هم گویای این مطلب هستند که ترک کردن نمازگزاران، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را و شتافتن آنان به سمت قافلهٔ تجاری، در هنگام نماز جمعه بوده است.

اشکال ششم: مراد از ذکر الله، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است

اشکال ششم: مراد از ﴿ذِكرِ ٱللَهِ﴾ در آیهٔ شریفه یا وجود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است ـ چنان‌که روایات نیز بر این مطلب گواهی دارند ـ،[2] **یا اینکه مراد نفسِ خطبه است، و یا اینکه خطبه و نماز با هم است نه خصوص نمازِ تنها.**

پس بنابر فرض اوّل، آیه بر وجوب سعی به سوی نماز دلالت ندارد و هم‌چنین بنابر دو قول دیگر؛ چراکه استماع خطبه به دلیل اجماع واجب نبوده، فلذا باید امر به سعی در آیهٔ شریفه حمل

---

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ١١.

[2] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٣، ص ٩٨؛ الأمالی (للصّدوق)، ص ٥٣٢؛ وسائل الشّیعة، ج ٢٧، ص ٧٥.

بر استحباب شود. پس مشخّص می‌شود که آیه دلالت بر وجوب سعی برای خطبه و نماز ندارد.

جواب اینکه: «ذکر» به معنای خطور دادن چیزی بر ذهن است و این معنای جامعی است که شامل تمام عبادات می‌شود؛ چون همهٔ آنها موجب یاد آوری خداوند متعال می‌شوند، از این جهت صحیح است که گفته شود: ﴿ذِكرِ ٱللَّهِ﴾ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام حتّی اولیا و علمای الهی هستند؛ چراکه توجّه و نظر به آنها موجب توجّه به خداوند خواهد بود.[1]

«ذکر» در آیهٔ شریفه از باب استعمال کلّی و ارادهٔ نماز به عنوان یکی از مصادیق است

با توجّه به این مطلب خواهی دانست که استعمال «ذکر» در آیهٔ شریفه از باب استعمال کلّی و ارادهٔ «صلاة» به عنوان یکی از افراد و مصادیق آن خواهد بود؛ چراکه نماز «ذکر الله» است همان‌گونه که در قرآن آمده است:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكرِيٓ﴾؛[2] «و نماز را مخصوصاً برای یاد من برپادار.»

و در روایت هم آمده است:

الصّلاةُ قربانُ کلِّ تقیّ؛[3] «نماز حالت قرب و

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵.

[2] سوره طه (۲۰) آیه ١٤.

[3] الکافی، ج ۳، ص ٢٦٥.

نزدیکی انسان با پروردگار است.»

و بر همین مطلب جمیع مفسّرین اتّفاق دارند که مراد از «ذکر» در این آیهٔ شریفه یا نماز جمعه است و یا خطبهٔ آن و یا هر دو با هم.[1]

[با توجّه به مطالب فوق] نمی‌دانم به چه دلیلی مخالفین اصرار می‌ورزند که مراد از ﴿ذِكرِ ٱللَّهِ﴾ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد؟!

[1] الحدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۳۹۸.

درحالی‌که روشن است که اگر مراد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد، آیه بلاغت خود را از دست می‌دهد؛ خصوصاً بر اینکه ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ﴾[1] متفرّع بر ﴿فَٱسعَوا۟ إِلَىٰ ذِكرِ ٱللَّهِ﴾[2] شده است.

مطلبی که تعجّب مرا بیشتر می‌کند اینکه در کتاب جواهر از کتاب کشف اللّثام تعریضی را بر قائلین به وجوب نماز جمعه حکایت نموده که:

«مراد از ﴿ذِكرِ ٱللَّهِ﴾ در آیهٔ شریفه، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد اظهر است از اینکه مراد خطبه و یا نماز باشد.[3] و به این ادّعا که گفته می‌شود که: "مفسّرین اجماع دارند بر اینکه یکی از این دو معنا (پیامبر و یا خطبه) در آیه اراده شده است" توجّه نکن؛ خصوصاً اگر شیعه هستی و می‌دانی که اجماع بدون قول معصوم تحقّق نمی‌یابد.»[4]

و از اینجا دانسته می‌شود که در پاسخ این اشکال، نیازی به جواب مرحوم حلبی ـ قدّس سرّه ـ نیست، آنجا که گفته است:

---

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ١٠: «هنگامی که نماز جمعه به اتمام رسید.»

[2] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩: «به ذکر خدا بشتابید!»

[3] می‌گویم: امثال این استدلال‌ها بازی نمودن با قرآن عظیم و خروج از حکم الهی بدون بیان دلیل و تفسیر به رأی نمودن آیات قرآن است. (منه عفی عنه)

[4] جواهر الکلام، ج ١١، ص ١٦٨.

«قرآن ظاهری دارد و باطنی، و نماز از معانیِ ظاهریِ ذکر و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از معانیِ باطنی آن می‌باشند.»[1]

کما اینکه در تفسیر آیهٔ شریفهٔ:

---

[1] لازم به ذکر و یاد آوری است که ما رساله‌ای کامل و وافی راجع به بطلان اجماع و عدم حجّیت آن مطلقاً به رشتهٔ تحریر در آورده‌ایم؛ پس با این وصف که اصل اجماع باطل و مردود می‌باشد، اجماع مفسّرین که هیچ جایگاه و اساسِ عقلی و یا شرعی نداشته به طریق اولیٰ از حجّیت ساقط می‌شود. (منه عفی عن جرائمه)

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِالعَدلِ وَٱلإِحسَٰنِ وَإِيتَآيِ ذِي ٱلقُربَىٰ وَيَنهَىٰ عَنِ ٱلفَحشَآءِ وَٱلمُنكَرِ وَٱلبَغيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُم تَذَكَّرُونَ﴾.[1]

«حقیقتاً خداوند تبارک و تعالیٰ به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و نا پسند و ستم کردن نهی می‌نماید؛ پروردگارتان به شما اندرز می‌دهد شاید که پند گیرید.»

آمده است که:

مراد از عدل، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و مراد از احسان، امیرالمؤمنین علیه السّلام و مراد از فحشا و منکر و بغی، خصوص خلفای ثلاثه می‌باشد.[2]

بنابراین ارادهٔ نماز از ذکر منافاتی با ارادهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نخواهد داشت.

در جواب گفته می‌شود: در روایات مستفیضه وارد است که قرآن کریم «یجرِی کما یجرِی الشّمسُ و القمر؛[3] قرآن همچون خورشید و ماه که در جریان و گردش هستند، در جریان و گردش است.»

بر این اساس این معانی، همه معانیِ حقیقی و ظاهری برای قرآن می‌باشد؛ مانند معانیِ کلمهٔ

---

[1] سوره نحل (١٦) آیه ٩٠.

[2] تفسیر القمی، ج ١، ص٣٨٨.

[3] بصائر الدّرجات، ج ١، ص ١٩٦؛ نور ملکوت قرآن، ج ١ ص ٣٢٦.

«صراط» در آیهٔ شریفهٔ ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُستَقِيمَ﴾[1] که به «اسلام» و «ایمان» و هم‌چنین به «صراط علیّ بن أبی‌طالب علیهما السّلام» تفسیر شده است.[2]

و در اینکه این معانی و مصادیق همه صراط مستقیم هستند اشکالی وجود

---

[1] سوره حمد (۱) آیه ٦.

[2] تأویل الآیات الظّاهرة، ص ۳۰؛ هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، مجلس ۵۲، ص ٤٥.

ندارد؛ فلذا آنچه مرحوم حلبی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب الکافی[1] خویش به آن میل نموده است شاید به این جهت بوده که از این امور معانیِ مختلفه‌ای فهمیده باشد.

و چون استعمال لفظ در اکثر از معنا را جائز نمی‌دانسته است؛ فلذا برخی از معانیِ قرآن را ظاهریّه و برخی را باطنیّه فرض کرده است.

ولکن مشخّص شد که لفظ در خصوص این معانی استعمال نشده؛ بلکه در معنای جامع بین این موارد به کار رفته است.

اشکال هفتم: حکم وجوب، اختصاص به حاضرین در عصر نزول آیه دارد

اشکال هفتم: خطاب عمومیِ آیهٔ شریفهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ...﴾ به مؤمنین بوده؛ ولی حکم وجوب اختصاص به حاضرین در عصر نزول آیه دارد، و سرایت دادن حکم از حاضرین به غائبینِ موجود در زمان غیبت، احتیاج به تمسّک به قاعدهٔ اشتراک[2] در تکلیف دارد که به‌وسیلهٔ اجماع ثابت شده است.

---

[1] کتاب الکافی فی الفقه متعلّق به أبوالصّلاح تقیّ الدّین بن نجم الدّین حلبی می‌باشد. (محقّق)

[2] مقصود از «قاعدهٔ اشتراک» در اینجا مشترک بودن مسلمین از حاضر و غائب، عالم و جاهل به‌طور عموم برای تمامی اشخاص و افراد در هر سطح و مرتبه در احکام شرعیّه می‌باشد. (محقّق)

امّا این قاعده در جایی حاکم است که احتمال ندهیم در خطاب خصوصیّتی برای زمان حضور قید شده باشد؛ ولیکن در ما نحن فیه که احتمال خاص بودن خطاب به زمان حضور وجود دارد، جریان «قاعدهٔ اشتراک» اجماعی نخواهد بود.

پاسخ این اشکال

پاسخ: حق این است که خطاب نه تنها شامل غائبین است؛ بلکه مطلق معدومین را نیز [تا قیامت] در بر می‌گیرد. البتّه بیان این مطلب احتیاج به طرح مقدّمه‌ای دارد و آن اینکه:

چه بسا ادّعا شود که نزاع در شمول و عدم شمول خطاب بر معدومین، نزاعی عقلی بوده و بازگشت این نزاع عقلی به این خواهد بود که: آیا توجیه خطاب به معدومین امکان دارد یا اینکه محال است؟

ولیکن این ادّعا صحیح و استوار نمی‌باشد؛ زیرا اشکالی نیست در اینکه در

خطاب حقیقی مخاطب قرار دادن شخصی که ملتفت به خطاب نبوده قبیح است، چه رسد به افراد غائب و معدوم! کما اینکه در خطاب انشائی مخاطب قرار دادن فرد معدوم اشکالی ندارد تا چه رسد به غائب.

پس نزاع عقلی نخواهد بود؛ بلکه نزاع در این است که آیا ادوات خطاب از حیث وضع، امکان شمول بر معدومین را دارند یا خیر؟

پس هر کس قائل باشد که ادوات خطاب برای تخاطب حقیقی وضع شده قائل به امتناع شمول خواهد بود، و هر کس قائل به وضع ادوات برای خطاب انشائی باشد قائل به شمول خطاب بر معدومین خواهد بود.

و أقویٰ این است که اینها برای خطاب انشائی وضع شده‌اند؛ زیرا می‌بینیم که استعمال این ادوات برای خطابات انشائیّه با هر داعیه‌ای ـ مثل اظهار حسرت و حزن و شعف و محبّت ـ مانند قول شاعر:

«ای دو کوه وادی نعمان! شما را به خدا سوگند می‌دهم بگذارید باد صبا نسیمی از معشوقم را به سوی من بیاورد.»

و قول دیگرش که می‌گوید:

أسربَ القطا هل مَن يُعيرُ

«ای قافلهٔ مرغان قطا! آیا کسی از شما هست که بال‌های خود را به من عاریت دهد تا به سوی مکسی که دوستش دارم پرواز کنم؟»

مغایر با استعمال حقیقی نبوده و این استعمال احتیاج به مئونهٔ زائده‌ای ندارد. و این محکم‌ترین دلیل بر این مدّعا است که خصوصیّت تفهیم خارجی و همین‌طور سایر دواعی، کوچکترین دخالتی در معنا و موضوعٌ له لفظ ندارد.

پس اگر خطاب کننده، شخص غائب یا معدومی را به انگیزهٔ تفهیم در ظرف وجود و اطلاع مورد خطاب قرار دهد، خطاب او مجازی نخواهد بود.

پس هنگامی که ادوات خطاب برای خطاب انشائی وضع شده باشند، حال افراد موجود در زمان غیبت با حال حاضرین در مدینه در زمان حضور؛ بلکه با حال حاضرین در مجلس تخاطب از نقطهٔ نظر شمول خطاب بر هریک از آنان یکسان است.

و اگر پذیرفته شود که وضع ادواتِ خطاب برای خصوص مشافهین می‌باشد، [در پاسخ] خواهیم گفت:

شکّی در این نیست که خطابات قرآنی

اختصاص به افراد حاضر در مجلس وحی ـ که در مسجد یا غیر آن هستند ـ ندارد، و این قرینه‌ای خواهد بود بر اینکه استعمال ادوات در خطابات قرآنیّه مجازی بوده تا شامل دیگر افراد نیز بوده باشد، و ادّعای استعمال مجازی آنها در خصوص افراد موجود در زمان حضور به‌نحوی‌که شامل بقیّهٔ افراد نشود، ادّعایی بی‌دلیل است.

تمام این مطالب با این فرض است که تخاطب از جانب خداوند متعال با افراد حاضر و مشافهین، با زبان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم صورت پذیرفته باشد، به‌نحوی‌که ایشان صرفاً واسطهٔ در حکایت باشد.

امّا بنابر قول حق که خطاب پروردگار بر قلب مبارک حضرت وارد شده و سپس ایشان به تدریج آن را بیان کردند، شکّی باقی نمی‌ماند که مخاطبی در حقیقت هنگام وحی وجود ندارد تا در شمول آن خطاب بر حاضرین و معدومین نزاع

حاصل شود؛ پس خطاب همان‌طور که شامل حاضرین می‌شود عیناً شامل معدومین و غائبین نیز خواهد بود؛ لذا اشکال از اساس باطل است.[1]

---

[1] این جواب بر حسب قواعد، جواب متین و خوبی است؛ لکن آنچه ما از محضر ایشان در این موضوع استفاده نمودیم و بارها از حضرتش ـ رضوان الله علیه ـ شنیدیم از بیان مذکور در ما نحن فیه دقیق‌تر و عمیق‌تر و لطیف‌تر می‌باشد و آن اینکه:

همانا قرآن اگر چه در دوران رسالت تا هنگام وفات بر قلب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، امّا آن حضرت فقط واسطهٔ برای ابلاغ و ایصال قرآن و تبیین مفاهیم و احکام و بیان نصایح و وعید و انذار آن برای مردم نبوده‌اند؛ بلکه نفس شریفشان مانند آینه‌ای که انوار خورشید را به جوانب و اطراف منعکس کند بوده، و آینه از این جهت صرفاً وسیله‌ای برای انتشار و رساندن نور به اطراف و جوانب خواهد بود و خصوصیّت بیشتری ندارد. آیات قرآنی هم حاکی از این معنا می‌باشد. همانندآیات:

﴿لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَن بَلَغَ﴾؛ «این قرآن بر من وحی شده تا بدان بترسانم شما را و هرکس را که این قرآن به او برسد.» (سوره انعام، آیه ۱۹.)

﴿إِنَّآ أَنزَلنَٰهُ قُرءَٰنًا عَرَبِيّا لَّعَلَّكُم تَعقِلُونَ﴾؛ «به حقیقت که ما آن را، قرآنی عربی نازل کردیم تا شاید شما بیندیشید.» (سوره یوسف، آیه ۲.)

﴿إِنَّآ أَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِالحَقِّ لِتَحكُمَ بَينَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلخَآئِنِينَ خَصِيما﴾.

«ما این کتاب را براساس حق به سوی تو فرستادیم تا به آنچه خدا به وحی خود بر تو آشکار نموده است میان مردم حکم کنی و به خاطر خیانتکاران با کسی خصومت و دشمنی مکن!» (سوره نساء، آیه ۱۰۵.)

﴿بَل هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰت فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلعِلمَ﴾؛ «بلکه این قرآن آیات روشن و ادلّهٔ واضح و مبرهن است در سینهٔ کسانی که به آنها علم داده شده است.» (سوره عنکبوت، آیه ۴۹.)

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِم لَم يَخِرُّواْ عَلَيهَا صُمّا وَعُميَانا﴾؛ «[بندگان خداوند رحمان] آنانند که چون متذکّر آیات پروردگارشان شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، کرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیدهٔ بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده، ادای حقّ آنها را بنمایند.» (سوره فرقان، آیه ۷۳.)

که همهٔ این آیات دلالت نموده بر اینکه قرآن بر تک‌تک حاضرین و غائبین

[1]...

تا روز قیامت نازل شده است.
پس آنچه که گفته شده ـ که قرآن برای غیر مشافهین بالخطاب حجّیت ندارد و ظواهرش برای [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] آنان معتبر نبوده و لذا از مرتبهٔ ظهور ساقط می‌باشد ـ در نهایت ضعف و بطلان است؛ از این جهت که هنگام تلاوت قرآن کأنَّ خود را بدون هیچ واسطه‌ای مخاطب این آیات شریفه می‌یابیم و گویا خداوند متعال خودش این آیات را به ما القا می‌نماید و این ما هستیم که آیات را از او تلقّی می‌کنیم؛ پس این نحوه از قرائت قرآن است که موجب تأثیری عمیق و روحانیّتی مشهود بر نفس می‌گردد.
و هم‌چنین این مطلب که گفته می‌شود: «قرائت سوره‌هایی همانند: ﴿قُل هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ باید با لسان حکایی باشد نه با لسان خطاب!»، خروج از میزان وحی و تنزیل بوده و از اساس ساقط و باطل است.
به جانم قسم! گمان نمی‌کنم که در این مطلب اشتباه و خطا کنم که این مسائلِ مطروحه، همه ناشی از عدم تدبّر در حقایق و معارف اسلامی، و رفض و کنار گذاشتن معارف الهیّه و مُعظم دروس دینی مثل تفسیر و فلسفه و عرفان، و دور نگه داشتن آنها از دایرهٔ تعلیم و تعلّم؛ و اکتفا نمودن به فقه و اصول و انعزال و دوری گزیدن از مبانیی ـ که اصل و اساسِ آن دو به حساب می‌آید ـ است. مبانی‌ای که توسّط عرفان و ولایت با بهره گیری و اقتناص از انوار معرفتی که از منبع وحی و اهل‌بیت نبوّت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ مشیّد و مستحکم گردیده است.
بنابراین چقدر این دو مسلک مانند فاصلهٔ مشرق و مغرب از یکدیگر دور و بعید هستند! آن‌چنان‌که یک مسلک و طریق می‌گوید: تمام انسان‌ها مخاطب حقیقی و واقعی قرآن کریم بوده و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم حکم آینه و مرآة را داشته که مسئولیّت ایشان فقط ابلاغ و بلاغ می‌باشد؛ فلذا براساس این مبنا نفوس همگان محلّ نزول قرآن و دریافت کنندهٔ حقایق وحیانی و مخاطب حقیقی قرآن می‌باشد.
و مسلک دیگر معتقد است: قرآن بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده و مخاطب، آن حضرت بوده و هیچ ارتباطی با ما ندارد و ظواهر آن برای آن حضرت و یا نهایتاً حاضرین در وقت نزول حجّت است و هیچ حجّیت و فایده‌ای غیر از تبرّک جستن در مجالس برای ما ندارد.
نتیجهٔ افتراق شدید این دو مبنا در کیفیّت انجام نماز دیده می‌شود که در یک طرف احساس روحانیّت و حیات و نشاط عِلوی است؛ و در طرف دیگر

[1]...

بویی از این معانی احساس و ادراک نمی‌شود.
و چه تفاوت عمیقی است بین قرائت قرآنی که در آن قاری خود را مستمع و خداوند متعال را قاری و مُلقی می‌داند ـ همان‌گونه که بعضی از روایات به این حقیقت اشاره می‌کند، مثل روایتی که حالت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در هنگام قرائت ﴿إِيَّاكَ نَعبُدُ وَإِيَّاكَ نَستَعِينُ﴾ را بیان [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌کند* ـ و بین قرائت کسی که معتقد است قرآن نسبت به ما هیچ‌گونه حجّیتی نه در ظواهر و نه در اطلاقات و نه و نه و... ندارد!!
چنین طریقی انسان را از راه خدا و تقرّب به سوی او دور می‌سازد و نتیجهٔ آن محرومیّت از فیوضات ربّانیّه خواهد بود و اعمال عبادی انسان را به صِرف تحرّک جوارح بدون هیچ روح و حیاتی؛ بلکه به افعالی جامد و متحجّر و خشک که هیچ حقیقتی در ورای آن وجود ندارد تبدیل می‌نماید؛ ﴿وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطٌ﴾. (سوره بروج، آیه ۲۰.)
کسی گمان نکند مقصود ما از اینکه عموم مردم مخاطب قرآن هستند با آنچه که در روایات آمده است تنافی دارد؛ چون در روایات آمده است که:
«قرآن در بیت وحی و ولایت نازل شده و حضرات ائمّه علیهم السّلام همان اهل ذکری هستند که در قرآن به آن اشاره شده است** و هیچ مسلمانی چاره‌ای جز رجوع به آن حضرات صلوات الله علیهم اجمعین برای وصول به معرفت و شناخت قرآن کریم و روشن شدن حقایق وحیانی آن ندارد.»
که این مطلب، حق است و حق پشتیبان و ورای اوست؛ بلکه مقصود ما این است که انسان باید بداند که وقتی قرآن می‌خواند مخاطب حقیقی خداوند است و چاره‌ای برای فهم معانی خطابات و حقایق قرآن غیر از رجوع به اهل ذکر که همان اهل‌بیت وحی ـ سلام الله علیهم أجمعین ـ باشند ندارد.
هم‌چنین مقصود ما از نزول قرآن بر تک‌تک افراد، آن چیزی نیست که جهّال و منعزلین از حقایق معارف و اسلام مطرح کرده‌اند؛ آنها می‌گویند:
«قرآن مراتب مختلفی از معنا بر حسب ادراک هر شخص دارد و آنچه که هر فرد از آیات قرآن می‌فهمد، همان برای او حجّت است و در نتیجه برای قرآن یک معنای ثابت و حقیقی که مراد خداوند باشد وجود نخواهد داشت.»
زیرا بدیهی است که التزام به این مبنا قطعاً موجب سقوط آیات قرآن از حجّیت می‌شود و آن را از مصادیق کلام بیهوده و عبث و لغو و شوخی و

و از مطالب گذشته ضعف و فساد نحوهٔ استدلال محقّق سبزواری ـ قدّس سرّه ـ بر مدّعایش دانسته می‌شود؛[1] چون که ایشان آیهٔ شریفهٔ مذکور را از مؤیّدات وجوب تعیینی قرار داده و در عین حال ادلّهٔ خود را با در نظر گرفتن این اشکال بیان نموده‌اند.

امّا با فرض تسلیم و پذیرش انحصار خطابات به مشافهین و احتیاج به قاعدهٔ اشتراک برای اثبات وجوب تعیینی، اشکال دیگری به نظر ایشان وارد است که گریزی از آن وجود ندارد.

چراکه این قاعده اقتضا می‌کند که حکم ثابت

هزل قرار می‌دهد؛ نعوذ باللَه من الجهالة و الضّلالة.

پس از خداوند متعال مسألت داریم که به ما توفیق معرفت حقیقی نسبت به شریعت خویش و آنچه بر رسولش صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل فرموده و حضرات ائمّهٔ اطهار و پیشوایان ما صلوات الله علیهم أجمعین آن را تبیین نموده‌اند عنایت فرماید و فهم و ادراک ما را بالا برده و ما را بر منهج مرضیّ اهل‌بیت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم ثابت قدم قرار دهد؛ إنّه خیرُ موفّقٍ و مُعینٍ، آمین! (منه عفی عن جرائمه)

*. فلاح السّائل، ص ۱۰۸، با قدری اختلاف.

**. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰:

«عن أَبی جعفرٍ علیه السّلام فِی قولِ الله عزّ و جلّ ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهلَ ٱلذِّكرِ إِن كُنتُم لَا تَعلَمُونَ﴾: "قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: الذِّكْرُ أَنَا و الأَئمَّةُ أَهلُ الذِّكر."»ترجمه: «از امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿از أهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید﴾ آمده است که فرمودند: "رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ذکر من هستم و ائمّه (علیهم السّلام) اهل ذکر هستند."»

[1] ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۹.

برای مشافهین با جمیع شرایط و قیودش به غائبین سرایت نماید، امّا دلالت بر عدم اشتراط حضور امام علیه السّلام در تکلیف حاضرین نمی‌کند؛ فلذا اگر در حکمی از احکام احتمال مدخلیّت حضور را دادیم، چگونه می‌توان این حکم را بدون شرط حضور امام برای زمان غیبت اثبات نمود؟

و از همین مطلب بطلان جواب صاحب حدائق از این اشکال فهمیده می‌شود که ایشان در مقام جواب آورده است که:

اوّلاً: روایات مستفیضه با مضامین مختلفه‌اش دلالت بر این مطلب دارند که: «إنّ حلالَ محمّدٍ حلالٌ إلیٰ یوم القیامةِ و حرامُه حرامٌ إلیٰ یوم القیامةِ.»[1]

و ثانیاً اینکه: اجماعی که برای قاعدهٔ اشتراک ادّعا می‌شود در خصوص تک‌تک مسائل نبوده تا ما در موردی که اجماع منعقد نشده باشد متوقّف شویم؛ بلکه معقد اجماع امر واحدی است و آن اشتراک جمیع مکلّفین تا روز قیامت در تمام احکام ثابت

[1] بصائر الدّرجات، ص ۱۴۸.

شده می‌باشد.[1]

اشکال هشتم: آیه دلالت بر وجوب سعی به سوی نماز جمعهٔ تشکیل شده را دارد نه وجوب اقامه نماز

اشکال هشتم: اینکه آیهٔ شریفه دلالت بر وجوب سعی به سوی نماز جمعه‌ای که تشکیل شده می‌نماید و نسبت به اصل وجوب اقامه و برگزاری آن دلالتی ندارد که صاحب جواهر این اشکال را از قوی‌ترین اشکالات وارد به استدلال بر آیه برای وجوب تعیینی دانسته است.[2]

پاسخ این اشکال

جواب این اشکال همان است که قبلاً کراراً گذشت که: مراد از ندا، داخل شدن در وقت یا مطلق اذان برای نماز واجب ظهر روز جمعه است؛ نه ندا برای خصوص نماز جمعه!

إن‌شاءالله به زودی در جواب قائلین به وجوب اجتماع بر نماز جمعه بعد از انعقاد آن،

---

[1] مخفی نماند با توجّه به تعلیقهٔ سابقِ ما دیگر مجالی برای طرح اشکال محقّق بحرانی ـ قدّس سرّه ـ (صاحب حدائق) باقی نمی‌ماند؛ چراکه اگر فرض بر این باشد که آیه دلالت بر ثبوت اطلاقی وجوب نموده، با ضمیمهٔ اصل عدم خصوصیّت که احتمال شرطیّت را نفی می‌نماید، حکم وجوب برای غائبین ثابت می‌شود؛ حتّی می‌توان گفت بدون ضمیمه کردن اصل نیز می‌توان حکم به وجوب را برای غائبین اثبات نمود؛ فتدبّر! (منه عفی عن جرائمه).

[2] الحدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۴۰۵.

مطلبی خواهیم آورد که جواب این اشکال را حتّی بر فرض اینکه ندا بنفسه در وجوب سعی مدخلیّت داشته باشد واضح و مبرهن می‌سازد.

امّا جواب دیگری که بعضی از معاصرین[1] به این اشکال داده‌اند ـ که با فرض وجوب تمام یا بعض مقدّمات، امری معنا ندارد که خود آن امر واجب نباشد ـ اشکال واضحی دارد و آن اینکه: مستشکل در صدد بیان وجوب سعی بدون وجوب

نماز نبوده؛ بلکه مقصود او بیان وجوب نماز و سعی در هنگام ندا بوده است.[2]

این تمام کلام در دلالت آیهٔ شریفه بر وجوب تعیینی نماز جمعه بود که مواضع قوّت آن ادلّه و ضعف اشکالات وارده بر نحوهٔ استدلال به آنها روشن و مبرهن شد.

[و اینجاست که با توجّه به مطالب فوق] کلام و رأی صاحب جواهر بسیار عجیب به نظر می‌رسد که ایشان به تبع بعضی دیگر از علما،

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱٦۸.

[2] این مقدار از وجوب مسلّم است؛ ولکن ما در غیر مورد ندا مدّعی وجوب به دلیل دیگری ـ که اطلاقات وارده در نماز جمعه است ـ هستیم، پس بین این مدلول ـ آیهٔ شریفه و اطلاقات وارده ـ منافاتی وجود ندارد. (منه عفی عنه)

وجوب اطلاقی آیهٔ شریفه را رد کرده و ادّعا نموده است:

این آیه صرفاً در مقام بیان تشریع اصل نماز جمعه است؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾.[1و2]

و بعضی از متأخّرین هم در مقام تبعیّت از ایشان، استفادهٔ اطلاق وجوب نماز جمعه از آیهٔ شریفه را منع نموده‌اند.

در جواب ایشان می‌گوییم: اگر در این آیه ـ که خداوند مؤمنین را به وجوب سعی برای نماز جمعه بعد از دخول در وقت امر نموده و سپس آنها را از بیع و اشتغال به اموری که با نماز جمعه منافات دارد نهی فرموده و سپس به آنها اجازهٔ اشتغال در امور دنیویّه را بعد از ادای نماز داده ـ اطلاقی در وجوب، وجود نداشته باشد، پس در کدام آیه یا روایتی می‌توانیم اطلاقی پیدا کنیم؟![3] حال اینکه از عجائب و غرائب این است که همین افراد در بعضی موارد با چاره اندیشی‌های بعیده و تکلّفات غریبه در صدد اثبات اطلاق حکم در آیات و روایات

---

[1] ۱ سوره بقره (۲) آیه ٤٣: «و نماز را برپای دارید و زکات را بپردازید.»

[2] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ١٦٨.

[3] ۳ اطلاقات در روایات بسیار هستند و این مطلب را إن‌شاءالله توضیح خواهیم داد. (منه عفی عن جرائمه)

بر آمده‌اند و با این

وجود اطلاق این آیه را رد کرده‌اند؛ درحالی‌که این آیه از اظهر موارد اطلاق است.[1]

اثبات وجوب نماز جمعه با استناد به آیات دیگر

اثبات وجوب نماز جمعه با استناد به آیات دیگر:

لازم به ذکر است در کتاب حدائق، محقّق بحرانی ـ قدّس سرّه ـ در اثبات وجوب نماز جمعه با استناد به آیهٔ شریفهٔ:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾.[2]

«به نمازهای خود محافظت نمایید و بر نماز وسطیٰ نیز محافظت نمایید و برای خدا به دعا و خشوع برخیزید!»

که ﴿ٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ﴾ به نماز ظهر که شامل نماز جمعه هم می‌شود تفسیر شده است.

---

[1] اخذ به اطلاق در اینجا با تعلیقهٔ سابق ایشان ـ که در آن حکم به وجوب فی‌الجملهٔ نماز در هنگام ندا نموده و سرایت وجوب را در غیر مورد ندا از اطلاقات استفاده نموده است ـ منافات دارد و از اختلاف و اضطراب در تعابیر ایشان این‌طور به نظر می‌رسد که اطلاق جدّی و واضحی بدون هیچ‌گونه شائبهٔ ابهام و اجمال، برای ایشان ظهور پیدا ننموده است؛ بلکه بر حسب ظروف و مجالات، متردّد بوده‌اند؛ پس گاهی با تصریح و به‌نحو مؤکّد حکم به اطلاق کرده‌اند، و در جای دیگر حکم به وجوب کرده‌اند نه بیشتر. (منه عفی عن جرائمه)

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲۳۸.

و هم‌چنین آیهٔ شریفهٔ:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُم أَمۡوَٰلُكُم وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم عَن ذِكرِ ٱللَّهِ﴾.[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ مبادا اموال و دارایی و فرزندانتان شما را از یاد خداوند غافل و بی‌توجّه نماید!»

که اگر مراد از ﴿ذِكرِ ٱللَّهِ﴾ نماز جمعه باشد، وجوب نماز جمعه را اثبات می‌گردد؛[2] و در این نحوه از استدلال برای اثبات وجوب نماز جمعه اشکالات روشنی وجود دارد.

ب: روایات صریحه در وجوب نماز جمعه

دلیل دوّم: صحیحهٔ زراره

قال: قلتُ لأبی‌جعفر علیه السّلام: علیٰ مَن تجِبُ الجُمُعةُ؟ قال: «علیٰ سبعةِ نفرٍ من المسلمین و لا جُمُعةَ لأقلَّ من خمسةٍ؛ أحدُهم الإمامُ، فإذا اجتمعَ سبعةٌ و لم یخافوا أَمَّهُم[3] بعضُهم و خَطَبَهم.»[4]

---

[1] سوره منافقون (٦٣) آیه ٩.

[2] الحدائق، ج ٩، ص ٤٠٧.

[3] باید دانست که در تصریح امام علیه السّلام به کلمهٔ «أمَّهُم» [اقامه و امامت توسّط یکی از این افراد] نکته‌ای وجود دارد که هنگام بیان وجوب مطلق نماز جمعه در هر موقف و موقعی، و اینکه نماز مشروط به حکومت اسلام نخواهد بود ـ چنان‌که مؤلّف مشروط دانسته‌اند ـ بیان خواهیم نمود. (منه عفی عن جرائمه)

[4] من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ٤١١؛ وسائل الشّیعة، ج ٧، ص ٣٠٤، با قدری اختلاف در هر دو مصدر. ترجمه:

«زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام سؤال می‌نماید: نماز جمعه بر چه کسانی واجب است؟

حضرت فرمودند: "بر هفت نفر از مسلمانان نماز جمعه واجب می‌شود و

بیان استدلال اینکه: زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در مورد شرایط نماز جمعه برای کسی که قلم تکلیف بر او جاری شده سؤال می‌نماید و امام علیه السّلام در این روایت [به دو نکته] اشاره می‌فرمایند:

اوّلاً به اینکه: شرط وجوب نماز، وجود هفت نفر از مسلمین می‌باشد به‌نحوی‌که هر گاه این اجتماع تحقّق پیدا کند نماز جمعه واجب می‌شود.

این بیان با اطلاقِ[1] خود، شرطیّت حضور امام و هم‌چنین سایر شرایط مثل

حرّیّت و سلامت و غیر آن دو را نفی می‌نماید.

غایة الأمر هر گاه دلیلی دلالت بر اشتراط وجوب به بعضی از قیود نماید، وجوب را مقیّد به آن قید خواهیم نمود و در مورد قیودی که

درصورتی‌که کمتر از پنج نفر باشند که یکی از آنان امام است نماز جمعه‌ای ندارند؛ پس هنگامی که هفت نفر [که یکی از آنان امام باشد] بدون خوف و ترسی اجتماع کردند، یکی از آنان امامت را بر عهده گرفته و برایشان خطبه می‌گوید.“»

[1] مخفی نیست که سؤال راوی از امام علیه السّلام از وجوب نماز جمعه در ظرف حکومت ائمّهٔ جور و عدوان ـ که غصب کنندگان حقّ آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم هستند ـ بوده؛ فلذا روایت مذکور در عدم اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام یا حکومت اسلامی صریح می‌باشد. و هم‌چنین در این روایت اطلاقی وجود ندارد که با تمسّک به آن اشتراط حضور معصوم یا حکومت اسلام را نفی کنیم؛ بلکه روایت به‌واسطهٔ قرائن حالیّه، صریح در عدم اشتراط است؛ فلا تغفل! (منه عفی عن جرائمه)

شرطیّت آنان ثابت نشده، تمسّک به اطلاق خواهیم نمود؛ همان‌گونه که دربارهٔ سایر موارد اطلاقات نیز مطلب به همین نحو است.

سپس امام علیه السّلام بیان می‌فرمایند که: اجتماع هفت نفر[1] شرط وجوب نماز جمعه می‌باشد، امّا با اجتماع پنج نفر نماز جمعه منعقد و متحقّق می‌گردد؛ پنج نفری که شخصِ امام جمعه خارج از آنها نیست بلکه در شمارش، یک نفر از آنها محسوب می‌شود.

ثانیاً: چون حضرت در فقرهٔ اوّل بیان نفرمودند که امامِ این هفت نفر داخل در شمار آنان محسوب می‌گردد؛ فلذا امام علیه السّلام نکتهٔ دوّم را متفرّع بر نکتهٔ اوّل می‌نماید که امامِ در این هفت نفر خارج از آنها نیست؛ بلکه هر گاه اجتماع هفت نفر تحقّق پیدا کند، نماز جمعه واجب شده و یکی از هفت نفر باید متصدّی اقامهٔ نماز جمعه بشود.

و مخفی نیست که این فقره فی حدّ نفسه قوی‌ترین ظهور را در عدم اشتراط وجوب به

---

[1] مشروط بودن تحقّق وجوب نماز جمعه به وجود هفت نفر با آنچه که ایشان در ابتدای رساله ذکر نموده ـ که نماز جمعه بالنّسبة به حضور افراد و آمادگی آنها برای نماز، مطلق بوده و مشروط نمی باشد ـ منافات دارد؛ مضافاً به اینکه معنایی برای شرطیّت هفت نفر برای تحقّق وجوب و پنج نفر برای انعقاد نماز جمعه نیافتیم، مگر اینکه این‌طور گفته شود: نماز با وجود پنج نفر مستحب بوده و با انجام آن مصلحت نماز واجب به طور اختیاری تدارک می‌شود نه الزامی. (منه عفی عن جرائمه)

اقامهٔ معصوم یا نائب ایشان دارد؛ زیرا مراد از ظاهر کلمهٔ «بعض» در این

روایت هر فردی از این هفت نفر بوده و در آن هیچ خصوصیّتی لحاظ نشده است، نه اینکه مراد از آن، «بعضِ مُبهم» باشد که با ارادهٔ شخص خاصّی برای امامت ـ که امام معصوم یا فرد منصوب از جانب ایشان باشد ـ منافاتی نداشته باشد.

صاحب کتاب مصباح الفقیه با اعتراف به ظهور این روایت در وجوب تعیینی نماز جمعه برای توجیه آن بر مذاق و مدّعای خویش این‌گونه چاره اندیشی نموده است که:

روایت را حمل بر استحباب نماییم و یا اینکه معتقد شویم روایت در مقام بیان صِرف مشروعیّت نماز جمعه است و یا اینکه مقصود از «أَمَّهم بعضُهم»، بعضِ معهود و شناخته شدهٔ [امام یا نائبش] در نزد آنها است نه مطلق هر بعض.

درحالی‌که شما آگاه هستی که این نحوه از توجیهات ـ که الفاظ روایت به‌طورکلّی از آن إبا دارد ـ حقیقتاً در حکم کنار گذاشتن و طرح روایت می‌باشد.[1]

دلیل سوّم: موثّقهٔ ابن‌بکیر

---

[1] ای کاش دانسته می‌شد که این افراد چه نیازی به این توجیهات مضحک و خنده آور و تأویلات سخیف و بی‌ارزش که کلام معصوم را از منهج و مسیر خود منحرف می‌کند دارند؟! و آیا این جز بازی با کلام امام علیه السّلام چیز دیگری است؟ (منه عفی عن جرائمه)

دلیل سوّم: موثّقهٔ ابن‌بکیر

از زراره از عبدالملک از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل شده است که فرمودند:

قال: قال: مثلُكَ يهلِكُ و لَم يُصَلِّ فريضةً فَرَضها اللهُ. قال: قلتُ: كيف أَصنعُ؟ قال: صلُّوا جماعةً! يعنِي الجُمُعةِ.[1]

لا یخفی که این روایت نصّ در وجوب نماز جمعه بوده و با وجوه پنج‌گانه، دلالت بر اهتمام شدید به اقامهٔ آن می‌نماید:

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳؛ الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص ٤۲۰؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱۰، با قدری اختلاف در تمامی مصادر.

وجه اوّل: کلمهٔ «مِثْل» مصدّر به حرف استفهام محذوف [این‌گونه: أ مِثلُک] بوده و ظاهر همزهٔ استفهام، توبیخ بر ترک نماز جمعه می‌باشد. و معلوم است که توبیخ صورت نمی‌گیرد مگر به جهت ترک امر الزامی. (آیا شخصیّتی مثل تو هلاک می‌شود؟)

وجه دوّم: آوردن کلمهٔ «مثل» در این روایت و در چنین مواردی به این جهت است که بیان شود: شدّت قبح ترک به مرتبه‌ای رسیده است که متکلّم خجالت می‌کشد آن را به مخاطب نسبت دهد؛ فلذا این‌گونه تعبیر می‌آورد:

«هرکسی که دارای ویژگی‌های همانند توست برایش جائز نیست که راضی به ترک نماز جمعه بشود.»

وجه سوّم: کلمهٔ «هلاک» در لغت به معنای «مردن با سوء عاقبت» است.

وجه چهارم: کلمهٔ «فَریضة» که در لغت «فَرض» به معنای «وجوب» است.

وجه پنجم: اسناد و اضافهٔ این فریضه به خداوند متعال است. با توجّه به وضوح این مطلب که تمام فرائض از جانب خداوند سبحان می‌باشند، این

نکته قابل ذکر است که نسبت دادن این فریضه به خداوند و تخصیص آن به عنوان «فَریضةُ اللَه» برای تفهیم و توجّه دادن دائمیِ مخاطب به صدور این امر از جانب خداوند مَلِك سلطانِ قادرِ قاهرِ بر جمیع امور است؛ فلذا ترك این فریضه مساوی با خروج از تحت رقّیّت و عبودیّت بوده و از اعظم قبائح می‌باشد.

و این مطلب نظیر آن است که به یکی از رعایا گفته شود: «تو امری را ترک کرده‌ای که سلطان به آن امر نموده بود!» و این عبارت به مراتب بلیغ‌تر از این است که گفته شود: «آیا تو فلان امر را ترک کردی؟!»

و از آنجایی که عبدالملک می‌دانست که تشکیل دو نماز جمعه در یک محل جائز نیست، و نیز می‌دانست امام علیه السّلام برای اقامهٔ نماز جمعه بر دیگران اولوّیت دارد، و جائز نیست که خود را بر امام مقدّم بدارد؛ فلذا از کلام حضرت متحیّر شده و عرضه می‌دارد:

کیف أصنَع؟! «چگونه نماز را اقامه نمایم؟!» و امام علیه السّلام در پاسخ فرمودند: «صلّوا جماعةً! خودتان با هم نماز جمعه را اقامه کنید!»

و این روایت روشن‌ترین دلیل بر عدم جواز اقامهٔ نماز جمعه در زمان حضور در صورت قیام و تصدّی امام به اقامهٔ آن بوده و این عدم جواز اقامهٔ غیر، از این جهت نیست که وجوب نماز جمعه مشروط به حضور امام علیه السّلام است؛ بلکه به آن خاطر است که امام علیه السّلام در زمان حضور نسبت به اقامهٔ آن بر دیگران اولیٰ می‌باشد؛ همان‌گونه که این مسئله از ضروریّات مذهب تشیّع می‌باشد.

پس هنگامی که امام علیه السّلام امکان اقامه نماز جمعه را نداشته باشد وجوب نماز جمعه بر گردن دیگران باقی می‌ماند و توضیح این مطلب به زودی خواهد آمد؛ إن‌شاءالله تعالیٰ.

بنابراین عجیب است که صاحب جواهر[1] و برخی دیگر که از او تبعیّت کرده‌اند، با همین روایت استدلال بر استحباب نماز جمعه در زمان عدم حضور و سلطنت امام علیه السّلام نموده‌اند، با این بیان که:

عبدالملک از بزرگان اصحاب حضرت امام باقر

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱٦٦.

علیه السّلام بوده و این روایت دلالت بر استمرار ترک نماز جمعه توسّط او می‌نماید، و او به خاطر عدم تمکّن خود نسبت به اقامهٔ نماز جمعه ـ که ناشی از عدم تمکّن امام علیه السّلام بوده ـ تأسّف می‌خورد؛ فلذا به این جهت امام علیه السّلام به او اجازهٔ اقامهٔ نماز جمعه را دادند.

أقول: اگر چه استمرار ترک نماز جمعه توسّط عبدالملک بلکه جمیع اصحاب آن حضرت علیه السّلام جای هیچ‌گونه انکاری ندارد، امّا این ترک به جهت تقیّه‌ای بوده که رافع تکلیف است ـ که توضیح آن خواهد آمد ـ؛ پس در ظرفی که از شدّت تقیّه کاسته شد ـ به‌نحوی‌که عبدالملک متمکّن بر اقامهٔ نماز

جمعه گردیده و به این مهم اقدام ننموده ـ ، امام علیه السّلام او را مورد اعتراض و توبیخ قرار دادند.

پس گفته نشود: عدم اقامهٔ نماز جمعه توسّط عبدالملک با وجود جلالت قدر و عظمت شأن او و قطعاً ناشی از عذری بوده؛ پس چگونه توبیخ او صحیح است؟!

که خواهیم گفت: با توجّه به اینکه عبدالملك در زمان استمرار تقیّه نسبت به عدم اقامهٔ نماز جمعه معذور بوده، پس قطعاً توبیخ امام علیه‌السّلام ناظر به این مقطع زمانی نبوده؛ بلکه توبیخ راجع به زمانی است که از شدّت تحفّظ بر تقیّه کاسته شده و او متمکّن از تشکیل و انعقاد نماز جمعه با عدّهٔ قلیلی از مؤمنین شده و او با این اوصاف نماز جمعه را ترك نموده بود، به انتظار آنکه روزی امام علیه‌السّلام امامت آنها را بر عهده گیرد؛ چنان‌که از کلام او: «کیف أصنع؟!» این مطلب به روشنی قابل درك است. پس امام علیه‌السّلام او را به خاطر ترك نماز جمعه در این برههٔ زمانی توبیخ نموده و به او فهماندند که بقای تقیّه نسبت به حضرت موجب

رفع تکلیف از بقیّهٔ افراد نمی‌شود.[1]

ج: اثبات وجوب با استفاده از اطلاق روایات دیگر

دلیل چهارم: روایات مطلقهٔ دیگر

دلیل چهارم: روایات مطلقهٔ دیگری که در این مقام وارد شده است:

صحیحهٔ ابی‌بصیر و محمّد بن مسلم

۱. صحیحهٔ ابی‌بصیر و محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرماید:

إنَّ اللهَ عزّوجل فرض فی کلِّ سبعَةِ أیّامٍ خمساً و ثلاثین صلاةً منها صلاةٌ واجبةٌ علی کلِّ مسلمٍ أن یشهَدَها إلّا خمسةٌ: المریضَ والمَملوکَ والمسافرَ و

---

[1] لبتّه ممکن است توبیخ امام علیه السّلام به جهت این باشد که می‌خواستند او را متوجّه اهمّیت نماز جمعه بنمایند و این مطلب به خاطر قصور او نبوده است. و نظیر این تعبیر در محاورات روزمره بسیار وجود دارد؛ چراکه به احتمال قوی او نسبت به عمومیّت خطاب برای تمام ظروف و شرایط بی‌اطّلاع بوده و امام علیه السّلام با این تعبیر او را متوجّه این نکته فرموده‌اند. (منه عفی عن جرائمه)

المرأةَ و الصبیَّ.[1]

دلالت این روایت بر وجوب اطلاقی نماز جمعه پوشیده نیست؛ چراکه این روایت دلالت می‌کند بر اینکه خداوند متعال در هر هفته تا روز قیامت سی و پنج نماز بر مکلّفین واجب نموده که از جملهٔ آن نمازها نماز جمعه است؛ بنابراین اگر نماز جمعه در روز جمعه واجب نشده باشد بلکه نماز چهار رکعتی واجب باشد، لازم می‌آید که تعداد نمازها از سی و پنج تا بیشتر شود.[2]

و اگر واجب و فرض در روز جمعه بر جامع بین چهار رکعت (نماز ظهر) و بین دو رکعت و دو خطبه (نماز جمعه) حمل شود تا تعداد فرائض از مقدار مذکور بیشتر نگردد، دو اشکال این حمل را دفع می‌نماید:

اوّلاً: این حمل خلاف سیاق روایت بوده، چراکه روایت در مقام بیان فرائض و واجبات تعیینی

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ٤١٨. ترجمه:
«همانا خداوند عزّوجلّ در هر هفت روز، سی و پنج نماز واجب نموده است. در بین این نمازها نمازی است که بر هر مسلمانی واجب است در آن حاضر شود و شرکت نماید، مگر شخص مریض و مملوک و مسافر و زن و کودک.»

[2] ما بر کیفیّت استدلال مستشکل واقف نشدیم و اینکه چه فرقی بین نماز جمعه و بین نماز ظهر چهار رکعتی در ضمن عدد سی و پنج وجود دارد [که مستشکل، اشکال خود را بر این اساس مطرح نموده است]؛ زیرا که مراد [خمس و ثلاثین صلاة] تعداد رکعات نماز ظهر نیست که چهار رکعت باشد یا دو رکعت؛ بلکه آنچه در اینجا لحاظ شده نفس صلاة می باشد. (منه عفی عن جرائمه)

است؛ کما اینکه حکم وجوب در دیگر نمازها نیز به همین ترتیب است.

ثانیاً: حمل فرض بر جامع، خلاف صریح روایت است به این بیان که: مراد از نماز روز جمعه که یکی از سی و پنج نماز می‌باشد، خصوص نمازی است که باید به جماعت آورده شود و آن دو رکعت نماز همراه خطبه می‌باشد؛ زیرا این نماز جمعه است که از این پنج گروه ساقط گردیده نه جامع بین نماز جمعه و نماز ظهر.

خلاصهٔ مطلب اینکه:

ظهور روایت در وجوب تعیینی از جهت تعداد واجبات تعیینی اوّلاً، و از جهت اطلاق ثانیاً، و به جهت اقتران آن با واجبات تعیّنیّه ثالثاً، و به جهت استثنا شدن پنج گروه از آن با وضوح اینکه این استثنا از وجوب تعیینی است نه مطلق وجوب رابعاً، بر کسی پوشیده و مخفی نمی‌باشد.

صحیحهٔ دوّم زراره

۲. صحیحهٔ زراره از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است که می‌فرماید:

قال: فَرض اللَهُ علی النّاسِ مِن الجُمُعةِ الی الجُمُعة خمساً و ثلاثین صلاةً. منها: صلاةٌ واحدةٌ فَرضَها اللَهُ عزّوجل فی جماعةٍ و هی الجُمُعةُ و وضَعَها عن تسعةٍ؛ عن الصغیرِ و الکبیرِ و المجنونِ و المسافرِ و العبدِ و المرأةِ و المریضِ والأعمَیٰ و مَن کان علی رأسِ فَرسخَینِ.[1] و[2]

مقصود و مراد جدّی از ظهور این دو روایت[3] به قرینهٔ ذکر هفت روز در روایت اوّل و عبارت «الجُمُعة إلی الجُمُعة» در روایت دوّم، بیان حکم نماز جمعه می‌باشد؛ زیرا که تعداد نمازهای یومیّه [در

---

[1] ترجمه: «خداوند از هر جمعه تا جمعهٔ دیگر بر مردم سی و پنج نماز واجب نموده است. یکی از آن نمازها، نمازی است که خداوند عزّوجلّ فرض نموده است که به جماعت خوانده شود و آن نماز جمعه است که وجوب آن را از نُه گروه برداشته است که عبارتند از: کودک و پیر و دیوانه و مسافر و عبد و زن و مریض و نا بینا و هر کسی که تا محلّ اقامهٔ نماز جمعه دو فرسخ بیشتر فاصله داشته باشد.»

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤١٩.

[3] منظور از دو روایت، صحیحهٔ ابی‌بصیر و صحیحهٔ زراره می‌باشد. (محقّق)

طول هفته] و وجوب آن از زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم امری مفروغٌ عنه بوده بلکه از ضروریّات شمرده می‌شود؛ پس دیگر احتیاجی به شمارش آن مخصوصاً برای افرادی مانند زراره و محمّد بن مسلم و ابی‌بصیر وجود ندارد. و همان‌گونه که بعضی از معاصرین متذکّر شده‌اند، اگر مراد از این دو روایت بیان تعداد نمازها باشد دیگر بیان تعداد نمازهای هفته وجهی نخواهد

داشت، بلکه أنسب و بهتر این خواهد بود که امام علیه السّلام تعداد صلوات یومیّه را بیان کنند؛ مثلاً بفرمایند: «فرَض اللهُ علی النّاسِ فی کلِّ یومٍ و لیلةٍ خمسَ صلواتٍ»

پس بنابراین بیان امام علیه السّلام در شمارش نمازهای هفته مقدّمه‌ای بوده برای بیان این مطلب که نماز جمعه مانند دیگر نمازهای یومیّه در وجوب مشترک است؛ و اینکه حضرت نماز جمعه را مجزّا از بقیّه ذکر می‌فرمایند به جهت تشریع آن به صورت جماعت و برداشته شدن وجوب آن از نُه گروه می‌باشد، درحالی‌که این ویژگی در سایر نمازها اخذ نشده است.[1]

---

[1] این روایت به‌واسطهٔ اطلاقش دلالت می‌کند بر وجوب نماز جمعه در هر

۳. روایت دیگر صحیحهٔ منصور بن حازم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است که می‌فرماید:

قالَ: یَجمَعُ القومُ یومَ الجُمَعةِ إذا کانوا خمسةَ نفرٍ فما زادَ؛ فإن کانوا أقلَّ مِن خمسةٍ فلا جُمُعةَ لهم. و الجُمُعةُ واجبةٌ علی کلِّ أحدٍ لا یُعذَرُ النّاسُ فیها إلّا خمسةٌ: المرأةُ والمملوکُ و المسافرُ و المریضُ والصبیُّ.[1]

این روایت با ملاحظهٔ بیان حضرت که در ذیل آن می‌فرمایند: «لا یُعذَرُ النّاسُ فیها»، اگر در دلالت بر عموم قوی‌تر از دو روایت سابق نباشد ضعیف‌تر نخواهد بود.

زمانی ـ چه در زمان حضور امام علیه السّلام و یا غیبت آن حضرت و چه در زمان تشکیل حکومت عادله یا غیر آن ـ؛ زیرا که صدور این روایت در زمان حضرت امام صادق علیه السّلام است، درحالی‌که حیات و زندگانی آن حضرت در دوران حکّام غاصب و دشمن اهل‌بیت علیهم السّلام بوده است؛ فلذا این روایت ادلّ دلیل و محکم‌ترین آنها بر عدم اشتراط صحّت نماز به وجود امام علیه السّلام یا حکومت شرعیّه می‌باشد؛ فتنبّه! (منه عفی من جرائمه)

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹، با قدری اختلاف. ترجمه:
«اجتماع مردم در روز جمعه برای اقامهٔ نماز جمعه درصورتی‌که بیشتر از پنج نفر باشند واجب است و باید بقیّهٔ مردم برای اقامهٔ نماز جمعه جمع شوند؛ امّا اگر پنج نفر کمتر بودند دیگر نماز جمعه بر آنان نیست. نماز جمعه بر همهٔ افراد واجب است و هیچ‌کس از حضور در آن معذور نمی‌باشد مگر پنج گروه: زن و مملوک و مسافر و مریض و کودک.»

بله! نکته‌ای که در این روایت باید مورد توجّه قرار بگیرد این است که:

باید از ظهور صدر روایت در وجوب نماز جمعه در صورت اجتماع پنج نفر ـ به‌واسطهٔ تصریح روایات دیگر بر عدم وجوبش بر کمتر از هفت نفر ـ رفع ید نماییم.

صحیحهٔ سوّم زراره

٤. روایت دیگر صحیحهٔ زراره از حضرت امام باقر علیه السّلام است که می‌فرماید:

قال: صلاةُ الجُمُعةِ فريضةٌ و الاجتماعُ إليها فريضةٌ مع الإمامِ؛ فمَن ترَك ثلاثَ جُمَعٍ ترَك ثلاثَ فرائضَ، و لا يترُكُ ثلاثَ فرائضَ مِن غير عُذرٍ و لا علّةٍ إلّا منافقٌ.[1]

صحیحهٔ عمر بن یزید

٥. روایت بعدی صحیحهٔ عمر بن یزید از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است که می‌فرماید:

إذا كانوا سَبعةً يومَ الجُمُعةِ فليُصلّوا في جماعةٍ و ليَلبَسِ الرداءَ و العِمامةَ و ليَتوكّأ على قوسٍ أو عصًا و ليقعُد قَعدَةً بين الخُطبتينِ و يجهَرُ بالقراءةِ و يقنُتُ في الرّكعةِ الأُولىٰ منهما قبلَ الركوع.[2]

---

[1] دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٨٠؛ وسائل الشّيعة، ج ٧، ص ٢٩٨، با قدری اختلاف در هر دو مصدر. ترجمه:
«نماز جمعه یک فریضه است و حرکت به سوی نماز جمعه و اجتماع برای ادای آن همراه امام نیز واجب است. هر کسی که سه نماز جمعه را ترک کند همانا سه فریضه را ترک نموده است، و کسی سه فریضه را بدون هیچ عذر و علّتی ترک نمی‌کند مگر منافق.»

[2] تهذیب الأحکام، ج ٣، ص ٢٤٥؛ وسائل الشّيعة، ج ٧، ص٣١٣، با قدری اختلاف در هر دو مصدر. ترجمه:
«هرگاه هفت نفر در روز جمعه اجتماع نمودند پس باید نماز خود را به جماعت [نماز جمعه] اقامه کنند و امام جمعه باید بُرد و عمامه بپوشد و بر کمانی یا عصایی تکیه کند و بین دو خطبه مقداری نشسته و با صدای بلند و

٦. روایت بعد کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام است که در خطبه‌ای می‌فرماید:

جَهر به صوت، قرائت را انجام دهد و در رکعت اوّل از دو رکعت نماز، قبل از رکوع قنوت بگیرد.»

الجُمُعةُ واجبةٌ على كلِّ مؤمنٍ إلّا على الصَّبيِّ و المريضِ و المجنونِ و الشّيخِ الكبيرِ و الأعمىٰ و المسافرِ و المرأةِ و العبدِ المملوكِ و مَن كان على رأسِ فرسخَين.[1]

روایت نبوی

۷. هم‌چنین در روایت نبوی می‌فرماید:

الجُمُعةُ حقٌّ واجبٌ على كلِّ مسلمٍ إلّا أربعةً.[2]

روایت حفص بن غیاث

۸ . هم‌چنین روایت حفص بن غیاث از برخی از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام است که فرموده‌اند:

انّ اللهَ عزّ و جلّ فرَض [الجُمُعةُ] على جميعِ المؤمنين و المؤمناتِ و رَخَّص العبدَ و المرأةَ و المسافرَ أن لا يَأتوها.[3]

این روایات به اضافهٔ تمام آن روایاتی که در ابتدای مبحث ذکر شد و اخباری که بعداً هنگام بیان استدلال قائلین به وجوب تخییری به آن اشاره خواهد شد آن‌قدر زیادند که به حدّ استفاضه[4] رسیده؛ بلکه بعید نیست که تواتر

---

[1] من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ٤٣١؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص۲۹۷. ترجمه:
«نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است مگر بر کودک و بیمار و دیوانه و پیرمرد و نابینا و مسافر و زن و کسی که دو فرسخ با محلّ برگزاری آن فاصله دارد.»

[2] وسائل الشّيعة، ج ۷، ص ۳۰۱. ترجمه:
«نماز جمعه حقّی واجب بر هر مسلمان است مگر بر چهار دسته.»

[3] تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۲؛ وسائل الشّيعة، ج ۷، ص۳۳۷، با قدری اختلاف در هر دو مصدر. ترجمه:
«خداوند عزّ و جلّ بر جمیع مؤمنین و مؤمنات نماز جمعه را واجب نمود و به برده و زن و مسافر اجازه داد که به نماز نیایند.»

[4] مستفیض در اصطلاح به حدیثی اطلاق می‌شود که راویان آن در هر طبقه‌ای زیاد باشند یا حدّ أقل در هر طبقه بیش از سه نفر باشند.* (محقّق)

معنویِ[1] این روایات بر

وجوب نماز جمعه بر هر مسلمانی ادّعا شود.

تا جایی که شیخ جلیل القدر، جناب شیخ حسین بن عبدالصّمد پدر شیخ بهائی ـ قدّس سرّه ـ بنابر آنچه از ایشان حکایت شده است در رسالهٔ نماز جمعه می‌فرماید:

مجموع روایاتی که از حیث نص و تصریح یا ظهور و یا ترغیب و تشویق دلالت بر وجوب نماز جمعه بر هر فرد می‌نماید از دویست حدیث بیشتر می‌باشد.[2]

اشکالات بر اطلاق روایات وارده در وجوب نماز جمعه

اشکال اوّل: انکار اطلاقات توسّط صاحب جواهر

با توجّه به آنچه گفته شد دیگر کلام و ادّعای صاحب جواهر به تبع استادش مرحوم کاشف الغطاء بسیار غریب و دور از ذهن خواهد

---

* مقباس الهدایة فی علم الدرایة، ج ۱، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

[1] متواتر در اصطلاح به حدیثی اطلاق می‌شود که راویان آن در هر طبقه‌ای به حدّی زیاد باشند که امکان تبانی آنان بر دروغ، عادتاً محال باشد. هم‌چنین حدیث متواتر به لفظی و معنوی تقسیم می‌شود؛ در متواتر لفظی راویان، حدیث را در تمام طبقات با لفظ و صیغهٔ واحد نقل می‌کنند و در متواتر معنوی راویان مفاد و مفهوم حدیث را تضمّناً یا التزاماً به صورت مشترک در معنا نقل می‌کنند. (محقّق)

[2] روضه المتّقین، ج ۲، ص ۵۶۷؛ الشّهاب الثّاقب، ص ۵۵؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱۱؛ حدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۳۹۰.

بود، آنجا که مدّعی می‌گردد:

این روایات اجمالاً دلالت بر وجوب نماز جمعه می‌نمایند؛ چراکه در مقام بیان اصل تشریع آن می‌باشند، و اصل وجوب و تشریع را احدی منکر نبوده و از ضروریّات مذهب است. دلیل بر این مطلب اینکه در هر امری که مدخلیّت آن در صحّت نماز جمعه مشکوک واقع شود مثل عدالت امام و سایر اجزا و شرایط، نمی‌توان به این روایات تمسّک نمود.[1]

و به پیروی از او محقّق همدانی در کتاب مصباح الفقیه می‌گوید:

عدم اطلاق وجوب نماز جمعه در روایاتی از قبیل قول امام علیه السّلام: «الجُمُعةُ واجبةٌ علىٰ كلِّ مُسلم» امری واضح است؛ زیرا مقصود از نماز جمعه در این روایات نماز جمعه‌ای است که جامع شرایط صحّت باشد، پس اگر در صحّت امامت شخص فاسق یا ولد الزّنا یا فرد دارای نقص و عیب شک شود، تمسّک به امثال این اخبار صحیح نخواهد بود.

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱٦۸ ـ ۱۷٤.

امّا آنچه که در صحیحهٔ منصور بن حازم وارد شده است که حضرت فرمودند: «یجمَع القومُ إذا کانوا خمسةً فما زاد» در مقام بیان تعداد افرادی است که نماز جمعه با آنها منعقد می‌گردد [نه در مقام بیان وجوب]، و مطلب در سایر روایات نیز به همین نحو است.[1]

پاسخ: اطلاقات، ابای از هر گونه تقیید دارند

در جواب این افراد می‌گوییم: کسانی که مدّعی اطلاق در این روایات هستند ادّعا نمی‌کنند اطلاق در روایات از جهت شرایط واجب ـ که همان شرایط صحّت نماز است ـ می‌باشد؛ بلکه کلام مربوط به شرایط وجوب است.

و کدام اطلاق در تمام فقه از آن جهت که در مقام بیان باشد از این اطلاقات اظهر است؟ بلکه می‌توان گفت اطلاق وجوبی نماز جمعه در بعضی از این روایات مستفاد از عموم وضعی می‌باشد نه حیث اطلاق.

و بالجملة دلالت این مطلقات بر وجوب نماز جمعه چیزی نیست که مخفی باشد و بتوان آن را نادیده گرفت، به‌نحوی‌که اگر ما بخواهیم این مطلقات را مقیّد به اقامهٔ امام علیه السّلام یا فرد

---

[1] مصباح الفقیه (ط.ق)، ج ۲، ق ۲، ص ٤٤٠.

منصوب از قِبَل ایشان بنماییم، باعث استهجان و خروج کلام از درجهٔ بلاغت و تنزّل آن به مرتبهٔ سست و ضعیفی می‌گردد.

و آیا ذوق سلیم و طبع استوار می‌پذیرد که بگوید: کلام امام علیه السّلام در صحیحهٔ زراره ـ «إذا لم یخافوا أمَّهم بعضُهم» ـ مقیّد است به آنجایی که مراد از «بعض» امام علیه السّلام باشد؟! هرگز چنین تقییدی قابل پذیرش نیست.

مضافاً به اینکه حتّی درصورتی‌که فرض شود دلیل ظاهری بر تقیید وجود داشته باشد، به دو دلیل می‌توان گفت که این مطلقات إبای از تقیید دارند:

وجه اوّل: این روایات کثیره نمی‌تواند اختصاص به زمان خاصّی داشته باشند تا اطلاق آنها مقیّدگردد

وجه اوّل: این روایات کثیره نمی‌تواند اختصاص به زمان خاصّی داشته باشد تا اطلاق آنها مقیّد گردد:

مخفی نیست که مطلقات وارده در این مقام که تعداد آنها بالغ بر دویست روایت

یا بیشتر می‌باشد همگی جز تعداد اندکی از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام صدور پیدا نموده‌اند؛ پس اگر مراد از این روایات اختصاص حکم نماز جمعه به حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام یا فرد منصوب از قِبَل ایشان علیهم السّلام باشد، فائدهٔ این همه روایات با این همه گستردگی چیست؟

زیرا که اگر مراد از حضور امام علیه السّلام سلطنت و حکومت و تصدّی ایشان علیهم السّلام به این امر باشد، شکّی نیست که این روایات اختصاص به زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصّلاة و السّلام و زمان قیام حضرت حجّت قائم عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف خواهد داشت.

علاوه بر اینکه خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام مدّت بسیار کوتاهی آن هم در اواخر عمر شریفشان بوده است. و امّا آن حضرت در زمان خلفای ثلاثه به جهت تقیّه در نماز جمعهٔ آنها شرکت می‌کردند. و همین‌طور این رویّهٔ حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام از زمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام تا زمان حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه

الشّریف بوده است و حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام در طول این دوران، مهجور و مغلوب و در تحت سیطرهٔ اشرار و حکّام جور بسر می‌برده‌اند.

پس بنابراین مطلب؛ مفاد این أخبار، إخبارِ از وجوب قیام به این وظیفه برای افرادی است که در زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده‌اند یا افرادی که بعداً در زمان ظهور حضرت قائم آل محمّد ـ روحی و أرواح العالمین فداه ـ خواهند آمد می‌باشد و دیگر ثمرهٔ عملی بر این مطلقات مترتّب نخواهد بود؛ زیرا مکلّفین در غیر این دو عصر موضوع این حکم واقع نمی‌شوند، بلکه فائدهٔ این روایات صرفاً إخبار و حکایت از احکام سایرین خواهد بود با توجّه به تشویق و ترغیبی که در این روایات نسبت به نماز جمعه وجود دارد و بر کسی که در آنها نظر کند مخفی نیست، ضعف و سستی این مطلب واضح و مشخص می‌گردد.

و اگر مراد از حضور امام علیه السّلام وجود آن حضرت در بین مردم باشد

ـ اگرچه متمکّن برای اقامهٔ نماز جمعه نباشد ـ دیگر تخصیص مذکور وجهی نخواهد داشت؛ چراکه فرقی بین حضور امام در ظرف تقیّه و خوف، و بین غیبت ایشان و عدم تمکّن از اقامهٔ نماز جمعه توسّط خود یا فرد منصوب از قِبَل ایشان نخواهد بود؛ زیرا دلیل منکرینِ وجوب تعیینی در زمان غیبت، صرفاً همین عدم تمکّن است و عدم تمکّن در هر دو صورت وجود دارد.

وجه دوّم

وجه دوّم:

برای روشن شدن این وجه ابتدائاً باید دو مقدّمه ذکر شود:

مقدّمهٔ اوّل وجه دوم

مقدّمهٔ اوّل:

تنها مناط در تقدیم دلیل مقیَّد بر دلیل مطلق و حمل آن بر مقیَّد، فهم عُرفی می‌باشد؛ چراکه همیشه عُرف در مقام تنافی، اظهر را بر ظاهر مقدَّم می‌دارد و این تقدیم و حمل، تابع امکان جمع عُرفی دلالی است، بعد از اینکه جمع بین دو دلیل و اخذ به مفاد هر دو خطاب به جهت اتّحاد در حکم امکان نداشته باشد.

در این حال باید یا از اطلاق رفع ید نموده و

مطلق را حمل بر مقیّد نماییم، و یا از ظهور مقیّد صرف نظر نموده و آن را حمل بر یکی از مصادیق مطلق نماییم. و از آنجایی که ظهور مقیّد در تقیید از ظهور مطلق در اطلاق أجلیٰ و واضح‌تر است، در این هنگام ما از ظهور مطلق در اطلاق دست برداشته و ظهور مقیّد را بر مطلق حاکم می‌نماییم؛ چراکه به منزلهٔ قرینهٔ صارفه از ظهور ذی‌القرینه [مطلق] است.

حال که این مطلب روشن شد پس باید بدانیم: مناط در تقدیم مقیّد بر مطلق اظهریّت ظهور مقیّد نسبت به ظهور مطلق می‌باشد و این همان ملاک و مدار در تشخیص قرینه از ذی‌القرینه است.

بنابراین آنچه که در بعضی موارد از ظاهر کلام محقّق نائینی[1] به‌دست می‌آید و بعضی از اساتید ما از ایشان تبعیّت نموده‌اند ـ که واجب است تقدیم قرینه بر

ذی القرینه [مطلق] اگرچه ظهور قرینه أخفیٰ از ظهور ذی القرینه باشد ـ کلامی بی‌نتیجه و بی‌حاصل است؛ چراکه ملاکی برای قرینه بودن جز اظهریّت

[1] فوائد الأُصول للنّائینی، ج ۱و۲، ص ۵۷۷.

وجود ندارد، این مطلب باید در جای خود به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گیرد و ما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

بر این اساس هرگاه در موضوعی دلیلی مطلق و دیگری مقیّد وارد شده باشد، باید آنها را با توجّه به قرائن حالیّه و قرائن مقالیّه ـ چه این قرائن سابق و یا مُقارن و یا لاحق باشند ـ مورد بررسی و ملاحظه قرار داد.

در این هنگام اگر ظهور قید از ظهور مطلق أجلیٰ باشد، مطلق را حمل بر مقیّد نموده و الاّ اگر ظهور مطلق در اطلاق أجلیٰ از ظهور مقیّد در تقیید ـ به جهت اینکه متکلّم در مقام بیان است ـ باشد، دیگر مجالی برای حمل مطلق بر مقیّد نخواهد بود؛ بلکه مقیّد بر یکی از وجوهی که در محلّش ذکر شده حمل می‌شود، مثل اینکه متکلّم در مقام بیان یکی از مصادیق یا بیان و تعیین افضل افراد و یا غیر از این موارد بوده باشد.

مقدّمهٔ دوّم وجه دوّم

مقدّمهٔ دوّم:

اصل و روش هر حکم کننده بلکه هر متکلّم در بیان کلام و حکمش این است که حکم یا کلامش را با تمام خصوصیّات و شرایطش تبیین نماید. بر این اساس، تمسّک به اطلاق امری

ثابت و همیشگی در نزد عرف بوده و بنای عقلا در دعاوی و محاوراتشان در باب احتجاجات و غیر آن بر این مبنا استوار بوده است.

با وجود این اصل می‌بینیم هنگامی که متکلّم دلیل مقیّد را منفصل از دلیل مطلق می‌آورد، عقلا از اطلاق رفع ید می‌نمایند. البتّه آوردن دلیل مقیّد به صورت منفصل در جایی صحیح است که مستلزم محذور یا استهجان در کلام نباشد؛ مانند وقتی که قید موجود بوده و احتیاجی به ذکر آن نباشد، یا اینکه زمان عمل متأخّر از زمان بیان حکم باشد و متکلّم به جهت مصالحی که در تأخیر بیان یا مفاسدی که در تقدیم آن وجود داشته بیان قید را به تأخیر انداخته باشد.

در غیر این صورت [وقتی که عدم بیان قید در حین ایراد کلام مستلزم

محذور یا استهجان در کلام باشد] اخذ به اطلاق نموده و بنا را بر آن می‌گذاشتند که متکلّم اصلاً دلیل مقیّد را اراده نکرده باشد.

نتیجهٔ دو مقدّمه

نتیجهٔ دو مقدّمه:

حال که این دو مقدّمه روشن گردید می‌گوییم:

این اطلاقات کثیره در زمانی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام صدور پیدا نموده است که آن دو بزرگوار در تمام مدّت حیات شریفشان مهجور و غیر مبسوط الید بوده‌اند؛ تا به جایی که ما حتّی به یک روایت یا نقل تاریخی مبنی بر اینکه ایشان تنها یک نماز جمعه را اقامه کرده باشند دست نیافتیم.

بنابراین امکان ندارد که مصلحت برای عدم ذکر قید شرطیّت حضور امام علیه السّلام برای وجوب نماز جمعه وجود فعلی آن باشد.

هم‌چنین بر این مبنا روشن است که وقت عمل به این روایات، زمان حضور حضرت بقیّة الله الأعظم امام زمان ـ عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف ـ نیست تا اطلاقات صرفاً برای بیان حکم به نحو اجمال باشد.

بیان اشکال بر مؤلّف در مشروط کردن صحّت نماز جمعه به وجود حکومت شرعیّه (ت)

حال با توجّه به تبیین مطالب گذشته می‌گوییم: به کدام داعی و انگیزه‌ای امام علیه السّلام درحالی‌که در صدد بیان جمیع قیود و شرایط وجوب بوده‌اند، وجوب این فریضه را مقیّد به اقامهٔ معصوم یا فرد منصوب از قِبَل ایشان نفرموده و در تمام موارد این اطلاقات، این قید را مهمل گذاشته‌اند؟! این چیزی نیست که برای محقّق و متأمّل در این اطلاقات مخفی باشد.[1]

پس بنابراین ایراد و بیان این مطلقات کثیره در طول زمان و گسترهٔ حیات آن دو امام همام علیهما السّلام دلالت بر این مطلب می‌کند که: اشتراط نماز جمعه به وجود خطیب ـ همان‌گونه که در روایاتی که بعداً خواهد آمد ـ غالب‌الحصول بوده و نیازی به تقیید اطلاقات نبوده است.

---

[1] به جانم سوگند که این استدلال ایشان ـ رضوان الله علیه ـ در بیان و توضیح عدم اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام بنفسه، بهترین دلیل بر عدم اشتراط صحّت آن به حضور امام علیه السّلام و یا به تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد؛ پس با وجود چنین دلیل محکمی من نمی‌دانم به چه دلیل ایشان ـ قدّس الله سرّه ـ صحّت نماز جمعه و بَری‌ءالذّمّة شدن از آن را مشروط به تشکیل حکومت شرعیّه نموده‌اند؟! (منه عفی عن جرائمه)

و الاّ اگر این قید غالب‌الحصول نباشد؛ چنان‌که اگر مراد از «مَن یخطُب» در روایات آتی خصوص امام علیه‌السّلام یا منصوب از قِبَل ایشان باشد، دیگر شکّی باقی نمی‌ماند که ایراد دویست حدیث در بیان وجوب آن هم به نحو اطلاق مستهجن شمرده خواهد شد.[1]

---

[1] همانا این اطلاقات دلالت بر وجوب مطلق نماز جمعه در هر زمان و مکانی را می‌نماید و مراد از «مَن یخطُب» در روایت، همان آمِر و حاکم شرعی است* که ریاست الهیّه را بر عهده دارد؛ یا فردی که از جانب او منصوب شده باشد. لکن همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم این روایات هم‌چنان‌که دلالت بر لزوم وجود خطیب برای نماز جمعه می‌نماید، همان‌طور دلالت بر اشتراط صحّت نماز جمعه و وجود آن به خطیب می‌کند و دلالتی بر اشتراط وجوب نماز جمعه به وجود خطیب ندارد.

پس بنابراین در این روایات، اطلاق وجوب مردم را ترغیب و تشویق به اقامهٔ نماز جمعه می‌نماید که تحقّق آن بدون وجود خطیب صحیح نخواهد بود؛ [پس وجود خطیب به عنوان شرط صحّت اخذ شده است] که ایجاد آن شرط ـ که همان تمکّن امام از اقامهٔ نماز باشد ـ فقط به دست مکلّفین است ـ که با بیداری و قیام برای اقامهٔ عدل تحقّق می‌یابد ـ همان‌گونه که شرط طهارت بالنّسبة به بقیّهٔ نمازها به عنوان شرط صحّت اخذ شده است و نماز ظهر واجب مطلقی است که مقیّد به طهارت نمی باشد، امّا طهارت شرط صحّت آن است. پس مکلّف برای امتثال فعل واجب که همان نماز با طهارت است، چاره‌ای از متحقّق ساختن طهارت ندارد.

امّا کسانی که وجود خطیب را شرط برای وجوب نماز جمعه دانسته‌اند، چنین توهّم کرده‌اند که شرطیّت مذکور مانند شرطیّت استطاعت بالنّسبة به حج بوده؛ چنان‌که استطاعت شرط وجوب برای حج می‌باشد، امّا ادلّه با این نظر مساعدت نمی‌کنند. (منه عفی عنه) ** ۱۹/ج ۱۳۹۹/۱

* چگونه ایشان ـ قدّس الله سرّه ـ با توجّه به مطلق بودن این تعبیر، حکم به ارادهٔ حاکم شرع از آن نموده‌اند؟! و ما همان اعتراضی را که ایشان با اخذ به اطلاق نسبت به شرطیّت حضور امام علیه السّلام یا نائب ایشان مطرح نموده‌اند طابق النّعل بالنّعل بر ایشان عرضه می‌داریم؛ فلا تَغفل! (منه عفی عن جرائمه)

مراد از «مَن یخطُب» در روایت (ت)

اشکال به مؤلّف در بیان انصراف «مَن یخطُب» به حاکم شرع (ت)

**با توفیق خداوند متعال إن‌شاءالله به زودی کیفیّت دلالت روایات را بر وجوب نماز جمعه بدون هیچ شرطی نه در ناحیهٔ وجوب و نه در ناحیهٔ واجب، بحولٍ منه و قوّته شرح خواهیم داد؛ (منه عفی عن جرائمه)

تمام آنچه گفته شد بر این اساس است که وجود دلیلی را که ظاهر در تقیید باشد بپذیریم، حال آنکه به زودی خواهید دانست که چنین دلیلی وجود ندارد.

اشکال دوّم: ادّعای آیة الله بروجردی (ره) بر وجود قرینهٔ صارفه

اشکال دوّم: اخذ به اطلاق تنها در صورت اجرای مقدّمات حکمت امکان پذیر خواهد بود، و آن وقتی جاری است که قرینه‌ای که موجب انصراف مطلق به بعضی از افرادش می‌گردد در بین نباشد.

امّا با وجود قرینهٔ صارفه، دیگر مجالی برای اخذ به اطلاق نخواهد بود و روشن است که سیرهٔ مستمرّه از زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و نیز در زمان خلفای بعد از ایشان بر این بوده است که افرادی را برای تصدّی و اقامهٔ نماز جمعه منصوب می‌نمودند؛ به‌نحوی‌که مشروط بودن نماز جمعه به وجود شخص منصوب از جانب ایشان امری مرتکز در اذهان عموم مردم بوده است.

اگر گفته شود که این سیره به‌واسطهٔ تصرّفات غاصبانهٔ خلفا حجّیت ندارد، در جواب گفته می‌شود: اقدام به نصب ائمّهٔ جمعه از طرف خلفای جور اگرچه مانند سایر تصرّفات آنان

تصرّف در حقّ امام علیه السّلام محسوب می‌گردد و در نزد شیعه زشت و قبیح شمرده می‌شود؛ امّا قبح این مطلب به جهت عدم اهلیّت آنان برای نصب بوده، نه به جهت اینکه نصب امام جمعه بدعتی از بدعت‌های ایشان باشد که خود بنیانگذار آن بوده‌اند و در نتیجه این سیره که مفروغٌ عنه و مسلّم در نزد شیعه است موجب انصراف این مطلقات به فرضی بشود که امام علیه السّلام خودش بنفسه امامت جمعه را برعهده گرفته یا اینکه فردی را از جانب خود برای این امر منصوب نموده باشند.

و این بیان عمده دلیلی است که حضرت استاد علاّمه آیة الله بروجردی ـ مُدّظلّه ـ در مجلس درسشان به آن اعتماد نموده و پس از آنکه ظهور دلالت روایاتی نظیر: «مَن یخطُب» را در تقیید قوی دانستند، نظرشان به حرمت نماز جمعه

در زمان غیبت متمایل شد.[1]

پاسخ: این بیان از چند جهت مورد اشکال است

پاسخ: این بیان از چند جهت مورد اشکال است:

اوّلاً: به زودی إن‌شاءالله ما این مطلب را تبیین خواهیم نمود که نصب ائمّهٔ جمعه توسّط پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به این جهت نیست که نماز جمعه مشروط به وجود امام جمعهٔ منصوب از جانب ایشان باشد؛ بلکه به جهت حفظ نظام اجتماع و عدم ایجاد اغتشاش و هرج و مرج می‌باشد.

و ثانیاً: به فرض اینکه بپذیریم که شرطیّت نصب امام جمعه مفروغٌ عنه باشد؛ لیکن این مفروغیّت در حکم قرینهٔ عقلیّه‌ای که کلام به آن محفوف و پوشیده باشد نیست تا اینکه رأساً مانع از انعقاد ظهور در اطلاق بشود، بلکه به منزلهٔ دلیل منفصلی است که عُرف آن را با اطلاق در تنافی می‌بیند؛ فلذا اشکالی ندارد که این اطلاقات صلاحیّت تمسّک برای منع توهّم و تخیّل مشروطیّت وجوب نماز جمعه به نصب امام را داشته باشد.[2]

---

[1] البدرُ الزاهد فی صلاة الجمعة و المسافر، ص ٤٩ ـ ٧٠.

[2] انصاف آنکه اگر بپذیریم که سیره بر نصب ائمّهٔ جمعه متحقّق و مسلّم باشد؛ پس ناگزیر از التزام به تنجّز این قرینه بوده، گرچه این قرینه منفصله باشد که مَفرّی از حمل مطلق بر مقیّد نخواهیم داشت. (منه عفی عن جرائمه)

و ثالثاً: پیش از این گفته شد که وجوب مستفاد از غالب این روایات به نحو عموم می‌باشد؛ مثل قول امام علیه‌السّلام: «فی کلِّ أُسبوعٍ» و «علیٰ کلِّ مُسلمٍ» إلیٰ یومِ القیامة[1] و غیر اینها.

علّت تحقّق سیرهٔ مستمرّه بر نصب ائمّهٔ جمعه (ت)

بنابراین دیگر شکّی نخواهد بود که اصالة العموم در هر کجا که شک در مُخصّص باشد حاکم خواهد بود؛ پس چنین اشکالی غیر وجیه بوده و جایگاهی برای طرح نخواهد داشت.[2]

---

[1] ۱ اشکال جدّی و اساسی بر کلام مرحوم بروجردی (ره) و امثال ایشان ـ که شک را نسبت به مقیّد نبودن وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام یا نائبشان از بین می‌برد ـ این است که: امام علیه السّلام حکم به وجوب نماز جمعه در صورت اجتماع پنج یا هفت نفر نموده‌اند و کاملاً بدیهی است که این حکم در تمام شهرها و قریه‌ها از بلاد و قُرای جهان اسلام تا روز قیامت ساری و جاری بوده و ابدیّت خواهد داشت و در چنین فرضی آیا معقول است که امام علیه السّلام چنین وجوب مطلقی را به نصب خطیب از جانب خود در تمام شهرها و قُرای اسلام مقیّد نماید؟! درحالی‌که نصب ائمّهٔ جمعه در چنین گستره‌ای عقلاً و عادةً غیر ممکن است! این مطلب بسیار عجیب و غیر قابل پذیرش و دور از ذهن خواهد بود. پس اساساً مجالی جز التزام به اطلاق روایات نسبت به خطیب ـ چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت ـ باقی نخواهد ماند؛ در این مطلب تأمل نما که سزاوار تأمل است! (منه عفی عن جرائمه)

[2] ۲ سیرهٔ مستمرّه‌ای که تحقّق آن ادّعا شده متکفّل اثبات لزوم امام علیه السّلام

[1]...

و شرطیّت وجود امام علیه السّلام یا نائب ایشان برای صحّت نماز جمعه است نه اینکه شرط وجوب آن باشد. بنابراین اجتماع و حضور برای نماز جمعه به امامت غیر امام علیه السّلام یا نائب خاص و یا عامّ آن حضرت و بدون امر و اذن امام یا نائبش حرام بوده و تصرّف در مقامِ مختصّ به ایشان است، و اگر نماز جمعه‌ای بدون حضور امام یا نائبش اقامه شود چون شرط صحّت در آن رعایت نشده باطل خواهد بود و وجوب نماز جمعه ساقط نشده و به حال خود باقی خواهد ماند.

فلذا بر مسلمین واجب بوده که حکّام جائر و نمایندگان آنان که اهلیّت برای این مقام را ندارند طرد و دفع کرده و زمینه و شرایط را برای بسط ید و تمکّن امام علیه السّلام برای اجرا و تنفیذ احکام الهی فراهم آورده تا مقدّمه برای امکان تشکیل نماز جمعه ایجاد گردد.

پس تا زمانی که مردم این شرایط را محقّق ننموده و زمینه را برای بسط ید امام علیه السّلام حاصل ننمایند نمازهایشان باطل است، خواه نماز ظهر جمعه را چهار رکعت بخوانند ـ چراکه نماز چهار رکعتی در ظهر جمعه واجب نیست ـ و چه دو رکعت به همراه خطبه خوانده شود ـ به جهت اینکه اگرچه نماز جمعه واجب است، امّا شرط صحّت آن متحقّق نشده است ـ، پس بنابراین مسلمانان به جهت ترک نماز جمعهٔ صحیح و مقبول حضرت حق در زمان عدم اقتدار و تمکّن امام علیه السّلام یا نائبش دائماً گنهکار محسوب می‌گردند؛ چون واجب مطلق الهی را به‌واسطهٔ ترک مقدّمهٔ آن رها نموده‌اند. (منه عفی عنه)* ۱۹/ج ۱۳۹۹/۱.

* پوشیده نیست سیرهٔ مستمرّه بر نصب ائمّهٔ جمعه چنان‌که گمان شده است به جهت اشتراط انعقاد نماز جمعه به آن نبوده؛ بلکه به جهت مصلحتی است که حکومت‌ها اقتضای آن را دارند ـ خواه این حکومت، حکومتِ عادله باشد یا جائره ـ. و این اقتضا مطلبی واضح و روشن بوده که احتیاج به دلیل و برهانی ندارد. پس چطور ممکن است حکومتی اجازه بدهد که نماز جمعه‌ای با این خصوصیّات موجود در آن ـ از اجتماع و حضور عمومی مردم از طرفی و بحث و گفتگو حول مسائل اجتماعی و سیاسی و منافع و مصالح امّت از طرف دیگر ـ [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بدون اذن و اجازه از جانب حکومت تشکیل شود؟! و حال آنکه می‌بینیم حکومت‌ها حتّی به یک گروه عادّی اجازهٔ برپایی

هیچ‌گونه اجتماع و تشکّلی را نداده تا چه رسد به نماز جمعه‌ای با این خصوصیّات.

بلکه به هیچ جمعیّت و اجتماعی که در مقابل مصالح و منافع حکومتی باشد اجازهٔ تشکّل نداده، اگرچه این اجتماع ارتباطی با سیاست و عملکرد و خطّ مشی آن سیاستمداران نداشته باشد؛ لذا حکومت‌ها ترس و هراس شدیدی نسبت به تشکیل هر اجتماع و گروهی دارند، مگر آنکه آن تجمّع موافق با مسیر و مؤیّد و مثبت منهج و روش آنان بوده و عملکرد آنان را مورد تأیید و امضا قرار دهد.

و به همین علّت سیره و روش حکومت‌های جائره بعد از زمان نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر نصب حکّام و ائمّهٔ جمعه قرار گرفته؛ چراکه شأن و موقعیّت نماز جمعه یک موقعیّت سیاسی و اجتماعی مهم است.

امّا لزوم نصب ائمّهٔ جمعه توسّط حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام مانند زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام برای پیشگیری از هرج و مرج و اضطراب و تشویش در شهرها و بلاد بزرگ بوده که این مسئله امری واضح و روشن است.

امّا امکان تحقّق این سیره نسبت به قُریٰ و شهرهای کوچک وجود ندارد؛ چراکه چگونه ممکن است امام علیه السّلام بتواند برای تمام بُقاع و مناطق و قریه‌های حکومت بزرگ اسلامی امام جمعه منصوب نماید؟! فلذا می‌بینیم که [از طرفی در یک روایت] امام علیه السّلام می‌فرمایند: نصب امام جمعه باید از طرف امام صورت پذیرد؛ امّا از طرفی در روایتی دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام جایی که تصریح به وجوب نماز جمعه برای اصحابشان می‌نمایند با بلندترین صوت و

التزام به حرمت نماز جمعه در حقیقت التزام به تعطیل شدن آن است (ت)

بلیغ‌ترین کلامی ندا به عدم وجوب نصب امام جمعه از جانب حاکم عدل می‌دهد و در خطاب به آنان می‌فرماید: «به چه علّت و داعی برای نماز جمعه حضور پیدا ننموده و مجتمع نمی‌شوید؟»

و به جان خودم سوگند که این حکم، حکم عامّی است که شامل تمام شیعیان در تمام شهرها و مناطق در أقصیٰ نقاط گسترهٔ حکومتِ جائر می‌شود و لذا امام علیه السّلام در ادامهٔ آن، حکم را مقیّد به عدم خوف و تقیّه می‌نماید و این واضح‌ترین بیان در دلالت بر عدم وجوب نصب امام جمعه از جانب امام علیه السّلام خواهد بود؛ خصوصاً در زمانی که ائمّه علیهم السّلام مطرود و مُشرَّد بوده‌اند.

پس بنابراین التزام به حرمت اقامهٔ نماز جمعه به ادّعای عدم حصول شرط صحّت ـ که عدم حضور امام عادل مبسوط الید و متمکّن از اقامهٔ نماز جمعه است ـ و حکم به بطلان نماز جمعه در ظرف عدم حضور بدون هیچ شک و شبهه‌ای التزام به تعطیل شدن نماز جمعه قولاً و فعلاً تا زمان قیام حضرت حجّت عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف خواهد بود.

پس فرقی در اینجا بین حکم به حرمت نماز جمعه ـ بنابر فتوای مرحوم آیة الله بروجردی رحمة الله علیه ـ و حکم به حرمت آن ـ بنابر مبنای مؤلّف قدّس الله سرّه ـ در نتیجه و غایت امر وجود نخواهد داشت، الاّ اینکه آیة الله بروجردی حکم و فتوا به ارتکاب گناه و عصیان امّت به سبب عدم قیام برای تحقّق شرایط اقامهٔ نماز جمعه ننموده است؛ ولی مؤلّف بزرگوار حکم به ارتکاب گناه و عصیان نسبت به امری نموده‌اند که ـ همان‌طور که قبلاً عرض کردیم ـ شیعه اختیاری در تحقّق آن ندارد. (منه عفی عن جرائمه)

تقریر اشکال دوّم به بیانی دیگر

می‌توان این اشکال را به نحو دیگری بیان کرد: تمسّک به اطلاق تنها در صورتی امکان دارد که متکلّم در مقام عدم بیان قیدی باشد که آن قید صلاحیّت برای تقیید اطلاق را داشته باشد. و از طرف دیگر در ما نحن فیه می‌توان گفت که امام علیه السّلام در بیان تقیید، اعتماد بر چنین سیره‌ای [نصب ائمّهٔ جمعه از طرف حاکم] نموده‌اند؛ فلذا دیگر مقدّمات حکمت برای تمسّک به اطلاق تمام نخواهد بود، لکن ضعف این تقریر از آنچه سابقاً گذشت روشن و واضح است.

اشکال سوّم: رفع ید از اطلاقات به‌وسیلهٔ اجماع

اشکال سوّم: باید به‌واسطهٔ وجود اجماع مُحصَّل و منقول بر اشتراط وجوب نماز جمعه بر وجود امام علیه السّلام یا شخص منصوب از جانب ایشان از اطلاق رفع ید نمود.

روشن است که مانع اصلی و اساسی که باعث حکم و فتوای مشهور فقها به عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت شده اجماع می‌باشد، درحالی‌که خود ایشان به دلالت فی نفسِه روایات مطلقه بر وجوب اطلاقی و تعیینی نماز جمعه معترف بوده؛ چنانچه این مطلب از تتبّع در کلمات ایشان ظاهر می‌گردد.

علاّمه مجلسی ـ رحمه الله ـ در کتاب بحار الأنوار می‌گوید:

اَخبار به وضوح دلالت بر وجوب عینی نماز جمعه می‌کنند، الاّ اینکه بعضی از فقها به جهت شبهۀ اجماع با این دلالت مخالفت کرده‌اند.[1]

و هم‌چنین صاحب مدارک [سیّد شمس الدّین محمّد بن علیّ بن حسین موسوی عاملی] در حاشیۀ خود بر کتاب الفیۀ شهید [اوّل] کلامی این‌گونه فرموده است:

بالجمله آنچه که از قرآن کریم و سنّت مستفیضه بلکه متواتره استفاده می‌شود وجوب عینی نماز جمعه است، و اگر ادّعای اجماع که بر خلاف این وجوب است محقّق شود باید قائل به وجوب تخییری شد و الاّ ناگزیر از پذیرش وجوب عینی نماز جمعه خواهیم بود.

پاسخ از مانعیّت اجماع

پاسخ از مانعیّت اجماع:

---

[1] بحار الأنوار، ج ٨٦، ص ٢٢١ (با تلخیص و نقل به معنا).

اوّل: پاسخ بر اجماع مُحصَّل؛

پاسخ بر اجماع مُحصَّل[1] را از دو وجه می‌توان داد:

وجه اوّل: اشکال مبنایی

وجه اوّل: اشکال مبنایی

اینکه حجّیت اجماع در نزد شیعه همانند حجّیت آن در نظر عامّه ـ که آن را دلیلی مستقل در قبال کتاب و سنّت قرار می‌دهد ـ نمی‌باشد؛ بلکه ملاک و مناط حجّیت اجماع در نظر شیعه کاشفیّت آن از قول معصوم علیه السّلام است و آن منحصر در دو مورد است:

الف: حصول علم به وجود قول معصوم در مجموعهٔ اقوال مُجمعین بوده که این مورد مختص به زمان حضور امام علیه السّلام است.

ب: کاشفیّت اجماع از قول معصوم علیه السّلام به جهت دستیابی مُجمعین به دلیل معتبر قطعی بوده که آن دلیل به دست ما نرسیده است.

و این مورد در صورتی است که آن دلیلی که احتمالاً مُجمعین در فتوای خود به آن اعتماد نموده‌اند در دسترس نباشد؛ امّا اگر آن دلیل در

---

[1] حق این است که گفته شود اجماع، دلیل برای اثبات مشروط بودن صحّت نماز جمعه به امام عادل یا فرد منصوب از قِبَل ایشان است نه دلیل برای اثبات اشتراط وجوب نماز جمعه به این دو. (منه عفی عنه)

اختیار ما باشد دیگر مجالی برای حجّیت آن اجماع نخواهد بود و اصطلاحاً به این اجماع، اجماع مَدرکی می‌گویند.

و چنین کاشفیّتی در ما نحن فیه مفقود است؛ زیرا اموری که محتمل است موجب حصول شبهه در این مقام نزد مجمعین شده و باعث إعراض آنان از وجوب نماز جمعه گردیده است بسیار می‌باشد که از جملهٔ این موارد ترک نماز جمعه توسّط اصحاب و علمای سلف، و تمسّک به ظهور بعضی از روایات ـ که بعداً ذکر خواهد شد ـ می‌باشد.

با وجود چنین احتمالاتی چگونه می‌توان قطع پیدا نمود که مدرک اجماع آنان برای ما مفقود باشد؟

حجّیت اجماع در بین فقها وجوه دیگری نیز دارد؛ از جمله «قاعدهٔ لطف» و «ملازمهٔ بین اتّفاق مرئوسین با رضایت رئیسشان» و غیرهما که ضعف این وجوه در مباحث اصولیّه بیان شده است.

وجه دوّم: انکار اصل اجماع مُحصَّل

وجه دوم انکار اصل اجماع مُحصَّل:

ادّعای وجود اجماع محصَّل در این بحث ادّعایی خلاف و انکار واقع است؛ زیرا که بسیاری از قدما و متأخّرین مخالف این ادّعا هستند.

عبارات بزرگان از فقها که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده و منکر اجماع مُحصَّل می‌باشند:

۱. مرحوم شیخ مفید رحمة الله علیه.

ایشان در المقنعة[۱] براساس آنچه صاحب حدائق آن را به‌طور کامل در کتابش حکایت نموده و در مفتاح الکرامة[۲] و جواهر الکلام[۳] نیز بعضی از آن را حکایت کرده‌اند می‌فرماید:

بدان که از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام

---

[۱] المقنعة، ص ۱٦۲ ـ ۱٦٤.

[۲] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۱۹۸.

[۳] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

یا حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: «إنّ الله جلّ جلالُه فَرَضَ علیٰ عبادِه من الجمعة إلی الجمعةِ خمسًا و ثلاثین صلاةً لم یفرِض فیها الاجتماعَ إلّا فی صلاةِ الجمعةِ خاصّةً.»[1]

لذا حق تعالیٰ می‌فرماید: ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَوٰةِ مِن یَومِ ٱلجُمُعَةِ فَاسعَواْ إِلَیٰ ذِکرِ ٱللَهِ وَذَرُواْ ٱلبَیعَ ذَٰلِکُم خَیر لَّکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ﴾.[2]

و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام [در روایتی دیگر] می‌فرمایند: «مَن تَرک الجمعةَ ثلاثًا مِن غَیر علّةٍ طبَع اللهُ علی قلبه.»[3]

بنابراین نصوصی که آوردیم خداوند نماز جمعه را واجب نمود و تو را موفّق بدارد بر اجتماع و حضور در آن، مگر اینکه این نماز جمعه مشروط به حضور امامی است که در خصوصیّاتی مورد اعتماد باشد و در حضور جمعیّت ایستاده و دو خطبه برای ایشان بخواند که به‌واسطهٔ آن دو

---

[1] ترجمه: «خداوند بر بندگانش از یک جمعه تا جمعهٔ دیگر سی و پنج نماز را واجب نموده و در هیچ‌کدام از آنها غیر از خصوص نماز جمعه، اجتماع برای اقامهٔ آن را واجب نفرموده است.»

[2] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩.

[3] ترجمه: «هر کس بدون هیچ علّت و عذری سه نماز جمعه را ترک نماید خداوند قلب او را مُهر می‌نماید.»

خطبه و اجتماع نماز گزاران، از چهار رکعتِ نماز ظهر دو رکعت ساقط شود و هنگامی که امام جمعه حاضر گردد نماز جمعه بر سایر مکلّفین واجب شده، مگر آنان که خداوند معذورشان داشته است. و در صورت عدم حضور امام، وجوبِ اجتماع ساقط می‌گردد. و درصورتی‌که امام جمعه حضور پیدا نماید ولیکن شرایط کسی را که بر جماعت مقدّم شود و اجتماع بر او صحیح باشد را نداشته باشد، حکم حضور این شخص حکم عدم حضور امام است.

و شرایط امام جمعه‌ای که با حضور او اجتماع بر همگان واجب می‌گردد عبارت است از اینکه: حُر، بالغ، حلال‌زاده بوده و از امراض جذام و برص (پیسی) و خصوصاً امراض مادر زادی مبرّیٰ باشد و مؤمن و شیعهٔ دوازده امامی که در دیانتش معتقد به حق باشد و نماز را در وقت خود بخواند.

پس اگر امام جمعه با چنین شرایطی حضور پیدا کرد و چهار نفر با او اجتماع نمودند، اجتماع برای نماز جمعه بر همگان واجب می‌گردد و کسی که به امامی با این خصوصیّات اقتدا می‌نماید، واجب است تا هنگام قرائت حمد و سوره ساکت بوده و در رکعت اوّل از دو رکعت نماز جمعه نیز قنوت بخواند.

و اگر کسی اقتدا به امامی نماید که شرایط و اوصاف مذکور را نداشته باشد، باید نماز ظهر روز جمعه را [چهار رکعتی] همانند روزهای دیگر بجای بیاورد.

و حضور در نماز جمعه با ائمّهٔ جمعه‌ای که متّصف به شرایط مذکور باشند واجب بوده و حضور در نماز جمعهٔ مخالفینشان از باب تقیّه مستحب می‌باشد.[1] انتهیٰ.

لیکن در کتاب مفتاح الکرامة در ادامه، این عبارت را از شیخ مفید ـ رحمه الله ـ اضافه می‌نماید:

هنگامی که این شرایط و صفات هجده گانه اجتماع نمود، اجتماع برای اقامهٔ نماز جمعه در روز جمعه ـ همان‌طور که بیان کردیم ـ واجب است. و حدّ واجب در نماز جمعه به مقدار نصف ایّام دیگر است (یعنی دو رکعت).[2] انتهیٰ.

شما خبیر هستی که این عبارت و بیان شیخ مفید ـ رحمه الله ـ در عدم اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام یا شخص منصوب از جانب ایشان تصریح دارد و عجیب اینکه در کشف اللّثام[3] و مفتاح الکرامة[4] و جواهر الکلام[5] این عبارت را بر صفات شخص نائب و منصوب از جانب امام حمل نموده‌اند و این حمل

---

[1] الحدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۳۷۸؛ المقنعة، ص ۱۶۲.

[2] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۱۹۸. قابل ذکر است که این مطلب در المقنعة نیامده است؛ بلکه در الإشراف آمده است. (محقّق)

[3] کشف اللّثام، ج ٤، ص ۲۱۵.

[4] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۱۹۸.

[5] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

واضح البطلان است.

و از کلام شیخ طوسی ـ قدّس سرّه ـ در تهذیب[1] موافقت ایشان با شیخ مفید ـ رحمه الله ـ در وجوب تعیینی نماز جمعه ظاهر می‌گردد؛ زیرا ایشان بعد از نقل این عبارت از شیخ مفید ـ رحمه الله ـ با ذکر تعدادی از روایات استدلال بر وجوب نماز جمعه نموده و هیچ مطلبی راجع به اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور و عدم حضور

ذکر ننموده است که ظاهر این عبارت موافقت با وجوب تعیینی است کما لا یخفیٰ.

هم‌چنین مرحوم مفید ـ رضوان الله علیه ـ در کتاب الإشراف[2] بنا بر آنچه از وی حکایت شده، کلامی فرموده است که در صراحت به عدم اشتراط همانند عبارت مذکور از ایشان در المقنعة است؛ چون‌که ایشان در این کتاب هجده صفت برای امام جمعه ذکر نموده درحالی‌که شرط حضور امام یا منصوب از جانب ایشان را از این شرایط محسوب نمی‌کند.

باز باعث تعجّب است از مفتاح الکرامة و

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹.

[2] الإشراف فی عامّة فرائض أهل الإسلام، ص ۲۵.

جواهر الکلام که این عبارت را همانند عبارت المقنعه تأویل نموده و قائل شده‌اند که این عبارت‌ها در مقام بیان صفات منسوب هستند، در بیان صفات منصوب تأویل نموده‌اند و گفته‌اند:

«و آنچه که تو را به این مطلب راهنمایی می‌کند ـ که عبارت مرحوم مفید قدّس سرّه در مقام بیان شرایط منصوب می‌باشد ـ عدم ذکر شرط عدالت توسّط اوست.»[1]

در مفتاح الکرامة گفته شده است:

«اگر مجرّد عدم ذکر سلطان عادل دلالت بر مخالفت با این شرط باشد، لازم می‌آید که عدالت امام جمعه نیز در نزد مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ مورد اختلاف باشد.»[2]

حال آنکه: چنانچه مشاهده می‌کنی مخالفت او با اشتراط سلطان، مستلزم مخالفت او با عدالت برای امام جمعه نیست؛ بلکه علّت عدم شمارش عدالت در

---

[1] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۲۰۰:
«ثُم إنّ المفیدَ فی کتاب الإشراف و کذا المقنعةِ لم یذکُر عدالة الإمام.»
جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۵:
«و امّا المفیدُ فإنّه ... و أنّه ترک اشتراطَ النیابة لمعلومیّته کما أنّه ترک ذکر العدالة فی أوصافه کذلک أیضًا.»

[2] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۲۰۰.

میان خصلت‌ها، معلوم بودن آن است به خلاف بقیّهٔ خصال.

و در جواهر آمده است:

«پس بنابراین عدم ذکر اشتراط نیابت در عبارت مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ به جهت معلومیّت آن بوده است؛ همان‌گونه که عدالت را در اوصاف امام جمعه به همین دلیل ذکر ننموده است.»[1]

و بطلان این کلام صاحب جواهر، واضح و آشکار است.

در ادامهٔ این مباحث این دو بزرگوار [صاحب مفتاح الکرامة و جواهر] عبارت مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ در کتاب إرشاد را نقل نموده و به آن استدلال کرده‌اند که ایشان قائل به اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام یا منصوب از جانب ایشان بوده است.

مرحوم مفید ـقدّس سرّه ـ در کتاب إرشاد در باب «ذکرُ طَرَفٍ من الدّلائل علی إمامة القائم بالحقّ محمّد بن الحسن علیه السّلام» می‌فرماید:

«از جمله دلایلی که بر امامت حضرت قائم عجّل

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۱،ص ۱۷۵.

الله تعالیٰ فرجه الشّریف دلالت می‌کند آن است که عقل با استدلال صحیح اقتضا می‌کند در هر زمانی امام معصومِ کاملی که در احکام و علوم از رعایای خود غنی و بی‌نیاز بوده موجود باشد؛ چراکه مستحیل است که مکلّفین از وجود سلطانی که به‌واسطهٔ وجود او به صلاح و رشد نزدیکتر و از فساد و تباهی دورتر هستند بی‌بهره باشند، و تمام کسانی که دارای نقصان وجودی بوده نیازمند به فردی هستند که جنایتکاران را تأدیب و عاصیان را به راه صحیح و سدید هدایت نموده و استوار بدارد... .»

تا آنجا که می‌فرماید:

«او اقامه کنندهٔ حدود و حمایت کنندهٔ از اصل و اساس اسلام و جمع کنندهٔ مردم در روز جمعه و اعیاد می‌باشد.»[1]

وجه استشهاد این دو به عبارت مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ این است که:

مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ جمع کردن مردم در روزهای جمعه را از مناصب امام و اختصاصات ایشان همانند عصمت و کمال و بی‌نیازی از رعایا قرار داده است.[2]

---

[1] الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۲.

[2] بر این مبنای مذکور چه منافاتی است بین اینکه امام معصوم علیه السّلام

در این استشهاد اشکالاتی وجود دارد که بر اهل فن پوشیده نیست؛ زیرا جمع در عبارت مرحوم مفید ـ قدّس سرّه ـ متعیّن در این نمی‌باشد که حتماً معصوم علیه السّلام امام جمعه باشد؛ بلکه مراد از جمع همان چیزی است که در دعای ندبه:

أینَ جامعُ الکلمةِ علی التقویٰ؟[1]

و در قول خداوند متعال:

﴿رَبَّنَآ إِنَّکَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِیَوم لَّا رَیبَ فِیهِ﴾؛[2]

«بار پروردگارا! به یقین که تو در روزی که هیچ تردیدی و شکّی در آن نیست گرد آورندهٔ جمیع انسان‌ها می‌باشی.»

آمده است.

پس مراد از کلمهٔ «جامع» در عبارت شیخ مفید ـ قدّس سرّه ـ به قرینهٔ این عبارات، آن حقیقتی است که سبب اجتماع مردم در روز جمعه در بلاد مختلف خواهد شد و هم‌چنین این عبارت به منزلهٔ تعبیر وارده در زیارت وارث

ـ از آن جهت که وجوب قیام و تصدّی اقامهٔ نماز جمعه بر عهدهٔ او می‌باشد ـ امام جمعه باشد و بین اینکه افراد دیگری ـ که متأهّل و سزاوار اقامهٔ نماز جمعه هستند ـ این مسئولیّت را بر عهده گیرند؟! (منه عفی عن جرائمه)

[1] المزار الکبیر، ابن المشهدی، ص ۵۷۹. ترجمه:

«کجاست جمع کنندهٔ کلمه بر تقوا.»

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۹.

می‌باشد:

أشهد أنّکَ قد أقمتَ الصّلاة؛[1] «یعنی: تو سبب اقامهٔ نماز هستی.»[2]

هذا و اعلَم؛ در ادامهٔ مباحث صاحب جواهر[3] ـ قدّس سرّه ـ به دو عبارت دیگر از شیخ مفید ـ قدّس سرّه ـ در المقنعة استشهاد نموده است که مراد شیخ، مشروطیّت نماز جمعه به وجود امام یا منصوب مِن قِبله می‌باشد:

عبارت اوّل: شیخ مفید ـ قدّس سرّه ـ در باب صلاة عیدین[4] می‌فرماید:

نماز عید به شرط حضور امام علیه السّلام بر تمام کسانی که نماز جمعه بر آنها لازم است واجب بوده و در صورت عدم حضور امام، اقامهٔ آن به صورت فرادیٰ سنّت است.

عبارت دوّم: در باب امر به معروف[5] بعد از

---

[1] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۲۰.

[2] حق این است که ظاهر این عبارت از شیخ مفید ـ رحمة الله علیه ـ: «جامع النّاس فی الجمعات» اقامه و برپایی نماز جمعه توسّط نفس شریف آن حضرت است؛ ولیکن این عبارت ظاهر در اشتراط وجوب نماز جمعه به وجود ایشان نیست، بلکه ظاهر در مشروط بودن صحّت و انعقاد نماز جمعه به وجود آن حضرت می‌باشد. (منه عفی عنه)

[3] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

[4] المقنعة، ص ۱۹٤.

[5] همان، ص ۸۱۱.

ذکر این مطلب که اقامهٔ حدود به دست حاکمان اسلام که منصوب از جانب خداوند متعال بوده و ایشان حضرات ائمّهٔ هدیٰ از آل محمّد صلّی الله علیه آله و سلّم و هم‌چنین اُمرا و حکّام منصوب از جانب ایشان هستند و حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام تصمیم و نظر را در این امور به فقهای شیعه تفویض نموده‌اند تا در صورت امکان نسبت به اقامهٔ آنها اقدام نمایند ـ بعد از ذکر این مطالب ـ فرموده است:

بر فقهای شیعهٔ آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم در صورت امکان واجب است برادران ایمانی خود را برای نمازهای پنج‌گانه و عیدین و استسقا و خسوف و کسوف جمع نمایند.

بیان دو اشکال به استشهاد صاحب جواهر از کلام مرحوم مفید رحمه الله

و در استشهاد صاحب جواهر به دو عبارت شیخ مفید ـ رحمة الله علیه ـ مواردی از اشکال وجود دارد که بر کسی مخفی و پوشیده نیست.

الف: اشکال بر استشهاد اوّل صاحب جواهر

الف: اشکال بر استشهاد اوّل صاحب جواهر

اینکه عبارت مرحوم شیخ مفید ـ رحمة الله علیه ـ صریح است در اینکه نماز عید به شرط حضور امام علیه الصّلاة و السّلام بر افرادی که مکلّف به نماز جمعه هستند واجب بوده و این افراد غیر از آن نُه گروهی هستند که در روایات استثنا شده‌اند و در صورت عدم حضور امام علیه الصّلاة و السّلام مستحب می‌باشد.

این دلالت کجا و استشهاد صاحب جواهر به آن در اشتراط نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام کجا؟!

پس گویا صاحب جواهر در استشهاد خود گمان نموده که ظرف در عبارت «علیٰ شرط حضور الإمام» متعلّق به کلمهٔ «لزمته» بوده و سپس از آن، این مفهوم را استفاده نموده‌اند که هنگام عدم حضور امام علیه الصّلاة و السّلام نماز جمعه واجب نیست؛ و فیه ما لا یخفیٰ.

ب: اشکال بر استشهاد دوّم صاحب جواهر

ب: اشکال بر استشهاد دوّم صاحب جواهر

مرحوم شیخ مفید ـ قدّس سرّه ـ اصلاً متعرّض خصوص نماز جمعه نشده؛ بلکه جواز اقامهٔ این نمازها [نمازهای یومیّه، اعیاد، ...] توسّط فقها را بدون نیاز به جهت نصب خاص از

جانب امام علیه السّلام ذکر نموده است؛ چراکه عدم نیاز به نصب در این نمازها از ضروریّات فقهی می‌باشد.

و نمی‌دانم وجه استشهاد صاحب جواهر بر مقصود خود از این عبارت چیست؟ شاید بتوان گفت: به نظر صاحب جواهر چون در روایات بر جمعه هم عید اطلاق شده؛ پس «صلاة الأعیاد» شامل نماز جمعه نیز می‌گردد. و فیه ما لا یخفیٰ.

و بالجمله شکّی نیست که مرحوم شیخ مفید ـ قدّس سرّه ـ قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بوده[1] و توجیهاتی که این اعاظم از عبارات مرحوم شیخ مفید

ـ قدّس سرّه ـ بر وفق مذهب خود نموده‌اند وجهی ندارد.

۲. مرحوم شیخ کلینی رحمة الله علیه.

شیخ محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی[2] خود بسیاری از روایات نماز جمعه را ذکر نموده

---

[1] این نحوه از وجوب در کلام مرحوم شیخ مفید همان وجوب مطلقی است که حضور یا عدم حضور امام علیه السّلام در آن دخلی ندارد. (منه عفی عن جرائمه)

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤١٨.

و عبارتی که دلالت بر اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام نماید را ذکر نکرده است و ظاهر این مطلب عدم اشتراط نصب می‌باشد. چرا که ایشان در ابتدای کتاب[1] خود آورده‌اند که اخبار وارد در این کتاب همگی صحیح هستند.

۳. شیخ صدوق رحمة الله علیه.

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه[2] بعضی از اخباری که با عمومیّت خود دلالت بر وجوب اطلاقی نماز جمعه می‌کند را ذکر کرده و عبارتی که دلالت بر اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام نماید را نیاورده است و این مطلب ظهور در عدم اشتراط نصب می‌نماید و هم‌چنین لازم به ذکر است که ایشان در ابتدای کتاب خود ذکر کرده‌اند که در این کتاب روایتی جز روایات صحیحی که بر طبق مضمون[3] آنها فتوا داده‌اند نیاورده‌اند.

و هم‌چنین ایشان در کتاب أمالی خود در توصیف روش و منهاج امامیّه می‌گویند:

نماز جماعت در روز جمعه فریضه‌ای واجب بوده و در سایر ایّام مستحب است؛ پس اگر کسی

---

[1] همان، ج ۱، ص ۸.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۰، باب وجوب الجمعة.

[3] همان، ص ۳.

بدون هیچ علّت و عذری از روی بی‌رغبتی نسبت به آن و جماعت مسلمین آن را ترک کند، هیچ نمازی از او پذیرفته نخواهد بود.[1]

سپس ایشان آن نُه گروهی که وجوب نماز جمعه از آنان برداشته شده است را ذکر می‌نماید.[2]

و هم‌چنین ایشان در کتاب المقنع خود می‌گوید:

و إن صلّیتَ الظّهرَ مع إمامِ الجُمعةِ [مع الإمام یومَ الجُمعة] بخطبةٍ صلّیتَ رکعتین، و إن صلّیتَ بغیر خطبةٍ صلّیتَها أربعًا بتسلیمةٍ واحدةٍ.

«اگر نماز ظهر روز جمعه را به همراه امام جمعه و، خطبهٔ آن بجا آوردی دو رکعت می‌خوانی، و اگر نماز را بدون خطبه بخوانی چهار رکعت با یک سلام می‌خوانی.»[3]

و قد فَرض اللهُ سبحانه مِن الجمعةِ إلی الجمعة خمساً و ثلاثینَ صلاةً، واحدةٌ فرَضها اللهَ تعالیٰ فی جماعةٍ و هی الجمعةُ و وضَعها عن تسعةٍ؛ عن الصّغیرِ و الکبیرِ و المجنونِ و المسافرِ و العبدِ والمرأةِ و المریضِ و الأعمیٰ و مَن کان علیٰ رأس فرسخَینِ.[4]

---

[1] الأمالی (للصّدوق)، ص ٦٤٤.

[2] و هم‌چنین این عبارت بر اطلاق وجوب و اینکه این نحوه از وجوب نه نسبت به شرط وجوب و نه نسبت به شرط صحّت هیچ اشتراطی ندارد دلالت می‌نماید. (منه عفی عن جرائمه)

[3] المقنع، ص ١٤٧، با مقداری اختلاف.

[4] المقنع، ص ١٤٧. هم‌چنین لازم به ذکر است عبارت «و قد فرض الله... من کان علیٰ رأس الفرسخین» که به دنبال عبارت المقنع در متن کتاب آمده است، عبارت شیخ صدوق در المقنع نیست؛ بلکه عبارت شیخ صدوق در کتاب الهدایة، ج ١، ص ١٤٤ (با مقداری اختلاف در الفاظ) می‌باشد که آن را صاحب حدائق در ج ٩، ص ٣٨٤ از کتاب خود به عبارت مرحوم شیخ صدوق در المقنع سهواً ضمیمه نموده است.

در این کتاب مرحوم شیخ صدوق متذکّر هیچ‌کدام از شرایط نشده است.

ترجمه: «خداوند متعال از یک جمعه تا جمعهٔ دیگر سی و پنج نماز را بر مردم واجب کرده است و یکی از این نمازها را به جماعت واجب فرموده است و آن عبارت از نماز جمعه است، و وجوب آن را از نُه گروه برداشته است: کودک، پیر و سالخورده، دیوانه، مسافر، عبد، زن، مریض، کور و آنکه دو فرسخ از محلّ اقامهٔ نماز فاصله داشته باشد.»

بله در کتاب هدایه گفته است:

إذا اجتمع يومَ الجمعة سبعةٌ و لم يخافوا أمَّهم بعضهم و خطَبهم.
ثمّ قال: و السّبعةُ الّذين ذكَرناهم هم: الإمامُ و المؤذّنُ و القاضی و المدّعِی حقًّا و المدّعیٰ عليه و الشّاهدان.

«هنگامی که هفت نفر در روز جمعه جمع شوند و خوف و ترسی نداشته باشند، یکی از آنان امامتشان را بر عهده گرفته و برایشان خطبه بخواند... .»

تا می‌رسد به آنجا که می‌فرماید:

آن هفت نفری که ذکر کردیم: امام و مؤذّن و قاضی و کسی که مدّعی حقّی است و مدّعیٰ علیه و دو شاهد هستند.[1]

و مخفی نیست که این برداشت قابل توجیه است و آن اینکه: لازم است افرادی که نماز جمعه به‌واسطهٔ آنها منعقد می‌گردد به اندازهٔ این هفت نفر باشند [و عناوین این افراد دخلی در وجوب و انعقاد نماز جمعه ندارد] و الاّ اگر اخذ به ظاهر این عناوین بنماییم مخالف اجماع قطعی و سنّت متواتره خواهد بود؛ بلکه ضروری مذهب است که این عناوین شش‌گانه هیچ دخالتی در وجوب نماز جمعه ندارند.

٤. مرحوم حلبی رحمة الله علیه.

شیخ ابوالصّلاح تقی حلبی در کتاب الکافی

---

[1] الهدایة فی الأصول و الفروع، ص ١٤٥ و ١٤٦.

خود بنابر آنچه از او حکایت شده است می‌گوید:

نماز جمعه منعقد نمی‌شود مگر با امام الملّة (معصوم علیه السّلام) یا فرد منصوب از جانب ایشان، و در صورت تعذّر و عدم وجود آنها کسی که

صفات امام جماعت در او کامل شده باشد نماز جمعه را منعقد می‌نماید.[1]

و این عبارت صریح و واضح است در اینکه تقدیم امام علیه السّلام از باب اولویّت بوده، نه از جهت مشروطیّت نماز جمعه به وجود امام علیه السّلام؛ چنان‌که سابقاً متذکّر شدیم و به زودی این مطلب را توضیح خواهیم داد، إن‌شاءالله تعالیٰ.[2]

و هم‌چنین ایشان بنابر نقل در «باب الجماعة» این کتاب می‌فرماید:

سزاوارترین مردم به امامت جمعه، امام ملّت (معصوم علیه السّلام) یا شخص منصوب از طرف ایشان می‌باشد؛ پس اگر حضور این دو نفر متعذّر گشت، نماز جمعه منعقد نمی‌گردد مگر با حضور امامی عادل.[3]

و با توجّه به صریح عبارت مرحوم حلبی ـ رحمة الله علیه ـ بسیار غریب و عجیب است

---

[1] الکافی فی الفقه، ص ۱۵۱.

[2] بلکه این عبارت دلالت بر اشتراط صحّت و انعقاد نماز جمعه به امام علیه السّلام می‌نماید، نه بر اشتراط وجوب بر امام علیه السّلام.* (منه عفی عنه)

* بلکه می‌توان گفت که این عبارت هیچ دلالتی بر مشروط بودن صحّت به وجود امام علیه السّلام ندارد؛ پس این معنا چگونه از عبارت ایشان استخراج شده است؟! (منه عفی عن جرائمه)

[3] الکافی فی الفقه، ص ۱۴۳.

که در کتاب‌های ایضاح[1] و غایة المراد[2] و المهذّب البارع[3] و المقاصد العلیّة[4] و روض الجنان[5] و المقتصر[6] و الجواهر المضیئة استحباب اجتماع در زمان غیبت به ایشان نسبت داده شده است.

و هم‌چنین حکم به منع و عدم مشروطیّت اقامهٔ نماز جمعه در زمان غیبت

---

[1] ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۱۱۹.

[2] غایة المراد، ج ۱، ص ١٦٤.

[3] المهذّب البارع فی شرح المختصر النّافع، ج ۱، ص ٤١٣.

[4] المقاصد العلیّة فی شرح الرّسالة الألفیّة، ص ۳۵۸.

[5] روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۷۷۲.

[6] المقتصر من شرح المختصر، ص ۸۰.

همانند فتوای ابن‌ادریس توسّط فاضل بن عمیدی در تلخیص التّلخیص و شهید در البیان[1] و فاضل مقداد در التّنقیح[2] به ایشان نسبت داده شده است.

۵. مرحوم کراجکی رحمة الله علیه.

مرحوم شیخ ابوالفتح کراجکی ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب تهذیب المسترشدین بنابر نقلی که از ایشان شده است می‌گوید:

هنگامی که در روز جمعه جماعتی که با حضور آنها انعقاد نماز جمعه صحیح بوده و امام جمعهٔ آنان مرضی (شیعه) و متمکّن از اقامهٔ نماز در وقت و ایراد خطبه بر وجه صحیح آن باشد و شرکت کنندگان در نماز جمعه علاوه بر شرایط ذکوریّت و بلوغ و عقل، در امنیّت باشند؛ نماز جمعه بر آنان واجب می‌گردد.[3]

٦. مرحوم طبرسی رحمة الله علیه.

شیخ عماد الدّین طبرسی ـ رحمة الله علیه ـ بنابر نقلی که در کتاب نهج العرفان از ایشان شده

---

[1] البیان، ص ۱۸۸.

[2] التّنقیح الرّائع لمختصر الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۱.

[3] رسائل الشّهید الثّانی، ج ۱، ص ۲۲۰. لازم به ذکر است که شهید ـ رحمه الله ـ در این رساله می‌فرماید: «کتاب تهذیب المسترشدین مفقود شده است.» (محقّق)

است بعد از بیان اختلاف علمای اسلام در شروط نماز جمعه می‌گوید:

شیعیان نسبت به وجوب اقامهٔ نماز جمعه بیش از اهل تسنّن تأکید و اصرار دارند و مع ذلک اهل سنّت آنان را به جهت ترک نماز جمعه تقبیح و تشنیع می‌کنند، و این نیست مگر برای اینکه شیعیان اقتدا به فاسق و مرتکب کبائر و مخالف با عقیدهٔ صحیح را جائز نمی‌دانند.[1]

و این عبارت چنان‌که مشاهده می‌کنی بر عدم اشتراط نماز جمعه به وجود امام علیه الصّلاة والسّلام یا منصوب از طرف ایشان در نزد شیعه دلالت می‌کند و الاّ

---

[1] همان‌طور که ملاحظه می‌کنید این عبارت صراحت در اطلاق دارد؛ چراکه صحّت نماز جمعه را به حضور امام علیه السّلام یا حکومت عادله مشروط نکرده است. (منه عفی عن جرائمه)

اگر آنان اقامهٔ نماز جمعه را مشروط به حضور امام علیه السّلام یا منصوب از جانب ایشان بدانند، چگونه متصوّر است که تأکید بیشتری در مورد آن داشته باشند؟!

مضافاً به اینکه عبارت مرحوم طبرسی ـ رحمة الله علیه ـ که می‌فرماید: «امامیّه اقتدا به فاسق را جائز نمی‌داند.» صریح در این است که آنچه در نزد آنان به عنوان شرط معتبر است عدالت امام می‌باشد لا غیر؛ همان‌طور که حکم در سایر نمازهای پنج‌گانه نیز چنین است.

ذکر نام اعلام و اساطین دیگر که قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بودند

۷. شیخ حسین بن عبدالصّمد رحمة الله علیه ـ والد مرحوم شیخ بهائی رحمة الله علیه ـ در رسالهٔ خود که به عقد طهماسبی معروف است.[۱]

۸. شیخ محمّد باقر مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ صاحب بحار الأنوار.[۲]

۹. والد ایشان شیخ محمّد تقی مجلسی قدّس سرّه.[۳]

---

[۱] العقد الحسینی ـ الرّسالة الوسواسیّة ـ (الطّهماسبی)، ص ۳۱؛ الحدائق النّاظرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۸۸.

[۲] بحار الأنوار، ج ۸۶ص ۱٤٦.

[۳] الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ۵۵؛ الحدائق النّاضرة

۱۰. شیخ احمد بن شیخ محمّد حظّی ـ رحمة الله علیه ـ شاگرد مرحوم مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ بنابر آنچه که از او در رساله‌اش حکایت شده.[۱]

۱۱. شیخ جلیل فخرالدّین بن طریح نجفی رحمة الله علیه.[۲]

۱۲. شیخ زین الدّین شهید ثانی ـ رحمة الله علیه ـ در خصائص الجمعة.[۳]

۱۳. فرزند محقّق او شیخ حسن صاحب معالم ـ رحمة الله علیه ـ در رسالهٔ اثنیٰ عشریّة.[٤]

۱٤. شیخ محمّد ـ رحمة الله علیه ـ فرزند صاحب معالم.[٥]

۱٥. سیّد صاحب مدارک رحمة الله علیه.[٦]

۱٦. محقّق سبزواری ـ رحمة الله علیه ـ در

فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۹۰.

[۱] الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص۳۹۲؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۱۹۷.

[۲] الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ٤۹؛ الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۸۹.

[۳] رسائل الشّهید الثّانی، ج ۱، ص۱۷٤ و ۲٦٤.

[٤] ٤ و ۲. الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۸۹.

[٥] مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرایع الإسلام، ج ٤، ص ۸.

[٦] الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ٥۳؛ ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۹۱.

ذخیره.[1]

۱۷. شیخ جلیل علاّمه جامع جمیع علوم محدّث کاشانی ـ رحمة الله علیه ـ در مفاتیح[2] و وافی[3] و رساله‌اش که به الشّهاب الثّاقب[4] معروف است.

۱۸. محقّق داماد ـ رحمة الله علیه ـ بنابر آنچه که از او در الحدائق نقل شده است.[5]

۱۹. مولانا شیخ حرّ عاملی ـ رحمة الله علیه ـ در وسائل الشّیعة.[6]

۲۰. محمّد بن یوسف بحرانی ـ رحمة الله علیه ـ بنابر آنچه از او در الحدائق نقل شده است.[7]

۲۱. سیّد بزرگوار ماجد بحرانی رحمة الله علیه.

۲۲. شیخ سلیمان ـ رحمة الله علیه ـ در رساله‌اش.[8]

---

[1] مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۱۷.

[2] الوافی، ج ۸، ص ۱۱۱۹.

[3] الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ۷.

[4] منظور محقّق میر محمّد باقر داماد است. حدائق النّاضرة، ج ۹، ص ۳۹۵.

[5] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۱.

[6] الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۹۶.

[7] همان، ص ۳۹۵.

[8] همان، ص ۳۹۶.

۲۳. شیخ احمد جزائری ـ رحمة الله علیه ـ در الشّافیة.[۱]

۲٤. سیّد علی صائغ رحمة الله علیه.[۲]

۲۵. شیخ نجیب الدّین رحمة الله علیه.[۳]

۲٦. شیخ مولا خراسانی رحمة الله علیه.[٤]

۲۷. سیّد عبدالعظیم بن سیّد عباس استرآبادی ـ رحمة الله علیه ـ بنابر آنچه که از این شش نفر اخیر در مفتاح الکرامة حکایت شده است.[۵]

۲۸. شیخ یوسف بحرانی صاحب الحدائق رحمة الله علیه.[٦]

علاوه بر این اعلام نام بسیاری از علمای اعلام دیگری که از متقدّمین و متأخّرین و معاصرین و کسانی که نزدیک به زمان ما در بلاد مختلف زندگی می‌نمودند و کتاب یا رساله‌ای در وجوب تعیینی نماز جمعه به رشتهٔ تحریر در نیاورده‌اند را نیز می‌توان ذکر کرد.

واعلم! هدف از شمارش این بزرگان و اساطین فقط تنبیه و آگاهی بر این مسئله بود که

---

[۱] و ۳. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۱۹۷.

[۲] همان، ص ۱۹٦.

[۳] همان؛ ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ کفایةالأحکام، ج ۱، ص ۱۰۱.

[٤] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۱۹۷.

[۵] الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۷۸.

[٦] کشف اللّثام و الإبهام عن قواعد العلاّمة، ج ٤، ص ۲۰۲.

اجماع ادّعا شده‌ای که بعضی از اعلام مانند کاشف اللّثام[1] و صاحب مفتاح الکرامة[2] و صاحب جواهر الکلام بر آن اصرار ورزیده‌اند، تنها ادّعاهایی

است که از اعتماد آنان به اجماعات منقوله نشأت گرفته است.

حال آنکه تو می‌دانی که اجماع منقول با وجود دستیابی به مخالف عینی و مشخّص مخصوصاً با وجود کثرت مخالفین ـ آن هم به حدّی که اگر تعداد آنها از قائلین به وجوب تخییری بیشتر نباشد قطعاً کمتر نخواهد بود ـ محقّق نبوده و هیچ محلّی برای توجیه آن جز شدّت محبّت این اعلام به مسیری که پیموده‌اند و به آن معتقد شده‌اند ـ که همان انکار وجوب تعیینی نماز جمعه باشد ـ ندارد.

هم‌چنین در کتاب مدارک[3] آمده است که کلام اکثر متقدّمین خالی از ذکر این شرط است.

هم‌چنین در کتاب ذخیرة[4] عبارات بسیاری است که به وضوح دلالت بر مخالفت با این

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۲۰۳ و ۲۰٤.
[2] جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۱.
[3] مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرایع الإسلام، ج ٤، ص ۲۳.
[4] ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲ ص ۳۰۷.

شرط می‌کنند.

آنچه که در این بخش ذکر گردید تماماً در جواب از ادّعای اجماع محصَّل بود.

پاسخ به اجماع منقول

امّا ادّعای اجماع منقول به چند صورت جواب داده می‌شود:

جواب اوّل: بنابر فرض، حجّیت اجماع منقول وقتی ثابت و نافذ است که ما به خطای ناقل اجماع در وصول به فتاوای علما و تتبّع موارد اختلاف آنان دسترسی پیدا نکنیم و الاّ در صورت وصول به خطا، این اجماع حجّیت نداشته و مطروح خواهد بود.

و به تحقیق در جواب از اجماع محصَّل دانستی که ادّعای اجماع ـ با وجود قائل بودن این جمع کثیر از اعلام و اساطین از متقدّمین و متأخّرین و متأخّرین از متأخّرین ـ به وجوب تعیینی نماز جمعه، مقابله با حکم الهی و کلام بی اعتباری خواهد بود.

جواب دوّم: اجماع منقول فی حدّ نفسه حجّیت ندارد مگر آنکه آن را مشمول ادلّهٔ حجّیت خبر واحد بدانیم. و واضح است که این ادلّه شامل اخبار حدسیّه نمی‌شوند؛ پس اگر اتّفاق و اجماع کلّ علما موجب قطع ما به وجود قول

معصوم گردد، در این صورت ادّعای اجماع به منزلهٔ خبر حسّی تلقّی می‌گردد؛ ولی در غیر این صورت اجماع حدسی بوده و دلیلی بر حجّیت آن وجود ندارد.

جواب سوّم: ما یقیناً می‌دانیم که اکثر اجماعات منقوله ـ اگر نگوییم همهٔ آنها؛ چنان‌که از تتبّع در اقوال آنان و تفحّص در کلماتشان پیداست ـ ناشی از مجرّد ظنّ آنها به وجود اتّفاق علما در فتوا، یا به سبب وجود شهرت فتوایی، یا به‌واسطهٔ مطالعهٔ یک یا دو کتابی که در آن ادّعای اجماع شده است می‌باشد؛ یا اینکه به مجرّد دستیابی به خبر واحدی یا به قاعده‌ای در یک فرع فقهی با تکیه بر اینکه عمل به خبر واحد در نزد اصحاب مجمعٌ علیه بوده است ادّعای اجماع می‌کردند.

لذا در بسیاری از مسائل دیده می‌شود بعضی افراد با وجود قول به خلاف در آن مسائل ادّعای اجماع نموده‌اند؛ بلکه از خودِ مدّعیِ اجماع در کتاب دیگرش که قبل یا بعد از آن نوشته است، نظر مخالف با آن ادّعا را مشاهده می‌کنیم.

هم‌چنین در کتب این اعلام مواردی می‌یابیم که عدّهٔ کثیری ادّعای اجماع بر حکمی را نموده‌اند، درحالی‌که دیگران بر خلاف همان

حکم ادّعای اجماع نموده‌اند و حتّی در بسیاری از موارد اتّفاق افتاده که فرد واحدی ادّعای اجماع بر حکمی را نموده و سپس خودش در کتاب دیگری ادّعای اجماع بر خلاف همان حکم نموده است.

در عدم حجّیت اجماع منقول همین‌قدر کافی است که سیّد مرتضی در کتاب الانتصار و شیخ طوسی در کتاب الخلاف مدّعی اجماعات متناقضی بوده‌اند[1] با اینکه این دو بزرگوار پیشوای طائفهٔ شیعه و مقتدای امامیّه می‌باشند.

به عنوان شاهد از این اجماعات متناقض اینکه: مرحوم سیّد مرتضی[2] ـ رحمة الله علیه ـ ادّعای اجماع بر عدم حجّیت خبر واحد نموده، درحالی‌که

مرحوم شیخ طوسی[3] ـ رحمة الله علیه ـ ادّعای اجماع بر حجّیت آن نموده است.

و کلام بعضی از علما[4] در توجیه این تناقض ـ که اجماعِ ادّعاییِ مرحوم سیّد مرتضی در مورد

---

[1] رسائل الشّهید الثّانی، ج ۲، ص ۸٤۷ ـ ۸٦۰؛ الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳٦۸.

[2] رسائل الشّریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۳ و ۲٤ و ۲۰۳.

[3] الاجتهاد و التقلید (العدّة فی اُصول الفقه)، ج ۱، ص ۱۲٦.

[4] فرائد الأصول، ص ۱۵۵ و ۱۵٦؛ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۰٤.

خبر واحد غیر موثّق بوده و اجماع ادّعاییِ شیخ طوسی در مورد خبر واحد موثّق می‌باشد ـ با ملاحظه و دقّت در قول این دو بزرگوار در باب خبر واحد کلامی غیر وجیه می‌باشد.

چگونه این کلام غیر وجیه نباشد؟ آیا معقول است که بپذیریم شیخ مَعقد و مورد اجماعِ سیّد را متوجّه نشده و ندانسته که منظور او از ادّعای اجماعش چه بوده تا اینکه مدّعی اجماع بر خلاف نشود و کلام او را ابطال ننماید؟! درحالی‌که مرحوم شیخ بیست و سه سال از شاگردان مرحوم سیّد بوده است!

شواهد دیگر در عدم حجّیت اجماع منقول

شواهد دیگر در عدم حجّیت اجماع منقول:

۱. مرحوم شیخ یوسف بحرانی ـ قُدّس سرُّه ـ در کتاب حدائق می‌گوید:

من به رساله‌ای از شیخ بزرگوارمان شهید ثانی ـ رحمة الله علیه ـ دست یافتم که در آن رساله مرحوم شهید ثانی مواردی را برشمرده‌اند که شیخ طوسی در یک مسئله ادّعای اجماع نموده‌اند و خودشان این اجماع را نقض کرده‌اند که تعداد آنها به بیش از هفتاد مورد می‌رسید.[۱]

و به دنبال آن مرحوم شهید می‌فرماید:

---

[۱] الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳٦۸.

این موارد را یک به یک برای تنبّه و توجّه دادن به این نکته ذکر کردم که فقیه به صِرف ادّعای اجماع فریفته نشود. در موارد بسیاری از هریک از فقها خصوصاً شیخ طوسی و سیّد مرتضی خطا و اشتباه صادر شده است.[1]

و بعد از بیان این مطلب تعدادی از آن موارد را یک به یک شمارش می‌کند.

---

[1] رسائل الشّهید الثّانی، ج ۲، ص ۸٤۷ ـ ۸٦۰.

أقولُ: اگر ادّعای اجماع منقول در کلام اساطین مذهب به این شکل بوده باشد، دیگر چگونه دعاویشان را معتبر دانسته و به آن اعتماد نماییم؟!

۲. شهید ثانی ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب الدّرایة خود می‌فرماید:

اکثر فقهایی که بعد از شیخ طوسی ـ رحمة الله علیه ـ آمده‌اند به خاطر شدّت اعتقاد و حُسن ظنّ به ایشان از روی تقلید در فتاوای خویش از او تبعیّت نموده‌اند و هنگامی که متأخّرین از فقها در اعصار بعدی آمدند مواجه با احکام مشهوری شدند که شیخ و متابعینش به آن عمل می‌کردند. آنان گمان کردند که این احکام بین علما مشهور است،[1] درحالی‌که از این مطلب غافل بودند که این احکام مشهوره تنها به خود شیخ بر می‌گردد و شهرت این فتاویٰ فقط به سبب متابعت از او حاصل شده است.

با عنایت به مطالب گذشته دانستی که ادّعای اجماع در این بحث به اندازهٔ پشیزی ارزش ندارد[2] و امکان استدلال به آنها وجود نخواهد

---

[1] معالم الدّین و ملاذ المجتهدین، ص ۱۷٦؛ الحدائق النّاضرة فی أحکام العترة الطّاهرة، ج ۹، ص ۳۷۷.

[2] بلکه اجماع هیچ اصل و اساسی نداشته کما حقّقناه فی محلّه.
و ما رساله‌ای در بطلان آن و اینکه اجماع از ریشه و اساس هیچ‌گونه حجّیت و اعتباری ندارد تألیف نموده‌ایم و در آن رساله آوردیم که اجماع از بدعتها و نوآوری‌هایی است که هیچ اصلی در مدرسه و حوزهٔ علمیّهٔ تشیّع ندارد و

صرفاً به جهت تبعیّت از اهل تسنّن و معارضه با ادلّهٔ آنان داخل در فرهنگ فقهیِ شیعه شده است؛ چنان‌که سیّد مرتضی و محدّث بحرانی و غیرهما به آن اعتراف کرده‌اند و همان‌طور که مؤلّف ـ قدّس سرّه ـ فرمودند به اندازهٔ پشیزی مقدار و قیمت ندارد.

و جای بسی تعجّب است که ما مشاهده می‌کنیم امروزه فقها و علمای ما چقدر به این اصل ابداعی و ساختگی اهتمام و اعتماد می‌کنند تا آنجایی که اجماع را بر صحیح‌ترین روایات مأثوره و حجّت‌های قاطعه و ادلّهٔ محکمه مقدّم داشته و روایات و ادلّهٔ معتبره را با این اصل موهون رد نموده و کلام حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام را با این مبنای ساختگی و مردود کنار می‌گذارند.

و این چه مصیبت بزرگی است که بر بزرگان و مقتدایان عظیم الشّأن ما وارد شده است؟! و این چه بلیّه‌ای است که فقهای کرام ما به آن مبتلا گشته‌اند؟! در اینجا برای شما مثالی از این بلیّه که آن را در رسالهٔ موسوم به «اجماع از منظر نقد و نظر» آورده‌ام ذکر می‌نمایم:

«مرحوم والد علاّمه ـ روحی له الفدا ـ حکایت کردند: ایّامی که ایشان مبحث صلاة الجمعة را نزد استادشان مرحوم آیة الله سیّد محمود شاهرودی ـ تغمّده الله برحمته ـ تحصیل و تتلمذ می‌نمودند هنگامی که مسیر و نتیجهٔ بحث به وجوب تعیینی نماز جمعه منجر شد و مجالی برای استاد ایشان غیر از قبول نتیجهٔ بحث باقی نماند و توان پاسخ‌گویی به اشکالات وارده از جانب حضرت علاّمهٔ والد در مجلس درس را دیگر نداشت، متأسّفانه بحث را با این کلام به اتمام رساند که:

"حق این است که روایات دلالت بر وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه می‌نماید الاّ اینکه چون اجماع علما بر وجوب تخییری آن حاصل شده است ما نمی‌توانیم از حدود آن تجاوز و تخطّی کنیم؛ فلهذا ما فتوا به وجوب تخییری نماز جمعه می‌دهیم نه بر وجوب تعیینی آن."»

و این همان دردی است که ما به آن مبتلا شده و مصیبتی است که بدان گرفتار گشته‌ایم. بنابراین بر حوزه‌های علمیّه لازم است که با نظر و تأمّل دقیق در این مسئله، حقّ مطلب را ادا نموده و این بنیان موهوم و اساس موهون را تغییر دهند و در مدرسهٔ حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام با چشم ایمان و اتّقان و متابعت از سنّت رسول خدا و اهل‌بیت وحی سلام الله علیهم اجمعین به ادلّه و مبانیِ احکام، نظر و وساوس و تخیّلات را از خود دور نموده و در دراسات و بحث و تألیفات خود به شئونات و شخصیّت‌ها توجّه ننمایند؛ بلکه أفهام و أنظار خود را بر معدن وحی و سرچشمهٔ شریعت متمرکز بنمایند که: ﴿مَا عِندَكُم يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاق﴾.* (منه عفی عن جرائمه)

داشت؛ اگرچه اجماعات

منقوله به بالاترین حدّ خود در کثرت برسند و همان‌گونه که تعداد آنها بنابر نقل از حاشیهٔ مدارک[1] به سی عدد یا بنابر نقل از شرح مصابیح الظّلام[2] به بیشتر از چهل عدد و یا طبق نقل از کشف الغطاء[3] به بیش از حدّ تواتر و آن چنان‌که در جواهر الکلام[4] آمده به ضمیمهٔ اجماعات منقولهٔ مربوط به صلاة عیدین به بیشتر از هفتاد عدد برسد.

۳. مرحوم مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب بحار الأنوار در باب صلاة جمعة می‌گوید:

همانا روایات، دلالت واضحی بر وجوب عینی نماز جمعه دارند و سبب مخالفت علما با این دلالت چیزی نیست مگر شبههٔ اجماع.[5]

و در ادامهٔ کلام عبارتی دارد که مضمونش این است:

---

*. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

[1] الحاشیه علی مدارک الأحکام، ج ۳، ص ۱۹۳.
[2] مصابیح الظّلام، ج ۱، ص ۳۲۶.
[3] کشف الغطاء عن مبهمات الشّریعة الغرّاء، ج ۳، ص ۲۴۸.
[4] جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۹.
[5] بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ (با تلخیص و نقل به معنا).

و حجّیت اجماع به سبب دخول معصوم علیه السّلام در میان مُجمعین است و چنین اجماعی در این مقام چگونه یافت می‌شود؟... .[1]

تا آنجا که مطلبی با این عبارت می‌گویند:

فقهای ما ـ قدّس الله أرواحهم ـ در هنگام بحث از احکام فرعیّه گویا آنچه که در اصول، اساس و پایهٔ آن را بنا نهاده بودند فراموش کرده و در اکثر این مسائل ادّعای اجماع کرده‌اند؛ چه فتوای خلاف در آن باشد یا نباشد و چه این اجماع موافق روایات وارده باشد یا نباشد... .

تا آنجا که می‌گوید:

بنابراین از این روشِ فقها بیشترین چیزی که به ذهن ما غلبه می‌کند این است که مبنای آنان در فروع غیر از آن مبنایی بوده است که در اصول ملتزم به آن شده و بر طبق آن مشی می‌نمودند. و همان‌طور که شهید در ذکریٰ متذکّر شده است؛ شهرت فتوایی را در نزد جمعی از اصحاب، اجماع می‌نامیدند که چنین اجماعی از درجهٔ حجّیت ساقط است.

و شاید بتوان گفت این تغییر روش در فروع و نحوهٔ استدلال به این‌گونه اجماعات، فقط در مقام مقابله و احتجاج بر علیه مخالفین از

---

[1] همان، (با تلخیص و نقل به معنا).

اهل سنّت و به جهت تقویت ادلّهٔ موجوده در نزد خودشان بوده است.[1] انتهیٰ موضع الحاجة.

أقولُ: اگر خواهان اطّلاع بیشتری نسبت به بی‌پایه و اساس بودن اجماعات منقوله می‌باشید به رسالهٔ کشف القناع تألیف محقّق شیخ أسدالله تستری صاحب مقابیس ـ قدّس سرّه ـ مراجعه نمایید.

جواب چهارم: اینکه عدّه‌ای از قائلین به وجوب تعیینی نماز جمعه نیز مدّعی اجماع شده‌اند و لذا از کتاب مفاتیح[2] و کتاب ماحوزیّه حکایت شده که ادّعای اجماع بر اشتراط نماز جمعه به وجود امام علیه السّلام یا منصوب از قِبل ایشان، مردود و به مدّعی آن برگردانده می‌شود. و والد مرحوم شیخ بهائی ـ رحمة الله علیه ـ بنابر آنچه از ایشان حکایت شده بعد از ادّعای اجماع بر وجوب تعیینی گفته است:

مخالفت سلاّر و ابن‌ادریس و شیخ، بلکه حتّی مخالفت ده نفر یا بیست نفر از علما مُضرّ به اجماع نمی‌باشد؛ چون بنابر تحقیق به نظر ما مخالفت علمای معلوم النّسب معارض با اجماع

---

[1] همان، ص ۲۲۲.

[2] مفاتیح الشّرایع، ج ۱، ص ۱۸؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۱۹۳.

محسوب نمی‌شود.[1]

محدّث کاشانی در کتاب الشّهاب الثّاقب می‌فرماید:

بدان، وجوب نماز جمعه از جمله مسائلی است که مورد اتّفاق علمای اسلام در تمام اعصار و در همهٔ شهرها و اطراف و اکناف بلاد اسلامی بوده است؛ همان‌گونه که بسیاری از علمای اخیار[2] بدان تصریح کرده‌اند و جمیع طبقات علمای اسلام به این مطلب قطع دارند که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در طول حیات مقدّس خود نماز جمعه را به عنوان یک واجب عینی مستمرّاً اقامه می‌نمودند.

و هم‌چنین آنان معتقد بودند که حکم وجوب نماز جمعه بعد از آن نسخ

---

[1] العقد الحسینی الرّسالة الوسواسیّة، الطّهماسبی، ص ۳۲؛ الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ۵۲.

[2] در کتاب شهاب ثاقب «أخیار» ضبط شده است؛ گرچه در نسخهٔ خطّیِ متن عربی کتاب صلاة الجمعة «أخبار» نگاشته شده است. (محقّق)

نشده است و هیچ‌کس از علما وجوب آن را مشروط به شرطی که موجب سقوط آن در بعضی از ازمنه بشود ننموده مگر یک یا دو نفر از متأخّرین فقهای ما که اینان از اصحاب رأی و اجتهاد بوده‌اند، بر خلاف اخباریّین از قدما که ملتزم به مدلول الفاظ از کتاب و سنّت و اخبار حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام بوده و از آن تجاوز نمی‌نمودند. فلذا اختلافی بین آنها در وجوب عینی و حتمی نماز جمعه و عدم سقوط آن مگر به جهت تقیّه وجود ندارد... .

تا آنجا که می‌گوید:

مراد ما از این دو مخالف، سلاّر و ابن ادریس می‌باشند. تردید در کلام ما بدین جهت است که می‌توان کلام مرحوم سلاّر را به نحوی تأویل نمود که برگشت به حق کند... .

تا آنجا که می‌فرماید:

و عدّهٔ قلیلی از اکابر فقها قائل به وجوب تخییری شده و بعضی دیگر نیز وجوب آن را به وجود فقیه مشروط کرده‌اند و علّت همهٔ اینها شبهه‌ای بوده است که به‌واسطهٔ ترک نماز جمعه توسّط حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام و اصحابشان برای آنان حاصل شده بود درحالی‌که

این ترک، دلیلی جز تقیّه نداشه است.[1] انتهیٰ ملخّصاً.

أقول: علاوه بر تمام مطالبی که در حجّیت اجماع منقول و عدم ثبوت آن بیان گردید، در کلام بعضی از اصحاب و علما به این نکته تصریح شده است که مورد و معقد اجماعِ ادّعا شده توسّط أعلام مذکور مربوط به زمان حضور امام علیه السّلام و تمکّن ایشان بر اقامهٔ نماز جمعه بوده و اعتبار شرط مذکور [مشروط بودن وجوب نماز جمعه به اقامه امام یا منصوب فقط در صورت امکان آن است نه مطلقاً.

[1] الشّهاب الثّاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ص ۸ و ۹.

و دلیل این مطلب این است که این أعلام ابتدائاً مشروط بودن وجوب نماز جمعه به وجود امام علیه السّلام یا منصوب از جانب ایشان را در عصر حضور به طور مطلق ذکر کرده و ادّعای اجماع بر آن را نموده و سپس حکم نماز جمعه را ـ در عصر غیبت و عدم حضور امام علیه السّلام ـ مورد بررسی قرار داده و به ذکر اقوال و انظار مختلف علما پرداخته و اختلاف در آن را نقل نموده‌اند.[1]

...[2]

---

[1] رسائل الشّهید الثّانی، ج ۱، ص ۲۰۳.

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] جوانب آن را مورد نظر و بررسی قرار دهیم. و نستعینُ بالله تعالیٰ أن یُرِیَنا ما هو الصّوابُ و الفلاحُ و یهدینا إلیٰ ما هو الحقُّ و الصَّلاحُ.

[دستهٔ اوّل:] مخفی نیست که صریح‌ترین روایات از نظر اطلاق و واضح‌ترین آنها در بیان مطلوب که مدار برای به‌دست آوردن حکم و فتوا و محور اصلی برای توضیح و تنقیح مبنا است، «صحیحهٔ زراره» و روایات مشابه آن است که تعداد آنها به بیست و چند روایت بالغ می‌گردد.

و ما این روایات را به جهت اینکه در اوّل رساله آورده شده در اینجا ذکر ننموده و به جهت رعایت اختصار و هم‌چنین تکیه بر اهتمام و تتبّع خوانندهٔ بزرگوار نسبت به مطالعه و دقّت در آنها، دیگر نیازی به تکرار نمی‌بینیم.

این دسته از روایات با صراحت بر وجوب نماز جمعه بدون هیچ شرطی دلالت می‌کنند؛ پس بر خوانندهٔ گرامی لازم است که به آنها رجوع نماید تا کیفیّت دلالت آنها برای او روشن گردد.

پس با توجّه به آنچه قبلاً به آن اشاره شد لحاظ حضور امام علیه السّلام یا حکومت عادله به عنوان شرط در برخی از این مطلقات محال است؛ زیرا این نحوه از لحاظ از قبیل امر به محال و از مواردی است که مکلّف قادر بر انجام آن نبوده و به حسب شرایط و ظروف خارج از اختیار و اراده می‌باشد؛

فلذا این روایات یقیناً صریح در وجوب اطلاقی نماز جمعه بدون هیچ‌گونه شرطی نه در ناحیهٔ وجوب و نه در ناحیهٔ واجب می‌باشند.

[توضیح اینکه:] امام علیه السّلام در موقع بیان حکم و ابلاغ آن به راوی، یا فقط شخص او را به‌واسطهٔ خطاب قصد نموده و هیچ‌گونه عموم و شمولی از آن حکم را اراده ننموده است و یا اینکه در هنگام بیان حکم، عموم شیعیان را از اوّل زمان بلوغ تا آخر عمر در هر کجا و هر نقطه‌ای که باشند مورد خطاب و شمول حکم خود قرار داده است.

فرض اوّل به حکم وجدان بدیهیّ البطلان است؛ و امّا بر فرض دوّم چگونه ممکن است که امام علیه السّلام فردی را مأمور به اقامهٔ نماز جمعه نماید درحالی‌که قدرت بر قیام و اقدام برای تشکیل حکومت عادله حتّی در زمان خود امام علیه السّلام نداشته، چه رسد به زمان غیبت و عدم حضور ایشان؟! و آیا این مسئله غیر از اجتماع امر و نهی در یک امر واحد است؟

[دستهٔ دوّم:] مقصود از روایاتی نظیر روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرمایند: «لیس علی أهلِ القُریٰ جماعةٌ ولا خروجٌ فی العیدَینِ»؛ قریه‌هایی است که امامی که قادر بر اقامهٔ خطبه باشد نداشته و مقدار فاصلهٔ آنان با محلّ اقامهٔ نماز جمعه و عیدین بیشتر از دو فرسخ باشد و بر این مطلب روایات زیر دلالت می‌کند:

۱ـ موثّقهٔ ابن‌بکیر: [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قال: سألتُ أباعبدالله علیه السّلام عن قومٍ فی قریةٍ لیس لهم من یُجمِّعُ بهم أیصلّون الظّهرَ یومَ الجُمُعةِ فی جماعةٍ؟ قال: نعم إذا لم یخافوا.

که دلالت بر وجوب نماز جمعه در صورت وجود امام عادل در بین آنها می‌نماید.

۲ـ روایت محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السّلام که می‌گوید:

سألتُه عن أُناسٍ فی قریةٍ هل یُصلّونَ الجُمُعةَ جماعةً؟ قال: نعم یُصلّونَ أربعًا إذا لم یکُن مَن یخطُبُ.

۳ـ صحیحهٔ فضل بن عبدالملک که می‌گوید:

سمعتُ أباعبدالله علیه السّلام یقولُ: إذا کان قومٌ فی قریةٍ صلّوا الجُمُعةَ أربعَ رکعاتٍ، فإن کان لهم مَن یخطُبُ بهم جَمَّعوا إذا کانوا خمسةَ نفرٍ، و انّما جُعِلت رکعَتینِ لمکانِ الخطبتین.

که این روایات صریح می‌باشند در اینکه رفع قلم از اهل قریٰ و عدم وجوب نماز جمعه بر آنان فقط به جهت ابتعاد آنها از بلادی که نماز جمعه در آن منعقد می‌شود نیست؛ بلکه از این جهت است که غالباً در این قریٰ امام عادلی که بتواند نماز جمعه را اقامه نماید وجود ندارد و امّا در صورت وجود امام عادل در میان آنان نماز جمعه مانند اهل بلاد بر آنان نیز واجب است و از این جهت هیچ فرقی بین آنها و اهل بلاد وجود ندارد.

[دستهٔ سوّم:] در این دسته از روایات مانند روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که ذکر آنها گذشت؛ تصریح به وجوب نماز جمعه به شرط حضور امام عادلی که متمکّن از اجرای حدود و قضاوت بین مردم بوده شده است و این روایات منشأ اصلی اختلاف فقها و اصحاب در مسئلهٔ وجوب نماز جمعه گردیده، و هم‌چنین مؤلّف ـ قدّس سرّه ـ براساس اعتماد بر این روایات حکم به شرطیّت این شرط در صحّت و إجزای نماز جمعه نموده‌اند.

جمع بین روایات مطلقه و روایات دستهٔ دوّم (ت)

بیان جمع بین همهٔ روایات (ت)

ولیکن تأمّل در چگونگی تشریع نماز جمعه که خداوند آن را به جماعت واجب نموده آن هم با حضور جمیع مردم و اینکه باید در خطبه‌های این نماز مسائل مهمّ جاری و شئون اجتماعی جامعهٔ اسلامی مورد تبیین و بررسی قرار گیرد و همچنین حسّاسیت و عنایت ویژهٔ حکومت‌ها نسبت به آن ایجاب می‌نماید که امام علیه السّلام اقامهٔ نماز جمعه را به حضور امام عادلی که حدود الهی را در بلاد و شهرها جاری می‌نماید مشروط نمایند، و شکّی نیست که با فقدان این شرط نماز جمعه‌ای اصلاً متحقّق نخواهد شد. فلذا این شرط نیازی به بیان و توضیح نداشته، بلکه مانند امر ضروری و بدیهی می‌باشد که همگان [ادامه در صفحه بعد]

این تمام مطلب در بیان دلائل و استدلال بر اثبات قول منصور که همان وجوب تعیینی نماز جمعه و دفع بعضی از اشکالات وارده بر آن بوده و به زودی هنگام نقد و بررسی ادلّهٔ اقوال دیگر، بقیّهٔ اشکالات نیز پاسخ داده خواهد شد.

بخش چهارم : بیان سایر اقوال

فصل اوّل: ادلّۀ مشترک بین قائلین به عدم وجوب تعیینی نماز جمعه

فصل دوّم: ادلّۀ اختصاصی قائلین به حرمت

فصل سوّم: ادلّۀ قائلین به وجوب تخییری نماز جمعه

لازم به ذکر است که قائلین به وجوب تخییری نماز جمعه ـ که برخی از آنان قائل به وجوب اطلاقی و برخی قائل به مشروطیّت آن به وجود فقیه بوده ـ با قائلین به حرمت نماز جمعه در عصر غیبت به یک نحو مشترک به بعضی از ادلّه استدلال نموده، سپس هر کدام از صاحبان اقوال سه‌گانه نحوهٔ استدلال خاصّ خود را بر مذهب و قول خود بیان نموده‌اند؛ فلذا ما ابتدائاً ادلّهٔ مشترک آنان را مورد بحث قرار داده و سپس ادلّهٔ خاصّ هر کدام از آنان را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

فصل اوّل: ادلّهٔ مشترک بین قائلین به عدم وجوب تعیینی نماز جمعه

قائلین به وجوب تخییری و حرمت نماز جمعه در عصر غیبت به ادلّه‌ای بر وجوب نماز ظهر و عدم وجوب تعیینی نماز جمعه استدلال نموده‌اند.[1]

دلیل اوّل: «اصل»

۱. اصالت اطلاق

اگر مراد آنان از این اصل تمسّک به اطلاقات وجوب نماز ظهر در هر روز برای همهٔ مکلّفین باشد، پس قطعاً هنگام شک در اشتراط نماز جمعه به حضور امام، تمسّک به این اطلاقات تمسّک به عام در شبههٔ مصداقیّه نسبت به مخصّص خواهد بود؛ چراکه آیه‌ای که نماز جمعه را تشریع نموده و روایات وارده در این مورد قطعاً آن اطلاقات را تخصیص زده و قدر متیقّن از این تخصیص، زمان حضور می‌باشد. امّا شک در تخصیصِ عصر غیبت به‌واسطهٔ این ادلّه، شک در تخصیص زائد نبوده بلکه شک در سعه و ضیق محدودهٔ مخصّص خواهد بود، و چنانچه در علم اصول تقریر و بیان شده تمسّک به عام در چنین موردی جایز نخواهد بود.[2]

---

[1] کشف اللّثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ج ٤، ص ٢٠٧ و ٢٢٤: الأصل عدم الوجوب و خصوصًا العینی؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ٨، ص ٢٤٥؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ١١، ص ١٨٠.

[2] این بیان مورد تأمّل و نظر است؛ چراکه عدم جواز تمسّک به عام در شبههٔ

و اگر مراد آنان از اصل، اصل عملی [استصحاب] باشد، به این معنا که نماز

مصداقیّه در موردی است که به شمول عام با عنوان کلّی خود نسبت به فرد مشکوک یقین نداشته باشیم. امّا درصورتی‌که عام با عنوان کلّی بر فرد فرد مصادیقش شمول داشته باشد و شبهه از طرف مخصّص به این اعتبار باشد که آیا مخصّص قابلیّت تخصیص افراد و اخراج آنها را از تحت شمول عام دارد یا خیر، در این‌صورت هیچ شبهه‌ای در جواز تمسّک به عام ـ در مورد فردی که شمولش تحت عنوان مخصّص مشکوک است ـ نخواهد بود؛ فلا تغفل! (منه عفی عن جرائمه)

ظهر چهار رکعتی قبل از نزول آیه واجب بوده و بعد از نزول قطعاً آن وجوب در زمان حضور برداشته شده است؛ همان‌گونه که این مطلب از صحیحهٔ زراره که حدیثی طولانی بوده از حضرت ابی‌جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام که مشایخ ثلاثه آن را روایت نموده‌اند استفاده می‌شود که حضرت در این حدیث می‌فرماید:

و قال تعالیٰ: ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ﴾؛[1] و هی صلاةُ الظّهرِ و هی أوّلُ صلاةٍ صَلّاها رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و هی وَسَطَ النّهارِ و وَسطُ الصّلاتَینِ بالنّهارِ ـ صلاةِ الغَداةِ و صلاة العصر ـ و فی بعض القراءة: ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ﴾ صلاةِ العصرِ و ﴿قُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾[2]

قال: و نزَلت هذه الآیةُ یومَ الجُمُعةِ و رسولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فی سفَرِه فقَنَتَ فیها رسولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و ترَکها علی حالِها فی السَّفرِ و الحضر و أضافَ للمُقیمِ رکعتَینِ. و إنّما وُضِعتِ الرّکعتان اللّتانِ أضافَهُما النّبیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یومَ الجُمُعةِ لِلمقیمِ لمکانِ الخطبتَینِ مع الإمامِ؛ فمَن صلّیٰ یومَ الجُمُعةِ فی غَیرِ جماعةٍ فلیُصَلِّها أربعَ رکعاتٍ کصلاةِ الظّهرِ فی سائرِ الأیّامِ.

«خداوند سبحان می‌فرماید: به نمازهای خود محافظت نمایید و بر نماز وسطیٰ نیز محافظت نمایید ـ و برای خدا به دعا و خشوع برخیزید ـ ؛ مراد از ﴿ٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ﴾ نماز ظهر است و این نماز اوّلین نمازی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بجا آوردند که در وسط روز و میان نماز صبح و نماز عصر واقع شده است...

».

---

[1] و [2]. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۸.

[2] الکافی، ج ۳، ص ۲۷۱.

تا آنجا که حضرت می‌فرمایند:

«این آیه در روز جمعه درحالی بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شد که آن حضرت در سفر بودند و در آن نماز قنوت خواندند و آن را در سفر

و حضر به حال خود باقی گذاشته و برای غیر مسافر و مقیم دو رکعت اضافه کردند. و همانا آن دو رکعتی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم برای مقیم در روز جمعه اضافه نمودند به‌جای آن دو خطبه‌ای است که در نماز جمعه با امام خوانده می‌شود؛ پس اگر کسی نماز جمعه را به جماعت نخوانَد، باید نمازش را مثل نماز ظهر در روزهای دیگر چهار رکعت بخواند.»

براساس این نحوه از استدلال، اگر ما در مدخلیّت حضور امام در وجوب نماز جمعه شک کنیم دیگر مجالی برای استصحاب وجوب نماز جمعه باقی نخواهد ماند؛ زیرا نماز جمعه‌ای که علم به وجوب آن در سابق وجود داشت نماز جمعه‌ای بود که به امامت امام یا شخص منصوب از قِبل او که در این مسئله هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

امّا مشروعیّت وجوب نماز جمعه به امامت شخص غیر از امام علیه السّلام یا منصوب از قِبل ایشان از اوّل امر ثابت نبوده فلذا مقتضای اصل، عدم مشروعیّت آن و یا درصورت ثبوت مشروعیّت آن، عدم وجوب آن می‌باشد. درحالی‌که استصحاب وجوب نماز چهار رکعتی در ظهر جمعه قبل از نزول آیه ممکن بوده و به قوّت خویش باقی است.

از این نحوه از استدلال برای تمسّک به استصحاب وجوب نماز ظهر قبل از نزول آیه به چند وجه پاسخ داده می‌شود:

اوّلاً: این روایت صحیحه دلالت ندارد که اصل در روز جمعه، وجوب نماز چهار رکعتی است؛ هم‌چنان‌که دلالت ندارد بر اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حضَر نماز ظهر جمعه را چهار رکعت خوانده باشند؛ بلکه این روایت دلالت می‌کند بر اینکه آن حضرت برای شخص مقیم و حاضر دو رکعت اضافه نموده و آن را از کسی که نماز جمعه بر او واجب بوده ساقط نموده‌اند، پس ممکن است که آن حضرت از ابتدای امر در حضر نماز جمعه را اقامه نموده باشند.

و به عبارت دیگر در این روایت دلالتی وجود ندارد که نزول آیهٔ جمعه بعد

از گذشت مدّتی بوده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نماز ظهر روز جمعه را چهار رکعت خوانده بودند.[1]

بنابراین دیگر مجالی برای استصحاب نماز ظهر چهار رکعتی وجود ندارد؛ چراکه یقین سابق ـ که رکن استصحاب می‌باشد ـ بر اتیان نماز ظهر چهار رکعتی وجود ندارد.

و امّا روایت حفص بن غیاث نیز دلالتی بر اصل بودن نماز چهار رکعتی ندارد. این روایت در تهذیب مسنداً از حفص بن غیاث آمده است که:

قال:سمِعتُ بعضَ مواليهِم يسأَلُ ابنَ‌أبي‌ليلَى عن الجُمُعةِ؛ هل تجِبُ على المرأةِ و العبدِ و المسافرِ؟

فقال ابنُ‌أبي‌ليلىٰ: لا تجِبُ الجُمُعةُ على واحدٍ منهم و لا الخائفِ. فقال الرّجلُ: فما تقول إن حضَرَ واحدٌ منهم الجُمُعةَ مع الإمامِ فصَلّاها معه فهل تُجزيه تلك الصّلاةُ عن ظهرِ يومِه؟

فقال: نعم!

فقال له الرّجلُ: و كيف يُجزى ما لم يفرِضه اللهَ عليه عمّا فرَضه اللهُ عليه؟! و قد قلتَ: إنّ الجُمُعةَ لا تجِبُ عليه؛ و مَن لَم تجِب عليه الجُمُعةُ فالفرضُ عليه أنْ يُصلِّيَ أربعًا.

و يلزَمُك فيه معنَى أنّ اللهَ فرَض عليه أربعاً؛ فكيف أجزَأ عنه ركعتان مع ما يلزَمُك أنّ مَن دخَل فيما لَم يفرِضه اللهُ عليه لَم يُجزِ عنه ممّا فرَض اللهُ عليه؟!

فما كان عند ابنِ‌أبي‌ليلىٰ فيها جوابٌ و طلَب إليه أن يُفسِّرَها له فأبىٰ.

ثمّ سألتُه أنا عن ذلك ففسَّرها لى فقال: الجوابُ عن ذلك أنّ اللهَ عزّ و جلّ فرَض على جميعِ المؤمنينَ و المؤمناتِ و رخَّص لِلمرأةِ و المسافرِ و العبدِ أن لا يَأتوها، فلمّا حضَروها سقَطتِ الرّخصةُ و لزِمهم الفرضُ الأوّلُ؛ فمِن أجلِ ذلك أجزَأ عنهم.

فقلتُ: عمّن هذا؟ فقال: عن مولانا أبى‌عبدِ اللهِ عليه السّلام.[2]

---

[1] سورهٔ جمعه ظاهراً مدنی بوده؛ بنابراین تمسّک به استصحاب وجوب نماز ظهر چهار رکعتی در ظرف شک امکان خواهد داشت. (منه عفی عن جرائمه)

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۲.

«حفص بن غیاث می‌گوید: شنیدم که بعضی از موالیان حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام از ابن‌ابی‌لیلیٰ[1] سؤال نمود که: آیا نماز جمعه بر زن و برده و مسافر واجب می‌باشد؟

او در جواب گفت: نماز جمعه بر هیچ یک از آنان و بر کسی که خائف است واجب نمی‌باشد.

پس آن شخص به او گفت: اگر یکی از این افراد در نماز جمعه حاضر شود و آن را با امام اقامه نماید، آیا این نماز مجزی از نماز ظهر آن روزش خواهد بود؟ گفت: بله! کفایت می‌کند.

آن شخص پرسید: چگونه نمازی که خداوند بر او واجب ننموده، مجزی از نمازی است که خدا بر او واجب نموده است؟! درحالی‌که تو قائل به عدم وجوب نماز جمعه بر اینان بوده و کسی که نماز جمعه بر او واجب نباشد باید نماز ظهر را چهار رکعت بخواند!

و لازمهٔ کلام تو این است که خداوند بر او چهار رکعت را واجب نموده باشد؛ پس چگونه دو رکعت می‌تواند مجزی از چهار رکعت باشد؟!

علاوه بر آن ایراد دیگری که بر کلام تو لازم می‌آید اینست که: کسی که ورود پیدا کند در امری که خداوند بر او واجب نکرده است این

---

[1] ابن‌ابی‌لیلیٰ از علمای اهل تسنّن در عصر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بوده است. (محقّق)

عمل مجزی از آنچه که خداوند بر او واجب نموده است نخواهد بود.

در این هنگام ابن‌ابی‌لیلیٰ در جواب سؤال این شخص فرو ماند و قادر به پاسخ‌گویی نبود. در اینجا ابن‌ابی‌لیلیٰ از آن موالی خواست که این مسئله را توضیح دهد و آن شخص از جواب دادن به او امتناع نمود.

حفص می‌گوید: من از او خواستم که جواب این مسئله را برایم بیان نماید،

او گفت: خداوند عزّوجلّ نماز جمعه را بر همهٔ مردان و زنان مؤمن واجب گردانید و نسبت به این افراد ـ زن، عبد، مسافر ـ رخصت و اجازه فرمود که در نماز جمعه شرکت ننمایند، فلذا اگر آنان در نماز جمعه حاضر شوند آن رخصت ساقط شده و وجوب نماز جمعه بر آنان متعیّن می‌گردد؛ بنابراین نماز جمعه از نماز ظهر آنان مجزی خواهد بود.

پس من از او پرسیدم که این بیان را از چه کسی نقل می‌کند؟ او گفت: از مولایمان حضرت أباعبدالله امام جعفر صادق علیه السّلام.»

این بود مفادّ این روایت.

همان‌طور که مشاهده شد این روایت بر وجوب نماز جمعه بر همگان دلالت می‌نماید و نسبت به شرکت این افراد [زن و عبد و مسافر] فقط رخصت داده شده است، امّا بعد از حضور آنان و تحقّق سعی، نماز جمعه بر آنان واجب خواهد بود.

و این روایت هیچ دلالتی بر اینکه اصل در روز جمعه نماز ظهر باشد ندارد؛ بلکه می‌توان گفت که سیاق این روایات اشاره دارد که اصل در روز جمعه وجوب نماز جمعه می‌باشد؛ کما لا یخفیٰ.[1]

ثانیاً: همانا تو از مباحث گذشته این مطلب را دریافتی که ظهور دلالت روایات ـ بلکه صراحت آن ـ بر وجوب نماز جمعه بر همهٔ افراد و در تمام زمان‌ها می‌باشد و هیچ‌کس به ترک آن معذور نبوده مگر افراد معدودی.

---

[1] پوشیده نیست که نماز ظهر در ابتدای زمان رسالت چهار رکعت بوده و این روایت صرفاً بر تشریع نماز جمعه در روز جمعه دلالت داشته و ارتباطی با تقدّم و تأخّر در تکلیف ندارد. بنابراین خصم از این جهت مجال برای اشکال خواهد داشت. (منه عفی عن جرائمه)

حال چگونه این اصل می‌تواند با این نحوه از دلالت روایات مقابله نماید درحالی‌که اصل در جایی حاکم است که دلیل وجود نداشته باشد؟![1]

ثالثاً: یکی از ارکان استصحاب، اتّصال زمان یقین به زمان شک می‌باشد؛ فلذا اگر فاصلی بین این دو واقع شود آن‌گونه که در علم اصول بیان شده است، دیگر مجالی برای جریان استصحاب وجود نخواهد داشت و با توجّه به یقین سابق به وجوب چهار رکعت در ابتدای امر و رفع یقینیِ این وجوب در برهه‌ای از زمان به‌واسطهٔ وجوب نماز جمعه، پس دیگر سرایت دادن این حکم به عصر غیبت با

---

[1] شکّی نیست که این دلیل در این مقام، حاکم خواهد بود و هیچ امری و اصلی قادر بر مقابله با آن نبوده و باید از آن تبعیّت نمود. (منه عفی عن جرائمه)

وجود این فاصلهٔ طولانی امکان نخواهد داشت.[1]

---

[1] ۱ بلکه می‌توان گفت که این بیان مورد منع و نظر است؛ زیرا مقام از بیان ایشان ـ که عبارت است از عدم جریان استصحاب به‌واسطهٔ فاصله شدن مدّتی از زمان ـ اجنبی است.

توضیح اینکه: شکّی نیست که در جریان استصحاب دو امر باید مورد لحاظ قرار گیرد؛ اوّل: یقین سابق، و دوّم: شکّ لاحق. پس اوّلین چیزی که بر شخص استصحاب کننده لازم است شناخت مُستصحَب [یقین سابق] و کیفیّت موضوع یا حکم آن است تا بتواند هنگام شک در زوال موضوع و حکم، آن دو را استصحاب بنماید؛ و این نکته مسلّم است که احکام شرعیّه بر موضوعات خود با توجّه به تمام شرایط و قرائنِ همراه حمل می‌گردد، به‌نحوی‌که یک موضوع عام و کلّی را شکل داده و با همین عنوان عام و کلّی حمل حکم بر آن صحیح خواهد بود.

و اگر فرض شود که موضوع دارای شرایط دیگری باشد که حکم بر طبق آن شرایط تغییر پیدا می‌کند؛ پس بنابراین حکم متعلّق به این موضوع خاص باقی و مستمر خواهد بود ما دامی که این موضوع به همین عنوان تا روز قیامت بقا و استمرار داشته باشد و با تغییر موضوع به جهتی از جهات، حکم آن نیز تغییر می‌کند و هنگام زوال این تغییر، موضوع به عنوان اوّلی خود برگشته و حکم اوّلی و اصلی بر آن مترتّب خواهد شد و دیگر امکان استصحاب حکمِ عارضی و ثانی ممکن نیست.

به عنوان مثال اگر مولا گفته باشد: «أکرم زیدًا العالم و لا تُکرم الجاهر بالفسق»؛ هنگامی که زید متجاهر به فسق بوده اکرام او به این اعتبار حرام می‌باشد و امّا اگر پس از گذشت ده سال رفتارش تغییر کند و فسق و گناه را ترک نماید و از تحت عنوان متجاهر به فسق خارج شود بر ما لازم خواهد بود در هنگام شک ـ در بقای وجوب اکرام سابق یا ترک آن به‌واسطهٔ این مدّت طولانی ـ استصحاب وجوب اکرام را ـ به خاطر بقای عنوان عالم بر او، اگرچه بین حال گذشته و الآن او ده سال هم گذشته باشد ـ جاری نماییم.

فعلیٰ هذا در بحث ما نحن فیه؛ اگر خصم از طرفی ادّعای اشتراط وجوب نماز جمعه به حضور امام علیه السّلام بنماید، و از طرفی ادّعای اطلاق وجوب نماز چهار رکعتی در ابتدای بعثت را بنماید، چاره‌ای جز استصحاب وجوب نماز ظهر نیست؛ اگرچه بین وجوب [چهار رکعت] تا زمان زوال عنوان عارضی، ده سال یا بیشتر فاصله شده باشد؛ زیرا بقا و استمرار احکام به‌واسطهٔ ایجاد و تحقّق آنها در عالم خارج نبوده، بلکه بقای آنها در عالم تشریع به بقای موضوع آنها تا روز قیامت برمی‌گردد.

پس بنابراین اگرچه ممکن است احکام با تغییر شرایط و موضوع تغییر پیدا کنند، امّا احکام در ظرف انشا و ملاکات باقی بوده و به مجرّد حصول عنوان

رابعاً: در زمان شك [عصر غيبت] بر فرض جريان استصحاب وجوب نماز ظهر در مرحلهٔ مجعول، اين استصحاب با استصحاب عدم جعل در تعارض قرار می‌گيرد و هر دو ساقط می‌شوند، فلذا استصحاب حكم وجودی در شبهات حكميّه اصلاًجاری نمی‌شود؛ كما تحقّق فی محلّه.[1]

دليل دوّم: اجماع

دليل دوّم: اجماع:

اجماع علما بر مشروطيّت نماز جمعه به حضور امام عليه السّلام و تمكّن ايشان بر اقامه و برپايی آن يا به وجود منصوب از جانب ايشان.[2]

پاسخ: اشكال در اين دليل همان مطالبی است

اصلی آن در عالم خارج، فعليّت پيدا می‌كنند. و در اين بحث با وجود شک در بقای حكم عارضی [نماز جمعه] و قطع به زوال آن امكان استصحاب آن عنوان وجود ندارد؛ زيرا عنوان اصلی [نماز چهار ركعتی] به حال و عنوان خود در وِعای تشريع باقی بوده و خواهد بود. پس بنابراين حكم در ما نحن فيه بدون هيچ شک و شبهه‌ای استصحاب وجوب چهار ركعت است. (منه عفی عن جرائمه)

[1] عدم جريان استصحاب درصورتی است كه شک در حكم وجودی باشد امّا اگر حكم، سابق و متقدّم بر عنوان عارض شده باشد بدون هيچ شبهه‌ای استصحاب جاری می‌گردد. (منه عفی عن جرائمه)

[2] مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ جواهر الكلام فی شرح شرايع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۲ ـ ۱۵۶.

که در گذشته بیان شد و نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

دلیل سوّم: سیرهٔ مستمرّه

دلیل سوّم: سیرهٔ مستمرّه:

سیره و روش مستمرّه از زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و خلفای بعد از ایشان بر نصب امام جمعه بوده؛ همان‌گونه که قُضات را برای قضاوت بین مردم منصوب می‌نمودند. و بدیهی است که فعل رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حجّت بوده فلذا منصوب نمودن امام جمعه برای اقامهٔ نماز جمعه دلیل بر شرطیّت آن می‌باشد و الاّ وجهی و خصوصیّتی برای نصب از طرف ایشان وجود نداشت.

و مؤیّد این مطلب احتجاجی است که از مرحوم محقّق ـ بر وجوب نصب ـ به‌واسطهٔ فعل پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که:

همانا پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم برای اقامهٔ نماز جمعه و قضاوت، خود فردی را معیّن و منصوب می‌نمود و هم‌چنین خلفای بعد از ایشان نیز بر همین روش عمل می‌نمودند. پس همان‌گونه که صحیح نمی‌باشد انسان خودش را بدون اذن امام علیه السّلام به عنوان قاضی برگزیند، صحیح نخواهد بود که خود را امام جمعه قرار دهد.

به دنبال این احتجاج مرحوم محقّق فرموده است:

این بیان قیاس نبوده بلکه استدلال به عمل بر سیره در طیّ أعصار بوده است؛ پس مخالفت با آن موجب از بین رفتن اجماع می‌باشد.[1] انتهیٰ.

باید به این نکته توجّه شود که اگرچه عمل خلفای جور بعد از آن حضرت برای ما حجّت نیست؛ ولیکن آنان ادّعای خلافت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را داشته و مدّعی پیروی از سیره و سنّت آن حضرت در رفتار و روش خود بوده‌اند و در هر کجا از مسیر و ممشای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم انحراف پیدا نموده و در امر دین بدعت گذاشته‌اند در تاریخ ثبت و ضبط شده است و سرزنش و تشنیع

---

[1] المعتبر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۲۷۹.

شیعیان بر عامّه به جهت انحراف آنان از سیرهٔ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد.

و روشن است که احدی از علمای شیعه نصب امام جمعه توسّط خلفا را از بدعت‌های آنان به شمار نیاورده‌اند، و این دلیل خواهد بود بر این که نصب امام جمعه توسّط زمامدار و حاکم امّت لازم و حتمی بوده و نماز جمعه بدون انتصاب صحیح نمی‌باشد.

به این بیان در کتاب جواهر الکلام اشاره شده است، آنجا که می‌گوید:

از جمله ادلّهٔ ما سیرهٔ مستمرّه می‌باشد که بزرگان و اساطین مذهب به آن اشاره نموده‌اند... .

تا آنجا که می‌گوید:

و شاهد بر آن، روش و سیره‌ای است که اکنون مخالفین به آن عمل می‌کنند

که احدی از بزرگان شیعه آن را از بدعت‌ها و اختراعات عامّه به حساب نیاورده است درحالی‌که علمای ما بدعت‌های آنان را در اصول و فروع جمع آوری نموده و از هیچ امری فرو گذار ننموده و همهٔ بدعت‌ها حتّی بدعت اذان دوّم توسّط عثمان در روز جمعه را ذکر نموده‌اند. بنابراین اگر در آن زمان افرادی که در فاصلهٔ یک فرسخی از محلّ اقامهٔ نماز جمعه بوده‌اند، خودشان نماز جمعه را بدون حضور شخص نائب اقامه کرده بودند، این مطلب آن چنان شایع و منتشر می‌شد که برای اطفال هم معلوم و مشخّص می‌گردید تا چه رسد به علمای خبره و ماهر.[1]

سیرهٔ مستمرّه بر نصب امام جمعه اگرچه قطعی است امّا هیچ دلالتی بر مشروطیّت وجوب نماز جمعه بر آن ندارد؛ زیرا هیچ‌گاه عنوان عام بر تحقّق عنوان خاص دلالت ندارد و اقدام پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر نصب از آن جهت است که حضرتش أعرف افراد به شناخت فرد لایق و سزاوار به تصدّی امور مردم در اقامهٔ نماز جمعه و غیر آن می‌باشد؛ فلذا آن حضرت اقدام به نصب شخص لایق برای این مسئولیّت

---

[1] جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱،ص ۱۵٦.

می‌نمودند.

براساس همین علّت است که مشاهده می‌کنی آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم افرادی را برای ائمّهٔ جماعت نمازهای پنج‌گانه و افرادی برای اذان و سقایت حاجیان و سرپرستی حجّاج و کلید داری کعبه و تنظیم سپاه و سایر امور منصوب می‌نمودند، درحالی‌که تصدّی هیچ یک از این امور مشروط به وجود شخص منصوب نبوده، بلکه سبب نصب از آن جهت است که انتظام صحیح و تحقّق این امور به شکل أحسن، منوط به نظر ایشان صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده؛ خصوصاً با توجّه به اینکه اسلام یک دین مدنی و اجتماعی و حافظ نظام جامعه در جمیع امور معاد و معاش می‌باشد.

با تأمّل و دقّت فهمیده می‌شود که اقدام و تصرّف رئیس هر قومی در برخی از

امور ایشان به جهت مشروط بودن آن امر به وجود آن شخص نیست، بلکه به آن سبب است که او نسبت به صلاح و فساد و انجام این امور بر وجه أحسن، آگاه‌تر است؛ فلذا مشاهده می‌شود که اهل قبایل راجع به راه‌های کسب و تجارت و معالجهٔ بیماران و دفن اموات و دفاع در قبال دشمنان، به زعمای خویش مراجعه می‌نمودند؛ درحالی‌که هیچ شکّی وجود ندارد که در صورت فقدان زعمایشان این امور را مهمل نگذاشته و بنا بر آرا و نظرات خویش آن امور را تصدّی نموده و بر طبق آن اقدام می‌نمایند.

به عبارت دیگر: برخی از امور مفرّی از انجام و تحقّق آنها نیست، غایة الأمر اگر این امور با نظر شخص خاص ایجاد شود، أکمل و أحسن خواهد بود. فلذا با وجود این شخص، عقل حکم به وجوب رجوع به وی می‌نماید؛ چنان‌که اگر این شخص اقتدار و سلطه داشته باشد بر او واجب است که در اجرای این امور شخصاً مداخله و إعمال نظر بنماید، و امّا اگر چنین شخصی موجود نبود و یا اینکه سلب اقتدار و سلطه از او شده بود، نمی‌توان از انجام اصل

ایجاد و تحقّق آن امور رفع ید نمود.[1]

---

[1] ۱ می‌گویم: نماز جمعه دارای شرایط و خصوصیّاتی از احکام است که برای امور دیگر نیست و به‌واسطهٔ احکام اجتماعی مختصّ به خود، از فرائض دیگر متفرّد و متمایز می‌باشد، و به ملاحظهٔ این خصوصیّت باید از خصایص امام علیه السّلام یا نائب ایشان باشد.

و از جمله آثار مختص به نماز جمعه لزوم اقامه و تشکیل آن در محلّی است که دارای جمعیّتی بوده و نباید بین این نماز جمعه و نماز جمعهٔ دیگر کمتر از یک فرسخ فاصله باشد.

و اگر در فاصلهٔ یک فرسخی، نماز جمعهٔ دیگری منعقد نشود باید افراد از فاصلهٔ دو فرسخی به سوی آن حرکت نموده و در آن حضور پیدا کنند. بنابراین لازم است که در این نماز جمعه، افرادِ حاضر در مساحتی برابر با شانزده فرسخ مربّع که طول و عرض آن چهار فرسخ بوده شرکت نمایند، و اگر هر فرسخی را پنج کیلومتر و نیم محاسبه نماییم مساحت کل برابر با چهار صد و هشتاد و چهار کیلومتر مربع خواهد شد.

پس نماز جمعه‌ای با این شکوه و عظمت که هیچ‌کس ـ چه عالم و جاهل و چه غنی و فقیر و چه فقیه و عامّی و چه رئیس و مرئوس ـ جایز نیست از حضور در آن تخلف بنماید، امکان ندارد توسّط یک مرد مؤمن عادل عامّی که واجد صفات امام جماعت باشد تشکیل و اقامه گردد، و معقول نیست که واجب باشد فقها و علما و اهل خبره در دین و سیاست به چنین فردی اقتدا نمایند؛ بلکه حتماً باید چنین نماز جمعه‌ای توسّط حاکم مُطاعی ـ که مقبول اهل آن شهر بوده و همگان از اوامر و نواهی او اطاعت می‌کنند ـ اقامه شود، و این حاکم باید مُطاع و مبسوط الید باشد تا امکان داشته باشد مصالح امور و حوادثی که بر مردم می‌گذرد را به ایشان متذکّر شده و آنان را به اطاعت خداوند ترغیب و از معصیت او ترسانده و آنان را موعظه نماید.

و بالجمله این خصوصیّات، نماز جمعه را از سایر احکام متفرد و جدا نموده و آن را یقیناً مختصّ به حاکم عادل می‌نماید؛ پس بر مسلمین واجب است که در این نماز جمعه حضور پیدا کنند.

باید توجّه داشت که این نماز جمعه با اقامهٔ شخصی دیگر غیر از حاکم مطاع صحیح نبوده و درصورت عدم تمکّن حاکم ـ نسبت به اجرای حدود و احکام و اقامهٔ نماز جمعه بر وجه صحیح ـ تکلیف مردم نسبت به این عبادت ساقط نشده و به جهت ترک نماز جمعهٔ واجب، عاصی و گنهکار بوده. فلذا بر ایشان واجب است برای ایجاد و تشکیل حکومت شرعی و عادله و متمکّن ساختن حاکم شرعی بر اقامهٔ نماز جمعه و القاءِ خطبه بر وجه صحیح آن قیام نمایند تا اینکه آسیای حکومت بر محور حقیقی خود بچرخد. (منه عفی عنه)* ۱۹/ج ۱/ ۱۳۹۹.

اگر گفته شود: این بیان هنگامی صحیح و مسلّم است که بدانیم تحقّق این امور لازم می‌باشد، امّا اگر شک نموده و احتمال دهیم که ایجاد آن مشروط به نظر شخصی خاصّی باشد؛ پس درصورت فقدان این شخص از کجا حکم قطعی به لزوم ایجاد و ایقاع آن می‌نماییم؟

روشن است تمام حوادث و مسائل پیش آمده‌ای که عموم مردم مجاز به تصرّف در آن نبوده و راهی به آن برای مردم قرار داده نشده از این قبیل می‌باشد؛ زیرا به‌طور مثال همان‌گونه که مشاهده می‌شود اگر یک دکتر دارو ساز ـ که از ترکیب مواد، دارویی را می‌سازد ـ از دنیا برود، اگر شاگردانش شک داشته باشند که نظر شخص طبیب مؤثّر در صحّت ترکیب دارو می‌باشد، مجاز نیستند داروها را طبق نظر خود ترکیب نموده و روانهٔ بازار نمایند، و امور اختراعی نیز از همین قبیل

---

* این اوصاف و خصوصیّات برای نماز جمعه، همگی صحیح و در روایات مضبوط هستند؛ امّا همان‌طور که قبلاً بیان کردیم چنین نماز جمعه‌ای اختصاص به شهرها و بلاد بزرگ دارد ولی در مورد قریه‌ها و سایر اجتماعات ولو اینکه در قریه‌ای هم نباشند، احتیاجی به این شروط و اوصاف نیست. به‌طور مثال اگر هفت نفر با هم به بلاد کفر و شرک سفر نمایند و یکی از آنان قابلیّت امامت و اقامهٔ نماز جمعه را داشته باشد، اقامهٔ نماز جمعه بر آنان واجب خواهد بود. (منه عفی عن جرائمه)

می‌باشند؛ فلذا ممکن است مصلحتی که قائم به نماز جمعه بوده قائم به حضور شخص معصوم یا فرد منصوب از قِبل او باشد.

این مطلب در مقام ثبوت است، امّا از جهت مقام اثبات می‌گوییم: عمل و کار شخص رئیس ـ از حیث ریاست که در تعیین وظایف مرئوسین انجام می‌دهد ـ ظاهر در این خواهد بود که این وظیفه‌ای که بر عهدهٔ اوست به وجود و نظر او قائم می‌باشد؛ فلذا اگر اخبار مستفیضه‌ای مبنی بر جواز امامت نمازهای پنج‌گانه توسّط هر فرد عادل جامع الشّرایطی وارد نشده بود، در آنجا نیز ما قائل به اشتراط وجود منصوب می‌شدیم. این حکم در اذان و امور دیگر نیز به همین نحو می‌باشد.

در جواب خواهیم گفت:

این بیان، کلام متینی است و اگر نبود روایات صریح و صحیح و قطعی بر وجوب نماز جمعه در هر زمانی آن‌هم به نحو اطلاق و عموم، ما حکم به وجوب آن نمی‌نمودیم. لکن ما مدّعی هستیم که کتاب و سنّت متواتره بر وجوب اطلاقی نماز جمعه دلالت دارد و همین کافی است که شرطیّت توهّم شده از سیرهٔ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر نصب را رد و منع

نماید؛ همان‌گونه که در سایر جماعات امر به همین نحو است.[1]

پاسخ به اشکال صاحب جواهر

پاسخ به اشکال صاحب جواهر:

امّا آنچه که در کتاب جواهر الکلام آمده است ـ که عدم تشنیع شیعه بر عامّه دلیل بر آن است که نصب از مخترعات و بدعت‌های آنان نبوده است ـ از غرایب است. توضیح اینکه:

اوّلاً: ما مدّعی عدم نصب در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نبوده

---

[1] این نحوه بیان از ایشان ـ قدّس سرّه ـ عجیب است؛ زیرا که ایشان خود تصریح به اطلاق روایات در عدم اشتراطِ نصب می‌نمایند و حال آنکه همین اطلاق بنفسه، خود دلیل بر عدم اشتراط صحّت نماز جمعه به وجود امام علیه السّلام می‌باشد؛ پس چگونه ممکن است بین این دو مطلب جدایی انداخت درحالی‌که هر دو عیناً یک دلیل دارند؟! (منه عفی عن جرائمه)

بلکه می‌گوییم: اخبار و روایات بر عدم شرطیّت نصب دلالت می‌نمایند.

ثانیاً: سرزنش و تشنیع شیعه بر عامّه در صورتی صحیح است که خود این مسئله بین شیعیان اختلافی نباشد امّا در صورت اختلاف، چگونه می‌توانند عامّه را مورد سرزنش قرار داده درحالی‌که جماعتی بلکه اکثریّت آنان قائل به شرطیّت بوده و به تعبیر دیگر؛ اگر تشنیع از جانب قائلین به اشتراط باشد، غیر معقول بوده و در حقیقت تشنیع خودشان خواهد بود و اگر از طرف قائلین به عدم اشتراط باشد، تشنیع اصحاب و برادران ایمانی و هم‌مذهب خود خواهد بود.

دلیل چهارم: روایات

دلیل چهارم: روایات

این روایات بر چند گروه می‌باشند:

گروه اوّل: اشتراط وجوب نماز جمعه به حدّ اکثر دو فرسخ فاصله.

اخباری که دلالت دارند نماز جمعه بر کسانی واجب بوده که فاصلهٔ آنان از محلّ برگزاری آن کمتر از دو فرسخ باشد و از کسانی که بیش از دو فرسخ با آن فاصله دارند ساقط می‌باشد.

یکی از آن روایات صحیحهٔ محمّد بن مسلم

است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام دربارهٔ نماز جمعه سؤال می‌کند که حضرت در پاسخ فرمودند:

تَجِب علی مَن کان منها علی رأسِ فرسخَینِ؛ فإن زاد علیٰ ذلک فلیس علیه شیءٌ.[1]

«نماز جمعه بر کسی که تا دو فرسخ از محلّ اقامهٔ آن فاصله دارد واجب است؛ پس اگر فاصله بیشتر باشد چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

یکی دیگر از روایات خبر فضل بن شاذان از حضرت امام رضا علیه السّلام است که فرمودند:

إنّما وجَبتِ الجُمُعةُ علی من یکون علیٰ فرسخین لا أکثر.[2]

«نماز جمعه فقط بر افرادی واجب است که از محلّ اقامهٔ آن حدّ اکثر دو فرسخ فاصله داشته باشند نه بیشتر.»

یکی دیگر از روایات صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام است که حضرت فرمودند:

الجُمُعةُ واجبةٌ علی مَن إن صلّی الغَداةَ فی أهلِه أدرَک الجُمُعةَ ـ الحدیث.[3]

«نماز جمعه بر کسی واجب است که اگر نماز صبح را در میان اهلش بجا آورد بتواند خود را به آن برساند و آن را ادراک نماید... .»

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۰.
[2] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۸.
[3] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸.

کیفیّت استدلال به این روایات

به دو وجه می‌توان استدلال بر این روایات را بیان نمود:

وجه اوّل و اشکال آن

وجه اوّل: این اخبار بر وجوب نماز جمعه بر کسانی که فاصلهٔ آنان تا محلّ برگزاری نماز جمعه کمتر از دو فرسخ باشد تصریح دارد. پس اگر اقامهٔ آن بدون اذن از طرف امام علیه السّلام جایز باشد، دیگر بر کسانی که در فاصلهٔ دو فرسخی هستند سعی و حرکت به سوی آن متعیّن نخواهد بود؛ بلکه کسانی که سه میل [یک فرسخ] از آن فاصله دارند می‌توانند بدون سعی و تحمّل مشقّت شدیدهٔ آن، نماز جمعه را با جماعتی از اهل خویش در همان مکان و محلّ سکونت خود اقامه نماید درحالی‌که این مطلب با صریح این روایات مخالف است.

اشکال بر وجه اوّل: اگرچه مقتضای اطلاق روایات گروه اوّل وجوب سعی بر کسانی است که ما دون فرسخین هستند، امّا مقتضای جمع ـ بین این گروه و بین گروه دیگری که دلالت بر جواز انعقاد نماز جمعه در یک فرسخی دارند ـ این است که روایات گروه اوّل را بر صورتی حمل کنیم که نماز جمعهٔ دیگری در این فاصله برقرار نشده باشد.

وجه دوّم و اشکال آن

وجه دوّم: همانا این روایات صراحت دارند که نماز جمعه از کسانی که دو فرسخ با آن فاصله دارند ساقط است؛ بنابراین اگر وجوب نماز جمعه مشروط به

امام خاص و منصوب نباشد، هرآینه اجتماع و اقامهٔ نماز جمعه در محلّ سکونت بر افرادی که از محلّ اقامهٔ آن دور هستند واجب خواهد بود و صحیح نیست که این اخبار را بر این مطلب حمل کنیم که نماز جمعه به دلیل عدم وجود حدّ اقل افرادی که نماز با آنان اقامه می‌گردد (مثلاً پنج نفر) ساقط می‌شود؛ چراکه این فرض بعید بوده و تنزیل اطلاق اخبار بر آن صحیح نمی‌باشد.

اشکال بر وجه دوّم: مراد از «بعد الفرسخین» فاصله‌ای نیست که شخص نسبت به نماز جمعه‌ای که بالفعل منعقد شده داشته باشد؛ چراکه واضح است که بعد از تشکیل این نماز جمعه دیگر مجالی برای سعی به سوی آن وجود نخواهد داشت؛ بلکه مراد از آن یا فاصله نسبت به مکانی است که ممکن است نماز جمعه در آن منعقد گردد و یا فاصله نسبت به مکانی است که اگر بنا شود نماز جمعه‌ای منعقد گردد در آن مکان خواهد بود.

و بنا بر هر دو تقدیر این روایات بر سقوط نماز جمعه نسبت به کسی که تا محلّ انعقاد بالفعل آن دو فرسخ فاصله دارند دلالت نمی‌کنند؛ زیرا که بنا بر تقدیر اوّل اگر نماز جمعه در

نقطه‌ای منعقد شده باشد، امکان نماز جمعهٔ دیگری در فاصلهٔ سه میلی [یک فرسخی] یا بیشتر از آن وجود دارد؛ پس باید فاصله نسبت به مکانی که امکان انعقاد نماز در آن وجود دارد ملاحظه گردد.

بر این اساس می‌گوییم: هنگامی که نماز جمعه در مکانی از شهر منعقد شد؛ به طور مثال کسانی که فاصلهٔ آنان تا این نماز جمعه دو فرسخ باشد اگر شرایط نماز جمعه از عدد و حضور خطیب برای آنان فراهم باشد، پس انعقاد نماز جمعه در این محل نیز ممکن خواهد بود، پس دیگر فاصله و دوری آنان تا نماز جمعه‌ای که انعقاد آن ممکن است بر آنان صدق نخواهد کرد.

بله! اگر شرایط نماز جمعه برای آنان حاصل نبود فاصله برای آنان صادق خواهد بود.

و به عبارت دیگر: روایات دلالت بر سقوط نماز جمعه نسبت به کسی دارد

که از طبیعت آن ـ که قابل انعقاد در هر موضعی هست ـ دور باشد، نه اینکه از یک نماز جمعهٔ خاص فاصله داشته باشد.

الاّ اینکه بر این تقریب اشکالی وارد می‌شود که مثلاً قبل از تشکیل نماز جمعه در مسجد جامع شهر که برای اقامهٔ آن مهیّا شده است، امکان انعقاد آن در هر نقطه‌ای از شهر وجود خواهد داشت؛ زیرا وصف «امکان» تا قبل از انعقاد تحقّق داشته و به مجرّد انعقاد، امکان معنایی نخواهد داشت؛ فلذا اگر تصمیم بر انعقاد نماز جمعه در محلّی وجود داشت امکان انعقاد آن در محلّی دیگر محفوظ است.

بنابراین اگر فرض کنیم وسعت شهری مثلاً دو فرسخ مربّع[1] بوده و قرار بر برگزاری نماز جمعه در وسط شهر باشد، لازمهٔ چنین فرضی وجوب آن بر فرض انعقاد بر کسی است که از آن سه فرسخ فاصله داشته باشد؛ زیرا فرض بر این است که اقامهٔ نماز جمعه در طرف دیگر شهر تا یک فرسخی ممکن است؛ پس هر کسی که بر او صدق کند که فاصلهٔ او ـ از نماز جمعه‌ای که امکان انعقاد آن در این مکان فرض شده ـ دو

[1] بلکه چهار فرسخ. (منه عفی عنه)

فرسخ است، بر او صدق می‌کند که از نماز جمعهٔ منعقده در وسط شهر سه فرسخ فاصله دارد؛ درحالی‌که ضروری و بدیهی است که سعی فقط بر کسی واجب است که کمتر از دو فرسخ فاصله داشته باشد نه سه فرسخ.

پس فرض دوّم اولیٰ و اظهر است و آن سقوط نماز جمعه از کسی است که از مکانی که اگر بنا بر برگزاری نماز جمعه باشد قطعاً در آن مکان منعقد می‌گردد دور باشد.

بنابراین کسی که از محلّ مقرّر شده برای اقامهٔ نماز جمعه دو فرسخ فاصله داشته باشد اگر شرایط اقامهٔ نماز جمعه در همان محلّ سکونتش وجود داشته باشد و بنا را بر اقامهٔ نماز در آنجا بگذارد، محلّ اقامهٔ نماز جمعهٔ او همان محسوب می‌گردد و دو فرسخ فاصله داشتن با محلّ اقامهٔ نماز جمعهٔ دیگر در مورد او صدق

نمی‌کند؛ لذا این عنوان منحصراً در مورد کسی صادق است که شرایط اقامهٔ نماز جمعه که یکی از آن شرایط «تعداد» است را نداشته باشد.

ولیکن بر این تقریب نیز اشکال وارد خواهد شد که اگر مردم شهر تصمیم بر اقامهٔ نماز جمعه در خارج شهر در فاصلهٔ دو فرسخی را داشته یا افرادی که در فاصلهٔ دو فرسخی از شهر بوده قصد سعی به سوی نماز جمعه و اقامهٔ آن همراه با نمازگزاران در شهر را داشته باشند، لازمهٔ این بیان این است که نماز بر آنان واجب نباشد؛ زیرا فرض بر این است که نماز جمعه بر افرادی واجب است که فاصلهٔ آنان نسبت به مکانی که اگر قصد بر برگزاری نماز جمعه باشد در همین مکان منعقد می‌گردد کمتر از دو فرسخ باشد، درحالی‌که فرض را بر آن قرار دادیم که این افراد از فاصلهٔ دو فرسخی برای اقامهٔ نماز جمعه می‌آیند.

ممکن است این اشکال را این‌گونه پاسخ داد: اگر مردم شهر چنین قصدی را داشته باشند آنان که در شهر مانده‌اند واجب است که نماز جمعهٔ دیگری را در فاصلهٔ دو فرسخی ـ از نماز جمعه‌ای که در خارج شهر منعقد می‌گردد ـ اقامه نمایند.

امّا اگر گفته شود: مراد از «بعد الفرسخین» فاصله از مکانی است که قصد انعقاد نماز جمعه در آن بالفعل باشد؛ تا اینکه روایات با اطلاق خود بر سقوط نماز جمعه نسبت به افرادی که از این فاصله دور هستند دلالت نماید، چه اینکه عدد ایشان کامل بوده و خطیب هم حاضر باشد یا خیر.

خواهیم گفت: در این‌صورت بین این دسته از روایات و بین روایاتی که دلالت دارند نماز جمعه مطلقاً درصورت اجتماع هفت نفر واجب است ـ چه این افراد داخل در دو فرسخ یا خارج از آن باشند ـ تعارض ایجاد می‌شود؛ فلذا هر دو دسته از روایات نسبت به مورد معارضه ساقط شده[1] و به عموم روایاتی که دلالت بر وجوب

---

[1] زیرا که نسبت بین روایاتی که دلالت بر وجوب خصوص انعقاد نماز جمعه بر افرادی که در فاصلهٔ کمتر از دو فرسخ بوده و بین روایاتی که دلالت بر وجوب آن هنگام کامل شدن عدد ـ هفت یا پنج نفر ـ دارد عموم و خصوص من وجه بوده؛ فلذا این روایات در مورد معارضه ـ که جایی است که فاصله بیش از دو فرسخ باشد یا تعداد کامل نباشد ـ با هم تعارض می‌کنند؛ فتأمّل![*] (منه عفی عنه)

* وجه تأمّل این است که به جهت امکان جمع عرفی ـ که عبارت است از تقدیم نصّ یکی بر ظاهر دیگری ـ تعارضی بین آنها واقع نمی‌شود؛ زیرا در دستهٔ اوّل از روایات سقوط نماز جمعه از افرادی که بیش از دو فرسخ نسبت با آنها فاصله دارند نص است و وجوب نماز جمعه بر این افراد به جهت اطلاقی که در دستهٔ دوّم از روایات وجود دارد ظاهر است.

و همین‌طور در دستهٔ دوّم سقوط نماز جمعه از افرادی که تعدادشان کافی نباشد نص است و وجوب نماز جمعه بر آنان به جهت اطلاق موجود در دستهٔ اوّل از روایات ظاهر می‌باشد؛ پس در نتیجه باید به نصّ هر دو ـ یعنی تعداد و دو فرسخ ـ تمسّک نموده و از ظاهر هر دو ـ یعنی عدم لحاظ تعداد

بر هر مسلمانی دارد و مقیّد به قید دو فرسخ نیست باید رجوع شود؛ مانند صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که پیش از این ذکر شد که فرمودند:

صلاةُ الجُمُعةِ فریضةٌ و الاجتماعُ إلیها فریضةٌ مع الإمامِ ـ الحدیث.[1]

خلاصه اینکه: اگر معارضه و رجوع به عدم فرق واقع نمی‌شد استدلال به این روایات برای لزوم نصب امام جمعه از طرف امام علیه السّلام وجه خفی و ضعیفی داشت.

و دو فرسخ ـ رفع ید نمود. پس با این جمع عرفی و تحکیم هر دو نص، بدون شک عمومات مطلقه تخصیص خواهندخورد؛ کما اینکه مطلب در مورد تمام عمومات اطلاقیّه و ادلّهٔ خاصّهٔ مقیّده به همین نحو می‌باشد. (منه عفی عن جرائمه)

[1] این محذورات و ملاحظات بنا بر فرض وجوب اقامهٔ نماز جمعه توسّط امام عادلی که فقیه و حاکم می‌باشد است؛ امّا بنا بر آنچه ما بیان نموده و استظهار نمودیم که وجوب اقامهٔ نماز جمعه مشروط به این شرط نبوده، اصلاً هیچ‌گونه محذوری پیش نمی‌آید؛ زیرا شخصی که از مکان‌های آماده و مهیّا شده برای اقامهٔ نماز جمعه، دور باشد، شرکت در خصوص این نماز جمعه از او ساقط می‌گردد؛ اما تکلیف نماز جمعه به‌طور مطلق از او ساقط نمی‌گردد بلکه درصورت اجتماع افراد بر او واجب است که نماز جمعه را در قریه و محل سکونت خود اقامه نماید و اصلاً هیچ‌گونه معارضه‌ای بین روایات ـ همان‌طور که توضیح دادیم ـ وجود نخواهد داشت و نیازی به بیان بیشتر نیست. (منه عفی عن جرائمه)

ولیکن فقیه باید تمام روایات مربوط به مسئله را مورد توجّه قرار داده و به نتیجهٔ حاصله از مجموع آنها اخذ نماید، نه اینکه به یکی از روایات تمسّک نموده و با آن بر مراد خود استدلال کرده و باقی را رها نماید.

بله! براساس این تقریب، نتیجهٔ این روایات وجوب سعی برای نماز جمعه‌ای بوده که قرار بر برگزاری و انعقاد آن است؛ امّا نسبت به وجوب اصل انعقاد نماز جمعه دلالتی ندارد.

و به عبارت دیگر: آنچه که از این روایات استفاده می‌شود وجوب اجتماع بر نماز جمعه بعد از انعقاد آن است، امّا بر وجوب انعقاد و تشکیل نماز جمعه دلالتی ندارد؛ پس مناسب نیست این دسته از روایات را از جمله روایات مطلقه نسبت به اصل عقد و اجتماع نماز جمعه قرار داد.

و هم‌چنین است روایات مطلقه‌ای که در آنها فردی که در فاصلهٔ دو فرسخی باشد استثنا شده است؛ چراکه مفادّ این روایات با آن روایات متّحد بوده و آنها نیز با روایاتی که متکفّل بیان حکم افرادی که از دو فرسخ دورتر هستند در سیاقی واحد می‌باشند.

امّا روایاتی که در آن پنج گروه از وجوب شرکت در نماز جمعه استثنا شده‌اند ـ از آنجایی

که در آنها فردی که در فاصلهٔ دو فرسخی باشد مستثنیٰ نشده ـ نسبت به انعقاد و اجتماع برای نماز جمعه مطلق می‌باشند؛ کما لا یخفیٰ.

از آنچه ذکر کردیم دانسته شد که توهّم استدلال به این روایات ـ برای فتویٰ دادن به عدم وجوب تعیینی در زمان غیبت که بین حرمت و استحباب مشترک است ـ ممکن است؛ همان‌گونه که جواب این استدلال نیز دانسته شد.

و به این مطلب نیز اشاره شد که هر یک از قائلین به حرمت و استحباب به روایاتی استدلال می‌کنند که مدّعی هستند این روایات ظهور در مذهب آنان دارد.

فصل دوّم: ادلّهٔ اختصاصی قائلین به حرمت

قائلین به حرمت به چند طایفه از روایات استدلال نموده‌اند:

طایفهٔ اوّل: روایاتی که بر عدم انعقاد یا عدم وجوب نماز جمعه در صورت عدم وجود خطیب دلالت دارند

طایفهٔ اوّل: روایاتی که بر عدم انعقاد یا عدم وجوب نماز جمعه مگر در صورت حضور و وجود خطیب دلالت دارد، از جمله روایات:

صحیحهٔ محمّد بن مسلم از حضرت امام باقر علیه السّلام یا حضرت امام صادق علیه السّلام که فرمودند:

سألتُه عن أُناسٍ فی قریةٍ، هل یُصلّون الجُمُعةَ جماعةً؟ قال: «نعم یُصلّون أربعاً إذا لم یکن مَن یخطُب.»[1]

در صحیحهٔ فضل بن عبدالملک نقل است:

سمِعت أباعبدالله علیه السّلام یقول: «إذا کان قومٌ فی قریةٍ صلّوا الجُمُعةَ أربعَ رکعاتٍ؛ فإن کان لهم من یخطُب بهم، جمَعوا إذا کانوا خمسةَ نفرٍ. و إنّما جُعلت رکعتین لمکان الخطبتین.»[2]

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸. ترجمه:
«آیا افرادی که در روستا سکونت دارند آیا می‌توانند نماز ظهر را به جماعت در وقت نماز جمعه اقامه کنند؟ حضرت فرمودند: بله! اگر کسی نباشد که خطبه را بخواند، نماز ظهر را اقامه کنند.»

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸، با قدری اختلاف؛ الوافی، ج ۸، ص ۱۲۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۷. ترجمه:
«از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: "وقتی که قومی در قریه‌ای سکونت دارند باید نماز ظهر جمعه را چهار رکعت بخوانند؛ امّا اگر در میان ایشان کسی باشد که بتواند خطبه بخواند ـ درصورتی‌که پنج نفر باشند ـ افراد برای نماز جمعه جمع شوند. و نماز جمعه به جهت وجود دو خطبه در آن (که دو رکعت محسوب می‌شوند)، دو رکعت قرار داده شده است."»

در روایت دیگری حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب سؤال سماعه از نماز روز جمعه فرمودند:

أمّا مع الإمامِ فرکعتان، و أمّا من یُصلّی وحدَه فهی أربعُ رکعاتٍ بمنزلةِ الظّهر.[1]

کیفیّت دلالت این روایات از منظر قائلین به حرمت نماز جمعه و پاسخ آن

دلالت این روایات به این نحو است که درصورت حضور امامی که خطبه را بخواند، نماز جمعه واجب بوده و درصورت عدم حضور او نماز باید چهار رکعت خوانده شود؛ گرچه به‌صورت جماعت اقامه گردد، با این ادّعا که ظاهر از «مَن یخطُب» در این روایات همانا امام یا شخص منصوب از جانب او می‌باشد نه هر کسی که صرفاً متمکّن و قادر بر بیان خطبه باشد؛ زیرا معمولاً هر کسی که قادر بر إتیان نماز است متمکّن از اتیان حدّ اقل لازم و مجزی از دو خطبه نیز خواهد بود؛ فلذا اگر نماز جمعه وجوب عینی داشته باشد معرفت و آشنایی با کیفیّت بیان خطبه و هم‌چنین اقامهٔ نماز جمعه بر همهٔ افراد واجب کفایی خواهد بود.

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ٤٢١؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹، با قدری اختلاف؛ وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱۰. ترجمه:
«اگر نماز جمعه با امام باشد دو رکعت است؛ و اگر به تنهایی (و بدون امام) خوانده شود چهار رکعت بوده و به منزلهٔ نماز ظهر است.»

در این‌صورت تعلیق وجوب نماز جمعه به وجود خطیب دیگر صحیح نخواهد بود؛ چراکه به منزلهٔ این است که گفته شود: اقامهٔ نماز میّت هنگامی واجب است که در میان نمازگزاران کسی باشد که بر میّت نماز بخواند.

هیچ‌گونه دلیل و قرینه‌ای بر اینکه مراد از «مَن یخطُب» امام یا فرد منصوب از قِبل ایشان باشد وجود ندارد؛ بلکه ظاهر و مراد از این عبارت آن کسی است که اقتدار بر تکلّم و ایراد خطبه و موعظه و نصحیت را داشته باشد، و به بیان دیگر مراد از این عبارت هر سخنران و ناطق و خطیب متبحّری است که مطّلع بر وقایع و حوادث روز، و خبیر و آگاه به امور و جریانات اتّفاق افتاده‌ای که سزاوار است

عموم مردم را از آن آگاه نماید می‌باشد؛ تا اینکه مردم با اطّلاع و اشراف بر این حوادث و جریانات، بتوانند مصالحی که منافعش به آنها باز می‌گردد را جلب نموده و آنچه که موجب ضرر و خسران آنان است را دفع نمایند.

و علاوه بر آن باید متّصف به صفات امام جماعت بوده؛ مانند اینکه عادل و مورد پذیرش مردم باشد، نه هر کسی که توان بیان کمترین مقدار کافی و مجزی از دو خطبه را دارد.

و باید دانست این‌گونه اشخاص با این خصوصیّات در میان فقها و یا غیر ایشان از علما و صلحا و اتقیا در هر زمان موجود می‌باشند، و از طرف دیگر معلوم است که ما مدّعی وجوب تعیینی اطلاقی نماز جمعه حتّی نسبت به وجود خطیب نبوده تا اینکه گفته شود: تمکّن از خطبه، واجب کفایی و از جملهٔ مقدّمات واجب است؛ بلکه ما مدّعی هستیم به‌واسطهٔ ضرورت تقییدِ وجوب در اخبار به «تعداد» و «مَن یخطُب»، وجود خطیب از مقدّمات وجوبیّه است؛ ولیکن خطیب منحصر در امام علیه السّلام یا شخص منصوب از جانب ایشان نبوده، اگرچه این عنوان در زمان حضور بر آنان

منطبق بوده و از باب اولویّت، امامت نماز جمعه تنها در آنان متعیّن می‌باشد.

و از طرف دیگر باید توجّه داشت که مراد از خطیب کسی نیست که قادر بر بیان حدّ اقلِ مجزی از دو خطبه باشد؛ زیرا موجب لغویّت این تقیید خواهد شد.

چه بسا گفته شده است: درصورت شک در ظهور «من یخطُب» ـ که آیا شخص منصوب برای اقامهٔ نماز جمعه است یا هر کسی که قادر بر خطابه باشد؟ ـ قدر متیقّن همانا شخص منصوب خواهد بود؛ زیرا که در اصلِ وجوب نماز جمعه درصورت امامت غیر منصوب شک داریم.

ولیکن این مطلب توهّم فاسدی بیش نیست؛ زیرا دلالت بدیهی اطلاقات بر وجوب نماز جمعه برای هر فردی است، و درصورت وجود تقیید ناچاریم فقط به

مقداری که دلیل مُقیِّد وافی بر آن است آن را مُقیَّد نماییم؛ فلذا اگر دلیل مُقیِّد، مجمل و دائر مدار بین اقل و اکثر باشد، قدر متیقّن از تقیید همان مقدار اقل است. در این‌صورت با توجّه به این مطالب می‌گوییم:

به دلیل اینکه اطلاقات وارده دلالت بر وجوب نماز جمعه برای هر فردی می‌نماید و دلیل «مَن یخطُب» دلالت می‌کند بر سقوط نماز جمعه از جماعتی که در میان آنها کسی قادر بر ایراد خطبه نباشد؛ بنابراین قدر متیقّن از این تقیید تنها صورتی است که در میان آن جماعت شخصی که قادر بر ایراد خطبه باشد وجود نداشته باشد. امّا با فرض وجود خطیب درصورت عدم حضور منصوب، بدون شک اطلاقات وجوب نماز جمعه جاری و اقامهٔ نماز جمعه واجب خواهد بود.

طایفهٔ دوّم: روایاتی که دلالت می‌کنند که نماز جمعه فقط با حضور امام علیه السّلام منعقد می‌گردد

طایفهٔ دوّم: روایاتی که دلالت می‌کنند که نماز جمعه فقط با حضور امام علیه السّلام منعقد می‌شود:

۱. روایتی که از فضل بن شاذان از حضرت امام رضا علیه السّلام در کتاب عیون و علل روایت شده است:

فإن قال قائلٌ: فلِمَ صارت صلاةُ الجُمُعةِ إذا كانت مع الإمامِ ركعتينِ، و إذا كانت بغير إمام ركعتينِ و ركعتينِ؟ قيل: لِعِللٍ شتّىٰ؛

منها: أنّ الناسَ يتخَطَّونَ إلى الجُمُعةِ من بُعد؛ فأحَبّ اللهُ عزّ و جلّ أن يُخفِّفَ عنهم لموضعِ التّعبِ الّذى صاروا إليه.

و منها: أنّ الإمامَ يَحبِسهم للخطبة و هم منتظِرون للصلاةِ، و مَن انتَظَر الصّلاةَ فهو فى الصلاةِ فى حكمِ التّمامِ.

و منها: أنّ الصّلاةَ مع الامامِ أتمُّ و أكمل؛ لعلمِه و فقهِه و عدلِه و فضلِه.

و منها: أنّ الجُمُعةَ عيدٌ و صلاةُ العيدِ ركعتانِ، و لم تُقصَّر لمكانِ الخطبتين.

فإن قال: فلِمَ جُعِل [جُعِلت] الخطبةُ؟ قيل: لأنّ الجُمُعةَ مشهدٌ عامٌّ، فأراد أن يكونَ للأميرِ (و فى العلل: للإمامِ كما عن العيونِ) سببٌ إلى مَوعِظتِهم و ترغيبِهم فى الطّاعةِ و ترهيبِهم من المعصيةِ و توقيفِهم على ما أراد من مصلحةِ دينِهم و دنياهم و يُخبرهم بما ورَد عليهم من الآفاقِ الّتى لهم فيها

المضرّةُ و المنفعةُ، و لا يكون الصّائر فى الصّلاة منفصلًا و ليس بفاعلٍ غيرُه ممَّن يؤُمُّ النّاسَ فى غيرِ يوم الجُمُعةِ.
فإن قال: فلِمَ جُعِل [جُعِلت] الخطبتينِ [خُطبتين]؟ قيل: لأن يكون واحداً للثَّناءِ على اللهِ و التّمجيدِ و التّقديسِ للهِ عزّ و جلّ، و الأُخرىٰ للحوائجِ و الإعذارِ و الإنذارِ و الدّعاءِ و ما يريدُ أن يعلِّمَهم من أمرِه و نهيِه و ما فيه الصّلاحُ و الفسادُ. (ذُكر فى الوسائل أنّ قولَه: «و ليس بفاعلٍ غيرُه» غيرُ موجود فى العيون.)[1]

«خطبهٔ نماز جمعه به این دلیل در روز جمعه قرار داده شده است که روز جمعه روز حضور و اجتماع مردم است. پس خداوند اراده فرموده است که امیر و حاکم برای موعظه و ترغیب آنان به اطاعت پروردگار و بیم دادن از معصیت او و واقف نمودن آنان بر آنچه که مصلحت دین و دنیایشان می‌بیند، وسیله و فرصتی داشته باشد و آنان را از اتّفاقاتی که در اطراف و اکناف به وقوع پیوسته و برایشان منفعت یا مضرّت دارد آگاه سازد؛ فلذا حاکم مسلمین باید خودش شخصاً خطبه‌ها را ایراد نموده و نماز را اقامه نماید و نباید صرفاً برای اقامهٔ نماز بدون ایراد خطبه‌ها حاضر گردد و نباید غیر از امام و حاکم، اشخاصی مانند ائمّهٔ جماعات متصدّی اقامهٔ نماز جمعه گردند. و همانا نماز جمعه در دو خطبه قرار داده شده تا یکی مختص به حمد و ثنای حضرت حق و تمجید و تقدیس خدای عزّوجلّ بوده و دیگری در برگیرندهٔ بیان حوائج و نیازها

[1] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۵؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۱۱، با قدری اختلاف.

و اتمام حجّت و انذار و دعا باشد و در آن اوامر و نواهی الهی که صلاح و فساد مردم در آن است را به آنان تعلیم دهد.»

کیفیّت دلالت این روایات از منظر قائلین به حرمت نماز جمعه و پاسخ آن

مُستدلّ به این روایت مدّعی است که مراد از امام در این روایت، امام اصل است؛ و این فرد یا شخص معصوم یا شخص منصوب از جانب وی می‌باشد. پس بنابراین ادّعا، روایت صریح در سقوط نماز جمعه در زمانی است که این امام در میان مردم حضور نداشته باشد.[1]

اشکال بر این ادّعا:

علاوه بر عدم صحّت سند این روایت شاهد و قرینه‌ای بر اینکه مراد از امام، امام اصلی باشد وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت که:

مراد از آن، امام به معنای لغوی می‌باشد و این همان کسی است که مردم در نمازهایشان به وی اقتدا می‌کنند. نهایتاً ـ همان‌گونه که گفته شد ـ باید علاوه بر دارا بودن صفات امام جماعت نظیر عدالت، خطیب نیز باشد.

و همانا متذکّر شدیم که مراد از خطیب فردی

---

[1] مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

نیست که صرفاً قادر بر ادای خطابه باشد؛ بلکه مراد فردی است که در ادای خطابه و نصحیت و گزارش امور، اقتدار و ملکه داشته باشد و ظهور از امام در این روایت نیز چنین فردی است؛ همان‌طور که این عبارت از امام علیه السّلام:

إنّ الصّلاةَ مع الإمام أتمُّ و أكملُ لعلمه و فقهه وعدله و فضله؛[1]

شاهد و قرینه بر آن خواهد بود.

بله! ممکن است گفته شود که این عبارت از امام علیه السّلام:

ولا يكونُ الصّائرُ فی الصّلاةِ منفصلًا و ليس بفاعلٍ غيرُه ممَّن يَؤُمُّ الناسَ فی غيرِ يومِ الجُمُعةِ؛

صریح است در عدم انعقاد نماز جمعه به امامت شخصی که در غیر از روز جمعه متصدّی اقامهٔ نماز با مردم می‌باشد.

ولیکن این استظهار به دو وجه مردود است:

اوّلاً: همان‌طور که در وسائل ذکر شده، این عبارت مورد استشهاد از نماز ظهر جمعه در کتاب عیون أخبار الرّضا علیه السّلام وجود ندارد.

و ثانیاً: همان‌طور که گفته شد مراد از امام فقط کسی نیست که دارای ملکهٔ عدالت بوده و قادر بر اتیان حدّ اقل از دو خطبه که مجزی و کافی است باشد؛ بلکه

---

[1] ترجمه: «نماز با امام به جهت علم و دانش و فهم در دین و عدل و فضلش، أتم و أكمل است.»

فردی است که عارف به وعظ و خطابه و عالم به مصالح و حوادث واقع شده‌ای که به عموم مردم ارتباط دارد باشد.[1]

با وجود این مطالب درصورت تسلیم به ظهور این فقره از روایت در امام اصل، باید آن را به مطلق خطیب تأویل نمود؛ و یا بر فرض وجود و حضور امام و تشکیل حکومت ایشان حمل نماییم تا اینکه بتوان این روایت را با روایات مطلقه‌ای که ابای از تقیید داشته ـ که قبلاً ذکر شد ـ جمع نمود.

۲. از جمله موثّقهٔ سماعه[2] که گذشت.

---

[1] ۱. ظاهراً مراد از امام در این روایت شخص بزرگی است که حافظ و امین و رعایت کننده و تدبیر کنندهٔ امور مردم در دین و دنیای آنان بوده به‌نحوی‌که تدبیر و سیاست امور مردم تنها به دست او صورت می‌گیرد. بنابراین این روایات از جمله شواهدی است که بر لزوم امام عادل مبسوط الید دلالت می‌کند؛ ولیکن این لزوم، شرط در صحّت نماز جمعه است نه شرط در وجوب آن. (منه عفی عنه)

[2] ۲ در روایت دیگری حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب سؤال سماعه از نماز روز جمعه فرمودند:

«أمّا مع الإمام فرکعتان، و أمّا من یُصلّی وحدَه فهی أربعُ رکعاتٍ بمنزلة الظّهر یعنی إذا کان إمامٌ یخطُب؛ فإن لم یکن إمامٌ یخطُب فهی أربعُ رکعاتٍ و إن صلّوا جماعةً.»

"اگر نماز جمعه با امام باشد دو رکعت است و اگر کسی نماز را به تنهایی

۳. موثّقهٔ دیگر؛ سماعه می‌گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به نماز روز جمعه پرسیدم:

فقال: «أمّا مع الإمامِ فرکعتانِ، و أمّا لِمَن [من] صلّی وحدَه فهی أربعُ رکعاتٍ و إن صلّوا جماعةً.»[1]

«پس فرمودند: "چنانچه با امام باشد دو رکعت است، و اگر کسی به تنهایی (و بدون امام) نماز بخواند چهار رکعت است و لو به جماعت خوانده شود."»

جواب استدلال به این دو روایت از مطالب گذشته ظاهر و روشن می‌باشد.

طایفهٔ سوّم: روایاتی که دلالت می‌نماید که اقامهٔ نماز جمعه از مناصب امام علیه السّلام می‌باشد

طایفهٔ سوّم: روایاتی که دلالت می‌نماید که اقامهٔ نماز جمعه از مناصب امام علیه السّلام می‌باشد.

از رسالهٔ فاضل بن منصور مرسلاً از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام نقل شده است که:

(و بدون امام) بخواهد بخواند، نمازش چهار رکعت بوده و به منزلهٔ نماز ظهر است؛ یعنی اگر امامی باشد که خطبه بخواند دو رکعت است، امّا اگر امامی برای قرائت خطبه نبود چهار رکعت است اگرچه به جماعت خوانده شود." این روایت در کتاب الکافی، ج ۳، ص ٤٢١ با مقداری اختلاف آمده است. (محقّق)

[1] وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۱٤.

إنّ الجُمُعةَ لنا و الجماعة لشیعتنا.[1]

«نماز جمعه مخصوص ما و نماز جماعت از آن شیعیان ماست.»

همین‌طور مرسلاً از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام نقل شده است که:

لنا الخمسُ و لنا الأنفالُ و لنا الجُمُعةُ و لنا صفوُ المالِ.[2]

«خمس برای ما و انفال نیز برای ماست و نماز جمعه اختصاص به ما دارد و برگزیدهٔ اموال نیز از آنِ ما می‌باشد.»

در حدیث نبوی آمده است که حضرت فرمودند:

إنّ الجُمُعةَ و الحکومةَ لإمامِ المسلمینَ.[3]

«نماز جمعه و قضاوت، اختصاص به امام مسلمین دارد.»

و همین‌طور در حدیث نبوی دیگری آمده است که حضرت فرمودند:

أربعٌ إلی الولاةِ: الفَیءُ و الحدودُ و الجُمُعةُ و الصّدقاتُ.

«چهار چیز است که به والیان واگذار شده است: فیء (غنیمت) و اجرای

---

[1] و [2]. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

[2] [3]. الأشعثیّات (فی ضمن قرب الإسناد)، ص ٦٣ (چاپ سنگی)؛ مصابیح الظّلام، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة، ج ۸، ص ۲۲۷؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

[3] مستند الشّیعة فی أحکام الشّریعة، ج ٦، ص ۳۰.

حدود و نماز جمعه و صدقات.»

این روایات اگرچه ظهور در اختصاص نماز جمعه به امام علیه السّلام دارند، امّا به دو جهت نمی‌توان به این ظهور تمسّک نمود:

جهت اوّل: به جهت ضعف سند و ارسال آنها.

جهت دوّم: اختصاص مستفاد از این روایات فقط به جهت اولویّت امام علیه السّلام در زمان حضور بر دیگران نسبت به این منصب می‌باشد، نه اینکه این مقام مطلقاً به امام علیه السّلام اختصاص دارد تا اینکه بتوان گفت: انعقاد و برپایی آن در فرض غیبت و یا عدم سلطنت ایشان توسّط غیر صحیح نباشد؛ و چقدر بین این دو مقام و موقعیّت تفاوت و فرق وجود دارد؟!

و سابق بر این ذکر شد که امام علیه السّلام در تصدّی تمام امور دنیویّه و دینیّه بر دیگران مقدّم و اولیٰ بوده و وقتی که حضرتش ارادهٔ امری ـ از قبیل نماز جمعه و یا جهاد و یا گرفتن خراج و زکاة ـ را بنماید، بر احدی جایز نیست که بر آن حضرت تقدّم نماید.

و با وجود این بیان؛ بر فرض استفادهٔ اختصاص علی الاطلاق از این روایات، ناچاریم این دسته از روایات را بر زمان حضور حمل

نموده تا بتوان این دسته از روایات را با روایات مطلقه و عموماتی که صریح در وجوب نماز جمعه بر هر فردی تا روز قیامت است جمع نماییم.

روایت دیگر روایتی است که از کتاب دعائم الإسلام از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده است که فرمودند:

لا یصلُحُ الحکمُ و لا الحدود و لا الجُمُعةُ إلّا للإمامِ أو من یُقیمُه الإمامُ.[1]

و جواب از استدلال به این روایت از مطالب گذشته روشن است، علاوه بر اینکه می‌توان ادّعا نمود که ظهور کلمهٔ «امام» در معنای لُغوی‌اش به قرینهٔ روایت دیگر دعائم‌الإسلام اقویٰ می‌باشد که این روایت در مستدرك الوسائل از دعائم‌الإسلام از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام نقل شده است که فرمودند:

لا جُمُعةَ إلّا مع إمامٍ عدلٍ تقیٍّ.[2]

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲، با قدری اختلاف؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۵۸. لازم به ذکر است که عبارت «أو من یقیمه الإمام» در حاشیهٔ دعائم به روایت افزوده شده است. (محقّق)

[2] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ۱۳. ترجمه:
«نماز جمعه‌ای نیست مگر با امامی عادل و پرهیزگار.»

و از امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز نقل شده است که فرمودند:

لا یصِحُّ الحکمُ و لا الحدودُ و لا الجُمُعةُ إلّا بإمامٍ عدلٍ.[1]

زیرا ظهور در این روایت از کلمهٔ «عدل» در کلام امام علیه السّلام این است که «عدل» برای لفظ امام صفت بوده، نه اینکه مضافٌ الیه باشد. و روشن است که «امام عدل» در مقام توصیف در قِبال «امام فسق» می‌باشد؛ بنابراین وقتی که «امام عدل» به‌صورت اضافه ذکر گردد، مراد «امام معصوم» خواهد بود و اگر به‌نحو توصیفی ذکر شود، مراد «امام عادل غیر فاسق» خواهد بود.[2]

و آنچه از این روایت ظاهر است این است که «امام عدل» به نحو توصیفی استعمال شده نه به‌نحو اضافی؛ خصوصاً با توجّه به آمدن لفظ «تقی» بعد از لفظ «عدل» روشن می‌گردد که آن صفت بعد از صفت می‌باشد؛ کما لا یخفیٰ.

بله! در روایت سوّم دعائم الإسلام ـ که این روایت در مستدرک نیز از دعائم الإسلام از حضرت أبی‌جعفر امام محمّد بن علیّ الباقر علیهما السّلام نقل شده است که فرمودند: تجِب الجُمُعةُ علی مَن

---

[1] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ١٣، با قدری اختلاف. ترجمه:
«قضاوت و اقامهٔ حدود و نماز جمعه صحیح نیست مگر با امامی عادل.»

[2] در اینجا فرقی بین توصیف و اضافه ظاهراً نبوده؛ زیرا که مضافٌ الیه در اینجا مانند وصف می‌باشد. (منه عفی عن جرائمه)

كان منها على فرسخينِ إذا كان الإمامُ

عدلًا؛[1] ـ احتمال هر دو امر وجود دارد؛ ولیکن به قرینهٔ روایت سابق چاره‌ای از حمل آن بر «امام عدل» در قبال «امام فسق» نیست.

علاوه بر تمام این مطالب؛ بر فرض تسلیم به ظهور این روایات در امام اصل، ناچاریم تمام این روایات را بر فرض حضور امام و حکومت و سلطنت ایشان حمل نماییم. و معلوم است که درصورت حضور امام، نماز جمعه جز با خود آن حضرت یا با اذن ایشان صحیح نخواهد بود؛ چنان‌که دلیل آن را دانستی.

تحقیقی در مورد سند کتاب دعائم الإسلام

علاوه بر این مطالب؛ روایاتی که در دعائم آمده مرسله بوده و اعتماد قطعی بر آن ممکن نیست؛ زیرا روایات مرسله حجّت نبوده، اگرچه صاحب دعائم الإسلام علیٰ ما هو التّحقیق از بزرگان و اجلاّی مذهب امامیّهٔ اثنیٰ عشریّه بوده است. و اگر خواهان توضیح بیشتری نسبت به شخصیّت ایشان هستی به مستدرک[2] مراجعه نما که در آنجا ذکر کرده است که:

نعمان بن أبی‌عبدالله محمّد بن منصور صاحب

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۱؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ۱۲: «نماز جمعه بر افرادی که در محدودهٔ دو فرسخی از محلّ اقامهٔ آن زندگی می‌کنند واجب است، به شرط اینکه امام جمعه عادل باشد.»

[2] خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۹.

دعائم در ایّام دولت اسماعیلیّه در مصر قاضی و بر مذهب مالک بوده است و سپس مستبصر گشته و معتقد به مذهب امامیّه شده است.

و علاّمه نوری صاحب مستدرک به پنج دلیل بر شیعهٔ اثنیٰ عشریّه بودن او استدلال نموده است.[1] و غیر واحدی از علما تصریح نموده‌اند

---

[1] ۱ عبدالله بن أسعد یافعی شافعی متوفّای سال ۷٦۸ هجری قمری در مرآة الجنان در ذکر افرادی که در سال ۳٦٤ هجری قمری وفات کرده‌اند می‌نویسد:

«و در این سال صاحب و قاضی خلیفه مُعِز عَبیدی، نعمان بن محمّد مکنّیٰ به أبوحنیفه وفات نمود. او از گنجینه‌های علم و فقه و دین و نقل روایت [به‌نحوی‌که یگانهٔ عصر خویش بود] می‌باشد و بعضی از مورّخین این‌گونه ذکر کرده‌اند و مطالب دیگری را آورده‌اند؛ چنانچه بعضی دیگر از مورّخین او را در نهایت فضل و دانش و از اهل قرآن و علم به معانی آن و عالم به وجوه فقه و موارد اختلاف فقها معرفی نموده و او نسبت به لغت و شعر و معرفت به ایّام مردم و مناسبت‌های آن آگاه و بصیر بوده و شخصیّتی عاقل و منصف بوده و هزاران صفحه راجع به فضایل اهل‌بیت علیهم السّلام با نیکوترین وجه و ملیح‌ترین سجع تألیف نموده است.

او کتابی در مناقب اهل‌بیت علیهم السّلام و مثالب و معایب دشمنان آنان تصنیف نموده است و ردّیه‌هایی از ایشان بر مخالفین، نظیر ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن‌شریح نگاشته است و کتاب اختلاف فقهاء که در آن مذهب اهل‌بیت علیهم السّلام را تأیید و نصرت نموده از اوست و قصیدهٔ فقهیّه‌ای نیز دارد.

او ملازم و مصاحب خلیفه مُعِز عَبیدی بوده و هنگامی که مُعِز برای اوّلین بار از سرزمین‌های آفریقا وارد مصر شد همراهش بود، و هنگامی که فوت نمود مُعِز بر او نماز گزارد.

و در شذرات الذّهب متعلّق به أبی‌الفلاح عبد الحَیّ بن عماد حنبلی متوفّای ۱۰۸۹ هجری قمری آمده است:

"از جمله کسانی که در سال ۳٦٤ هجری قمری فوت کرده‌اند نعمان بن محمّد بن منصور قیروانی ـ قاضی مشهور به ابوحنیفه که در ظاهر شیعه و در باطن زندیق و قاضی القضات حکومت عبیدی بوده است ـ می‌باشد. کتاب ابتداء الدّعوة و کتابی در فقه شیعه و کتب بسیاری که در آنها معانی

که عدم ذکر ائمّه بعد

از حضرت امام صادق علیه السّلام و عدم روایت از ایشان جز در مواردی نادر به جهت عدم قدرت به اظهار عقیدهٔ خویش و تقیّه از خلفای اسماعیلیّه بوده است.

و من از علاّمه شیخ آقا بزرگ طهرانی شنیدم که فرمود:

این احتمال به ذهن خطور می‌کند که مراد قاضی [صاحب دعائم] از محمّد

قرآن را تبدیل و تحریف نموده از اوست که تماماً دلالت بر جدایی و خروج او از دین دارد. او در کشور مصر و در ماه رجب فوت نمود و فرزندش جانشین او شد.»انتهیٰ.

می‌گویم: در این عبارات صاحب مرآة الجنان با دقّت نظر نما و شدّت عناد او را نسبت به شیعه مشاهده نما؛ چنان‌که دأب او نسبت به رجال شیعه این‌گونه است. عبارتی که در اینجا از مرآةالجنان ذکر شده است برای اثبات این مطلب کفایت می‌کند، و جای بسی تعجّب و شگفتی است که صاحب روضات الجنّات او را از اهل تسنّن دانسته است؛ پس به مستدرک مراجعه کن تا حقیقت امر را دریابی. (منه عُفی عنه)

بن علی در روایاتش همانا حضرت امام محمّد بن علی علیهما السّلام امام نهم از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام باشد ولی به جهت تقیّه تصریح به آن ننموده است؛ ولیکن با تمام این مطالب به جهت ارسال روایاتش او، وجه حجّیت آنها برای من ظاهر نشد اگرچه قاضی نعمان بر صحّت تمام روایات وارده در دعائم الإسلام تصریح نموده است؛ امّا تو خبیر و آگاه هستی که نمی‌توان به صحّتِ در نزد او اعتماد کرده و آنچه را که او صحیح دانسته ما نیز صحیح بدانیم. بنابراین با این روایات معامله‌ای غیر از معامله با مراسیل نمی‌توان کرد.[1]

روایت مستدرک از کتاب أشعثیّات مسنداً از حضرت امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمودند:

لا یصحُّ الحکمُ ولا الحدودُ و لا الجُمُعةُ إلّا بإمام.[2]

و مستحضر هستی که عدم دلالت این روایت بر «امام اصل» مخفی نمی‌باشد.

هم‌چنین روایت مستدرک از کتاب أشعثیّات

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به الذّریعة، ج ۱، ص ٦١.

[2] الجعفریّات (أشعثیّات)، ص ٤٣؛ مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ١٣.
ترجمه:
«قضاوت و اقامهٔ حدود و نماز جمعه صحیح نیست مگر با امامی.»

مسنداً از حضرت امام حسین علیه السّلام از پدرشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود:

العشیرةُ إذا کان علیهم أمیرٌ یقیم الحدودَ علیها [علیهم] فقد وجَب علیهم الجمعة و التّشریق.[1]

چنان‌که دانستی این روایت را باید حمل بر معنای لغوی امام نمود و الاّ باید بر زمان حضور حمل کرد؛ چنان‌که چاره‌ای از حمل روایت سوّم از کتاب أشعثیّات بر این معنا نداریم.

---

[1] الجعفریّات (أشعثیّات)، ص ٤٣؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ١٣. ترجمه:
«هرگاه قوم و عشیره امیری داشته باشند که حدود الهی را بر آنان اقامه کند؛ پس بر آنان نماز جمعه و نماز تشریق [عید قربان] واجب است.»

این روایت در مستدرک از کتاب أشعثیّات مسنداً از حضرت امام حسین علیه السّلام نقل شده که فرمود:

أنّ علیّاً علیه السّلام سُئل عن الإمامِ یهرُبُ و لا یُخلِّفُ أحدًا یُصلِّی بالنّاسِ، کیف یُصلّون الجُمُعةَ؟ قال: یصلّون أربعَ رکعاتٍ.[1]

«از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام راجع به امام سؤال شد، وقتی که نماز را رها کرده و فرار کند و کسی را برای جانشینی خود در میان مردم قرار ندهد؛ در این حال مردم چگونه نماز جمعه را اقامه کنند؟ حضرت فرمودند: نماز را چهار رکعت بخوانند.»

و امکان دارد این روایت را بر صورتی حمل نمود که در میان بقیّهٔ افراد کسی که بتواند خطبه بخواند نباشد.

تحقیقی در سند کتاب أشعثیّات

مجالی برای اشکال در سند کتاب أشعثیّات وجود ندارد؛ چراکه از تتبّع در کلمات أعلام استفاده می‌شود که جعفریّات[2] از کتب معتبره و معروفه و مورد اعتماد و اتّکال در نزد اصحاب بوده است.

مرحوم علاّمه مجلسی ـ قُدّس سرّه ـ در اجازه نامهٔ خود برای بنی‌زهره که در صفحهٔ ۲۸

---

[1] الجعفریّات (أشعثیّات)، ص ٤٣، با قدری اختلاف.

[2] کتاب أشعثیّات به جعفریّات نیز مشهور است. (محقّق)

کتاب اجازات بحار الأنوار آمده است این‌گونه می‌نویسد:

و از کتبی که اجازهٔ روایت آن را به بنی‌زهره داده است کتاب جعفریّات می‌باشد که مشتمل بر هزار حدیث با همین اسناد از سیّد ضیاء الدّین فضل الله که با اسناد واحد از شیخ و استادش عبد الرّحیم، از أبی‌شجاع صابر بن حسین بن فضل بن مالک روایت نموده که گفت:

«حدیث کرد برای ما ابوالحسن علیّ بن رائق که صیّادی در بحرین است که گفت: خبر داد به ما آن را أبوعلی محمّد بن محمّد بن دشعث کوفی، از أبی‌الحسن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمّد، از پدرش

اسماعیل، و او از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش حضرت امام جعفر صادق علیهم السّلام...» ـ إلی آخر ما ذکَره.[1]

و مراد او از «بهذا الإسناد» احمد بن طاوُس از سیّد صفیّ‌الدّین محمّد بن معد از شیخ نصیرالدّین راشد بن إبراهیم بن إسحٰق بن محمّد بحرانی می‌باشد.

خلاصه اینکه: هر کس به خاتمهٔ کتاب مستدرک مراجعه کرده و در وجوه هشت‌گانه‌ای که مؤلّف آن علاّمه نوری در لزوم اعتماد بر این کتاب بیان نموده تأمّل کند، خواهد دانست که این کتاب از کتب معتبره بوده و با أسناد قوی نقل شده است و عمل به آن اشکالی ندارد.

با توجّه به این بیان؛ آنچه که صاحب جواهر در کتاب امر به معروف نگاشته، غریب و نا مأنوس می‌باشد، آنجا که می‌گوید:

و غریب‌تر از آن، استدلال کسی است که تردید و شک بعد از حکم اساطین مذهب در قلب او رسوخ نموده و برای اثبات مدّعای خویش به اصل مقطوع و روایات غیر مسند و اجماع ابن‌زهره و ابن‌ادریس ـ که به وضعیّت و حال آنها واقف گشتی ـ و هم‌چنین به بعضی از

---

[1] بحار الأنوار، ج ١٠٤، ص ١٣٢.

نصوص و روایاتی که دلالت دارد بر اینکه اجرای حدود اختصاص به امام علیه السّلام دارد ـ خصوصاً روایت ضعیف السّندی که از کتاب أشعثیّات محمّد بن محمّد بن أشعث با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پدرشان و آن حضرت از پدرانشان، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل نموده که فرمودند: «لا یصِحُّ الحکمُ ولا الحدودُ و لا الجُمُعةُ إلّا بإمام» ـ استدلال نموده است.

بلکه این کتاب بنا بر آنچه که از بعضی افاضل حکایت شده نه تنها از اصول مشهوره و معتبره محسوب نمی‌گردد؛ بلکه احدی از اصحاب ما حکم به صحّت آن ننموده؛ بلکه نسبت این کتاب به مصنّفش متواتر نبوده و به هیچ عنوان این استناد تصحیح نشده به‌نحوی‌که نفس به آن اطمینان نماید؛ و لذا

شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشّیعة و خصوصاً علاّمه مجلسی در کتاب بحار الأنوار با وجود اهتمام شدیدی که در جمع و نقل کتب حدیث داشته‌اند روایتی از این کتاب نقل ننموده‌اند، و بسیار بعید است که گفته شود این دو بزرگوار دسترسی به این کتاب نداشته‌اند.

اگرچه شیخ طوسی و نجاشی، مصنّف کتاب أشعثیّات را در شمار اصحاب تألیف کتب روایی ذکر نموده‌اند؛ ولیکن عبارتی که مُشعر به تألیف این کتاب توسّط او باشد را نیاورده‌اند.

حال با توجّه به تمام این مطالب و با تتبّع در این کتاب و در دیگر کتب اصول و روایی روشن می‌گردد که این کتاب بر روش و منوال دیگر اصول نگارش نیافته است؛ چراکه در اکثر مطالب بر خلاف آنها بوده و بیشتر روایات آنها مطابق روایت عامّه می‌باشد. ـ إلی آخر ما ذکره.[1]

و پوشیده نیست که کلام صاحب جواهر در تضعیف کتاب أشعثیّات با ادلّه و وجوه متعدّدی که علاّمه نوری به آن اشاره نموده رد و دفع می‌گردد؛ و چون بدیهی است که صاحب جواهر از افراد ماهر و متبحّر در علم و فنّ رجال و حدیث و از زمره کتاب شناسان نبوده، لذا سزاوار

---

[1] جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۸.

نیست به آنچه که در تضعیف این کتاب ذکر نموده توجّه شود.

و از طرف دیگر بسیار جای تعجّب و شگفتی است که او با وجود رد و تضعیف کتاب أشعثیّات به همین کتاب در اثبات مدّعای خویش که وجوب تخییری نماز جمعه است استدلال نموده و بر اینکه نماز جمعه از مناصب امام علیه السّلام می‌باشد اصرار کرده است و در این مقام حتّی یک کلمه به این کتاب اعتراض ننموده و به‌هیچ‌وجه در مقام قدح آن بر نیامده است.

آنچه که در صحیفهٔ سجّادیّة در دعای روز جمعه و عید قربان آمده است:

اللهمّ إنّ هذا المقامَ لخلفائك و أصفیائك و مواضع [موضع] أُمنائك فی

الدّرجة الرّفيعة الّتى اختصصتَهم بها قد ابتزّوها، و أنت المقدِّرُ لذلك، لا يُغالَب أمرُك، و لا يُجاوَز المحتومُ من تدبيرك كيف شئت و أنّ شئت، و لِما أنت أعلم به غير متّهم على خلقك و لا لإرادتك حتّى عاد صفوتُك و خلفاؤُك مغلوبين مقهورين مبتزّين؛ يرون حكمَك مبدّلًا و كتابَك منبوذًا و فرائضَك محرّفةً عن جهات أشراعِك و سننَ نبيِّك متروكةً.

اللهمّ العن أعداءَهم من الأوّلين و الآخرين و مَن رَضِيَ بفعالهم و أشياعَهم و أتباعَهم.

اللهمّ صلِّ علىٰ محمّد و آل محمّد، إنّك حميدٌ مجيدٌ، كصلواتك و بركاتك و تحيّاتك علىٰ أصفيائِك إبراهيمَ و آل إبراهيمَ و عجِّل الفرجَ و الرَّوحَ و النُّصرةَ و التّمكينَ و التّأييدَ لهم.

اللهمّ و اجعَلْنى من أهل التّوحيد و الإيمان بك و التّصديق برسولك و الأئمّة الّذين حتمت طاعتَهم ممّن يجرِى ذلك به و على يديه، آمين ربّ العالمين.»[1]

و جواب استدلال به این فقره از دعای

---

[1] الصّحيفة السّجّاديّة، ص ۲۳۷. ترجمه:

«بار خداوندا! این مقام، مقام جانشینان تو و برگزیدگان تو و مواضع اُمَنای تو می‌باشد، در پایه و درجهٔ رفیعی که اختصاص دادی ایشان را بدان درجه و الآن آن را غاصبان ربوده‌اند و تو آن را مقدّر نموده بودی. کسی را یارای غلبه بر تو نیست و از تدبیر حتمی تو ـ به هر طوری که بخواهی و به هر کیفیّت که بخواهی و تو آن را مقدّر نمودی به خاطر چیزی که تو بدان داناتری و بر خلقت و ارادهات مورد سوء ظن و اتهام نیستی ـ کسی تجاوز نمی‌تواند بکند. تا به جایی فرمان قضا و قدر تو پیش رفت که اصفیا و خلفای دربارت همگی به صورت افراد شکست خوردهٔ مغلوب و مورد تعدّی واقع شدهٔ مقهور و طرد شده و رانده شده درآمدند و اینک آن اصفیا و برگزیدگان و آن خلفا و جانشینان تو می‌نگرند که در احکام تو تبدیل و تغییر رخ داده است و کتاب تو به دور افکنده گردیده است و اوامر، فرائض و واجباتی که الزام فرمودی از آن طریق و روشی که معیّن کردی دگرگون شده است و سنّت‌های پیامبرت متروک گردیده است.

بار خدایا! دشمنان ایشان را از پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت و هر که را به اعمال و کردار آنان راضی و خوشنود می شود و دوستان و پیروانشان را لعنت کن.

بار خدایا! بر محمّد و آل محمّد درود فرست؛ زیرا تو در همهٔ افعال و کردارت ستوده شده و بزرگواری و دارای احسان و نیکی بسیاری، درودی مانند رحمت‌ها و نیکی‌ها و درودهای تو به برگزیدگانت ابراهیم و آل ابراهیم و فرَج و فرح و سرور و نصرت و قدرت دادن و یاری ایشان را تعجیل فرما.

بار خدایا! مرا از اهل توحید و ایمان به تو و از تصدیق کنندگان رسولت و ائمّه‌ای که اطاعتشان را واجب نمودی آنان که این امور توسط آنان و به دستشان انجام می‌گیرد، قرار ده. دعایم اجابت بفرما ای پروردگار جهانیان!»

حضرت امام سجّاد علیه السّلام از مطالب گذشته معلوم می‌گردد. و بدیهی است کسی که در حضور امام بر ایشان تقدّم جُسته و متصدّی اقامهٔ نماز جمعه می‌گردد، مقام و منصب امام را غصب کرده و حکم الهی را تغییر داده است، و اینان قطعاً مورد لعن و دورباش خداوند هستند؛ زیرا پروردگار متعال حضرات معصومین سلام الله علیهم أجمعین را بر جمیع خلایق مقدّم داشته و با وجود و حضور آنان، هیچ‌کس را یارای حقّ تقدّم بر ایشان نیست.

و این مطلب عالی و راقی کجا و استفاده از این عبارت برای شرطیّت وجوب نماز جمعه به وجود امام علیه السّلام حتّی درصورت غیبت ظاهری ایشان کجا؟!

بررسی سند صحیفهٔ سجّادیّة

امّا چه‌بسا از استدلال به این دعا جواب داده شده که صحیفهٔ سجّادیّة سند صحیحی ندارد. این جواب ناشی از عدم اطّلاع بر احادیث و عدم خبرویّت نسبت به کتب روایی و احوال روات آن می‌باشد؛ به جهت اینکه جماعت بسیاری از أعلام، صحیفهٔ سجّادیّة را از بهاءالشّرف روایت نموده‌اند، پس قائل

«حدّثنا»[1] که در ابتدای صحیفهٔ سجّادیّة آمده قطعاً باید یکی از این ایشان باشد.

این أعلام همان کسانی هستند که شیخ نجم‌الدّین جعفر بن نجیب‌الدّین محمّد بن جعفر بن هبة‌الله بن نمای حلّی در اجازه‌ای که در اجازهٔ صاحب معالم مسطور است آورده است، و هم‌چنین در کتاب اجازات بحار الأنوار صفحهٔ ۱۰۸ آمده است؛ و آنان عبارتند از:

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۰ به بعد. (محقّق)

١. جعفر بن على مشهدى؛ ٢. أبوالبقاء هبةالله بن نما (ابن‌نماى حلّى)؛ ٣. الشّيخ المقرّى جعفر بن أبى‌الفضل بن شعره؛ ٤. الشّريف أبى‌القاسم بن الزّكىّ العلوى؛ ٥. الشّريف أبوالفتح بن الجعفريّة؛ ٦. الشّيخ سالم بن قبارويه؛ ٧. الشّيخ عربىّ بن مسافر.[1]

و پوشيده نيست كه همهٔ اين أعلام از أجلّه و مشاهير علما هستند و منظور از أبوالفتح كه معروف است به ابن‌جعفريه، سيّد شريف ضياءالدّين أبوالفتح محمّد بن محمّد علوى حسينى حائرى است كه سيّد عزّالدّين أبوالحرث محمّد بن حسن بن علىّ علوىّ حسينىّ بغدادى صحيفه[2] را بر او قرائت كرده است.

اجازهٔ صاحب معالم در مجلّد آخر بحار الأنوار آورده شده و وى در اجازهٔ خود، سه اجازه‌اى را كه به خطّ شهيد اوّل يافته ذكر كرده است كه يكى از آنها همين اجازهٔ نجم‌الدّين جعفر بن نما مى‌باشد كه اين اجازه را به‌طور كامل در اوايل صفحهٔ ١٠٠ از مجلّد آخر آورده است و بعد آن را به‌طور پراكنده در اجازه‌اش آورده است؛ از جمله همين فقره‌اى كه ذكر شد در اواسط صفحهٔ ١٠٨ از مجلّد اجازات آورده

---

[1] بحار الأنوار، ج ١٠٦، ص ٤٨.

[2] موسوعة طبقات الفقهاء، ج ٦، ص ٢٥٥.

است.

و به این نکته توجّه نما که صاحب بحار الأنوار، صحیفهٔ سجّادیّة را همان‌گونه که از بهاءالشّرف روایت نموده از علی بن سکونی و عمیدالرّؤسا نیز روایت نموده است. او در صفحهٔ ٤٤ از اجازات بحار الأنوار این‌گونه آورده است:

آنچه که در آخر صحیفهٔ سجّادیّة به خطّ شیخ شمس الدّین محمّد بن علی جبعیّ جدّ استاد ما شیخ بهائی ـ قدّس الله روحهما ـ آمده است... .

تا آنجا که آورده است:

به خط و نگارش او (یعنی جبعیّ) و هم‌چنین در نسخه‌ای که به خطّ علی بن سکون و عمیدالرّؤسا که آن را برای من به‌صورت قرائتی صحیح و مهذّب سیّد أجلّ أفضل أوحد عالم جلال‌الدّین عمادالإسلام أبوجعفر قاسم بن حسن بن محمّد بن حسن بن معیّه ـ أدام علوّه ـ قرائت نمود.

و من صحیفهٔ سجّادیّة را از سیّد بهاء الشّرف أبی‌الحسن محمّد بن حسن بن أحمد و از رجال او که اسامی آنان در پشت این صفحه آمده است برای او روایت نمودم. و روایت آن از جانب من ـ بر حسب آنچه او را بر آن واقف نمودم و حدودش را برایش تعیین نمودم ـ مجاز و مباح می‌باشد.[1] ـ انتهیٰ.

ولیکن در بعضی از اجازات شیخ‌الشّریعهٔ اصفهانی ـ قدّس سرّه ـ دیدم که گفته است:

عمیدالرّؤسا یقیناً از بهاء الشّرف روایت نموده، امّا امکان روایت علیّ بن سکون از بهاءالشّرف بعید می‌باشد؛ زیرا در اوّل نسخه‌ای که از علیّ بن سکون حکایت شده این‌طور آورده است:

«أبوعلیّ الحسن بن محمّد بن اسماعیل بن أُشناس البزّاز قراءةً علیه، قال: أخبرَنا أبوالفضل محمّد بن عبدالله بن المطّلب الشَّیبانی؛ إلی آخر ما فی الکتاب.»

از این عبارت مشخّص می‌شود که علی بن سکون با یک واسطه از شیبانی روایت نموده، درحالی‌که لازمهٔ نقل ابن‌سکونی از بهاء الشّرف این خواهد بود که با سه واسطه از شیبانی روایت کرده باشد. ـ انتهیٰ.

علی کلّ حال صحّت سند صحیفهٔ سجّادیّة از اموری است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد و بعید نیست که بتوان مدّعیِ تواتر آن نیز

---

[1] بحار الأنوار، ج ١٠٤، ص ٢١١ و ٢١٢.

گردید. مضافاً بر اینکه ما نیز آن را با طریق مختصّ به خود از علاّمه شیخ آقا بزرگ طهرانی ـ مدّ ظلّه ـ از مشایخ بزرگوارش از طریق آنان از شهید اوّل و از طریق او از عمیدالرّؤسا روایت می‌کنیم.

پس خدشه در سند این صحیفهٔ مبارکه ـ که ممکن نیست جز از موضع سرّ الله العظیم صادر گردد، قابل التفات و توجّه نخواهد بود.

طایفهٔ چهارم: روایاتی که دلالت بر سقوط نماز جمعه از افرادی که در قریه هستند دارد

طایفهٔ چهارم: روایاتی که دلالت بر سقوط نماز جمعه از افرادی که در قریه هستند دارد؛ مثل روایت حفص بن غیاث از حضرت امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارشان علیهما السّلام که فرمودند:

لیس علیٰ أهلِ القُریٰ جُمُعةٌ و لا خروجٌ فی العیدَینِ.[1]

«حکمی بر وجوب نماز جمعه برای اهالی قریٰ و حرکت به سوی نماز عیدین (فطر و قربان) نیست.»

کیفیّت استدلال به این روایات از منظر قائلین به حرمت و پاسخ آنها

قائلین به حرمت به این نحوه استدلال نموده‌اند که اگر نماز جمعه مشروط به وجود منصوب از جانب امام علیه السّلام نباشد، بنابراین لازم است که اهل قُریٰ نماز جمعه را اقامه نمایند؛ همان‌گونه که نماز جماعت را در ایّام دیگر برپا می‌دارند، و اینکه گفته شود سقوط نماز جمعه از اهل قریٰ به جهت احتمال عدم وجود امام جماعت در میان آنان باشد بسیار ضعیف است؛ بلکه اگر نماز جمعه بر آنان وجوب تعیینی داشته تحصیل صفات ائمّهٔ جماعت برای آنان واجب کفایی بوده و همانند واجبات کفایی دیگر ضرورت تحقّق آن در خارج روشن می‌باشد.

همان‌گونه که قبلاً متذکّر شدیم مراد از امام جمعه هر کسی که بتواند متصدّی امامت جماعت گردد نمی‌باشد؛ بلکه علاوه بر حائز بودن شرایط امام جماعت باید خطیب، ناطق،

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۸.

واعظ، عالم به امور، خبیر به جایگاه و موارد امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مردم به مصالح دنیویّه و اخرویّهٔ آنان باشد، و چنین فردی غالباً با این خصوصیّات در قریه‌ها یافت نمی‌شود.[1]

و آنچه این مطلب را تأیید نموده و تو را به مقصود ما هدایت می‌نماید صحیحهٔ محمّد بن مسلم از حضرت امام باقر علیه السّلام یا حضرت امام صادق

---

[1] ظاهراً مراد از جملهٔ «مَن یخطُب» شخصی است که قادر بر وعظ و ارشاد و بیان مصالح جامعه و احکام و وظایف مردم بوده نه اینکه مراد از آن شخص عالم فقیه سیاستمدار متضلّعی باشد که نسبت به اخبار عالَم آگاه و خبیر است؛ چراکه چنین خطیبی بسیار نادر الوجود است.
بنابراین مقصود امام علیه السّلام از این عبارت، وجود فردی است که قادر بر ایراد خطبه باشد و چنین شخصی هم غالباً در قریه‌ها وجود ندارد؛ ولی افرادی که بتواند متصدّی امامت جماعت شوند ـ به جهت آنکه غیر از صفت عدالت امر دیگری در آن مدخلیّت ندارد ـ بسیار هستند؛ فتنبّه! (منه عفی عن جرائمه)

علیه السّلام می‌باشد که می‌گوید از حضرت سؤال نمودم:

سألتُه عن أُناس فی قریة، هل یُصلّون الجُمُعةَ جماعةً؟ قال: «نعم یُصلّون أربعًا إذا لم یکن مَن یخطُب.»[1]

«افرادی که در روستا سکونت دارند آیا می‌توانند نماز ظهر را به جماعت در وقت نماز جمعه اقامه کنند؟ حضرت فرمودند: "بله! اگر کسی نباشد که خطبه را بخواند، نماز ظهر را اقامه کنند."»

چراکه امام علیه السّلام دراین روایت تصریح نموده‌اند به وجوب نماز جمعه برای اهل قریه‌ها درصورتی‌که در میان آنان خطیب وجود داشته باشد، که از ضمیمه نمودن این دو روایت استفاده می‌شود که سقوط نماز جمعه از اهل قریٰ ـ چنان‌که روایت اوّل بر آن دلالت نمود ـ همانا به جهت عدم وجود خطیب بوده و این مطلبی است که اشکالی به آن وارد نیست؛ هم‌چنین بر این مطلب صحیحهٔ فضل بن عبدالملک[2] که قبلاً ذکر شد دلالت می‌کند؛ فراجع!

و هم‌چنین موثّقهٔ ابن‌بکیر نیز بر وجوب تعیینی نماز جمعه بر اهل قریٰ دلالت می‌نماید:

سألتُ أباعبدالله علیه السّلام عن قوم فی قریة لیس لهم من یجمَع بهم، أیُصلّون الظهرَ یومَ

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۸.

[2] رجوع شود به ص ۲۱۹. «سمِعت أباعبدالله علیه السّلام یقول: "إذا کان قومٌ فی قریةٍ... ."»

الجمعة فی جماعة؟ قال: «نعم إذا لم یخافوا.»[1]

«از حضرت امام صادق علیه السّلام دربارهٔ قومی که در قریه‌ای سکونت دارند و کسی به عنوان خطیب جمعه در آنجا نیست که آنان را برای اقامهٔ نماز جمعه جمع کند پرسیدم که آیا می‌توانند نماز ظهر را در روز جمعه به جماعت بخوانند؟ حضرت فرمودند: "بله! اگر خوف و ترس نداشته باشند."»

احتمالات چهارگانه در مفادّ موثّقهٔ ابن‌بکیر

بدان که در معنی این روایت چهار احتمال وجود دارد:

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۵.

احتمال اوّل: اگر مراد از «مَن یجمَع بهم» شخص منصوب از جانب مخالفین (حکّام غاصب و جائر) و مراد از برپایی نماز جماعت در روز جمعه، اقامهٔ نماز جمعه باشد، پس مفادّ این روایت دلالت بر وجوب تعیینی نماز جمعه می‌نماید؛ ولی ممکن است در این احتمال به این نحو اشکال شود:

مراد از قول راوی «أ یُصَلّونَ الظُّهرَ» سؤال از تکلیف و حکم نماز ظهر جمعه نبوده است تا اینکه جواب امام علیه السّلام «نَعَم» ظهور در وجوب نماز جمعه باشد، بلکه سؤال از جواز اقامهٔ نماز جمعه است؛ زیرا که این احتمال در نظر سائل وجود دارد که نماز جمعه به جهت تقیّه و یا به دلیل مشروط بودن آن به وجود شخص منصوب از جانب امام علیه السّلام در این ظرف مشروع نباشد که در این‌صورت قول امام علیه السّلام «نَعَم» دلالت بر اصل مشروعیّت و جواز نماز جمعه می‌نماید و این مسئله نظیر امری است که بعد از حظر و منع واقع می‌شود که این امر، دلالت بر جواز دارد نه وجوب.

این اشکال به این‌صورت قابل دفع است:

همان‌گونه که صاحب جواهر در اواخر بحث

حرمت قطع نماز[1] و در ما نحن فیه می‌گوید؛ امر پس از حظر تنها درصورتی دلالت بر جواز می‌کند که احتمال وجوب فی‌نفسهٔ آن وجود نداشته باشد؛ زیرا که ظاهر سؤال راوی درصورتی سؤال از جواز اقامهٔ نماز جمعه است که احتمال وجوب آن را ندهد امّا با احتمال وجوب، دیگر شکّی نیست که سؤال او ظاهر در استعلام وظیفه‌اش از امام علیه السّلام است.

احتمال دوّم: اگر مراد از «مَن یجمَع بهم» شخص منصوب از جانب مخالفین و مراد از «صلاة الظّهر» نماز چهار رکعتی باشد، در این‌صورت روایت دلالت بر وجوب تعیینی نمی‌نماید؛ بلکه از مفادّ این روایت استفاده می‌شود که به جماعت خواندن نماز ظهرِ چهار رکعتی در روز جمعه ـ درصورتی‌که شخص منصوب از

[1] جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۱، ص ۱۲۸.

مخالفین وجود نداشته و خلاف تقیّه نیز نباشد ـ اشکالی ندارد.

احتمال سوّم: اگر مراد از «مَن یجمَع بهم» شخص منصوب از جانب امام علیه‌السّلام و مراد از نماز ظهر، نماز جمعه و حاصل آن، سؤال از جواز یا وجوب انعقاد نماز جمعه درصورت عدم حضور منصوب از جانب امام علیه‌السّلام باشد؛ بنابراین در این‌صورت نیز روایت دلالت بر وجوب تعیینیِ نماز جمعه می‌نماید.

امّا این احتمال فی نفسه نیز بعید می‌باشد؛ به جهت اینکه وجوبی که از پاسخ امام علیه السّلام استفاده می‌شود مقیّد به عدم خوف شده است، زیرا ظاهر روایت این‌طور می‌شود که خوف تنها در صورتی حاصل می‌شود که خود شیعیان نماز را اقامه نمایند نه شخص منصوب از جانب امام درحالی‌که خوف در هر دو صورت وجود دارد. مضافاً بر اینکه منصوب نمودن شخصی از طرف امام علیه السّلام برای اقامهٔ نماز جمعه در زمان تقیّه بسیار بعید می‌باشد.

احتمال چهارم: اگر مراد از «مَن یجمَع بهم» شخص منصوب از جانب امام علیه السّلام و مراد از «صلاة الظّهر» نماز چهار رکعتی باشد، در

این‌صورت مفادّ روایت دلالت بر وجوب تعیینی نخواهد داشت؛ امّا این احتمال با قول امام علیه السّلام (إذا لم یخافوا) بعید به نظر می‌رسد، چراکه در اقامهٔ نماز جماعت در قریه، تقیّه‌ای وجود ندارد.

مگر اینکه گفته شود: به جهت نزدیک بودن قریه به شهر، سعی و حرکت به سوی محلّ اقامهٔ نماز جمعه در شهر و حضور در آن نزد عامّه واجب بوده که در این‌صورت اقامهٔ نماز جماعت خلاف تقیّه خواهد بود؛ ولیکن این بیان بسیار ضعیف است، امّا ممکن است که در قریه شخص منصوب از جانب مخالفین وجود داشته باشد که در این‌صورت تقیّه صحیح خواهد بود.

نتیجهٔ بحث: احتمال اوّل مقدّم است

و بالجمله؛ شما با تأمّل صادقانه خواهی دانست که احتمال اوّل از جهات عدیده‌ای نسبت به احتمالات دیگر اولویّت خواهد داشت، پس بنابراین دلالت

موثّقه در وجوب تعیینی نماز جمعه همانند دیگر روایات ظاهر است.[1]

ادامهٔ بحث در روایات طایفهٔ چهارم

ادامهٔ بحث در روایت طایفهٔ چهارم:

طلحة بن زید از حضرت امام صادق علیه السّلام از پدرشان از پدرانشان از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

لا جمعةَ إلّا فی مصر تُقام فیه الحدود.[2]

«نماز جمعه اقامه نمی‌گردد مگر در شهری که حدود الهی در آن اقامه می‌شود.»

و هم‌چنین روایت وارده در مستدرک که شیخ جعفر بن احمد قمی در کتاب العروس از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

لا جُمُعةَ إلّا فی مصر تُقام فیه الحدود.[3]

و روایت دیگری از آن حضرت وارد شده که می‌فرمایند:

لیس علیٰ أهل القُریٰ جماعةٌ و لا خروجٌ فی العیدَین.[4]

---

[1] بعید نیست که امر امام علیه السّلام به اقامهٔ نماز جمعه بنا بر احتمال اوّل از جهت شدّت استحباب باشد؛ فلذا در این‌صورت منافاتی بین وجوب تعیینی و وجوب تخییری درصورت فقدان شخص منصوب از جانب امام علیه السّلام نمی باشد. (منه عفی عنه)

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹.

[3] العروس، ص ۵۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹.

[4] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ۱۲.

«حکمی بر وجوب نماز جمعه برای اهالی قریٰ و حرکت به سوی نماز عیدین (فطر و قربان) نیست.»

که این روایات علاوه بر ضعف سند [در روایت اوّل] و ارسال [در روایت دوّم] نمی‌توانند در برابر روایات مطلقهٔ بسیاری که دلالت بر وجوب تعیینی دارند مقاومت نمایند. مضافاً به اینکه احتمال صدور این روایات از جهت تقیّه قوی

می‌باشد؛ چنان‌که بعداً اشاره خواهد شد، این تمام استدلال از یک جهت.

امّا از جهت دیگر آنچه که از کتاب مستدرک از کتاب دعائم از حضرت امام جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت شده است که فرمودند:

یجتمِع القومُ یومَ الجمعة اذا کانوا خمسةً فصاعدًا، و إن کانوا أقلَّ من خمسةٍ لم یجتمِعوا.[1]

«وقتی که مردم در روز جمعه از پنج نفر بیشتر باشند برای نماز جمعه اجتماع می‌کنند، و اگر کمتر از پنج نفر بودند اجتماع نکنند.»

به اطلاق خود دلالت بر وجوب تعیینی نماز جمعه به مجرّد تحقّق اجتماع پنج نفر دارد؛ کما لا یخفیٰ.[2]

طائفهٔ پنجم: روایاتی که دلالت دارند بر اینکه درصورت اجتماع نماز جمعه و نماز عید، ترک نماز جمعه و برگشت مردم به سوی خانه و منازلشان به اذن امام علیه السّلام خواهد بود؛ از جملهٔ آن، روایات زیر است:

خبر اسحاق بن عمّار از حضرت امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السّلام:

أنَّ علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام کان یقول:

«إذا اجتمع عیدان للنّاس فی یومٍ واحدٍ، فإنّه ینبغی للإمام أن یقولَ للنّاس فی الخطبة الأُولیٰ:

---

[1] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص ١١.

[2] سابق بر این بیان نمودیم که بین این اخبار و اخباری که دلالت بر وجوب دارند هیچ‌گونه منافاتی وجود ندارد. (منه عفی عن جرائمه)

إنّه قد اجتمع لكم عيدان فأنا أُصلّيهما جميعاً، فمن كان مكانُه قاصياً فأحبَّ أن ينصرف فقد أذِنت له.»[1]

«حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام می‌فرمودند:

"اگر روز جمعه با عید فطر یا قربان مصادف گردد، سزاوار است که امام در

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۳۷، با قدری اختلاف.

خطبهٔ اوّل به مردم بگوید: امروز بر شما دو عید اجتماع نموده و من هر دو نماز را بجای می‌آورم و رخصت مراجعت به هر کس منزل و مکانش دور است و می‌خواهد برگردد می‌دهم.“»

خبر سلمه از حضرت امام صادق علیه السّلام که فرمودند:

اجتمع عیدان علیٰ عهد أمیرِالمؤمنین علیه السّلام فقال:

«هذا یومٌ اجتمع فیه عیدان؛ فمن أحبّ أن یَجمَعَ [یُجَمِّعَ][1] معنا فلیفعَل، و من لم یفعَل فإنّ له رخصةً. یعنی من کان متنحّیًا.»[2]

«در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام دو عید با هم مصادف شدند، پس آن حضرت فرمودند: ”امروز روزی است که در آن دو عید باهم اجتماع نموده‌اند؛ پس هر کس می‌خواهد بعد از نماز عید، نماز جمعه را هم با ما اقامه کند این کار را انجام دهد، و هر کس نمی‌خواهد نماز جمعه انجام دهد مانعی ندارد که برود. منظور آن حضرت افرادی بودند که قصد بازگشت داشتند.“»

خبر حلبی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به عید فطر و عید قربان زمانی که در روز جمعه واقع شوند سؤال نمود، حضرت فرمودند:

اجتمعا فی زمان علیّ فقال:

«من شاء أن یأتیَ إلی الجمعة فلیأت، و من قعَد فلا یضرُّه و لْیُصَلِّ الظّهر. و خطَب خطبتین

---

[1] العین: «جَمَّعَ الناسُ أی: شهدوا الجمعةَ و قَضَوُا الصّلاة.» (محقّق)

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۳۷، با قدری اختلاف.

جمَع فيهما خطبةَ العيد و خطبةَ الجمعة.»[1]

«در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام (نماز عید و جمعه) با هم اجتماع نمودند، پس آن حضرت فرمودند:

"هر کس می‌خواهد به نماز جمعه بیاید، بیاید و هر کس بنشیند و به نماز نیاید این عمل به او ضرر نمی‌رساند (و معصیت به حساب نمی‌آید) و باید

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۹، با قدری اختلاف.

نماز ظهر را بخواند. و حضرت دو خطبه خواندند که در آن دو، خطبهٔ نماز عید و نماز جمعه را با هم جمع کردند.“»

پوشیده نیست که نمی‌توان با این روایات استدلال نمود که نماز جمعه مشروط است بر وجود شخص منصوب از جانب امام علیه السّلام؛ زیرا از دو روایت اخیر این‌طور استفاده می‌شود که نماز جمعه بر کسی که در نماز عید حضور پیدا کرده است واجب نیست.

و امّا خبر اوّل که در آن کلمهٔ اذن (فقد أذِنتُ له) آمده است؛ اگرچه ممکن است از آن استفاده شود که اگر امام اذن ترک نماز را به مردم ندهد مردم در ترک نماز جمعه مأذون نخواهند بود، ولی با تأمّل در این روایت این معنا استفاده می‌شود که مراد از «اذن» بیان رخصت واقعیّه و اباحه است؛ چنان‌که دو خبر اخیر نیز بر همین معنا دلالت دارند.

مضافاً بر اینکه بر فرض دلالت روایت ـ که اذن حقّ امام است و سقوط و عدم سقوط تکلیف تنها به دست اوست ـ ما ملتزم خواهیم شد که این حق، اختصاص به هر کسی دارد که خطبهٔ نماز جمعه را اقامه می‌کند نه خصوص امام علیه السّلام.[1]

---

[1] ۱ این حق درصورتی است که خطیب از طرف امام علیه السّلام منصوب

همهٔ این مباحث راجع به طوائف مختلفی از روایات بود که امکان استدلال به آنها ـ بر مشروطیّت وجوب نماز جمعه به حضور شخص منصوب از جانب امام علیه السّلام ـ وجود داشت.

آیا ادلّهٔ نیابت عامّهٔ فقیه، کفایت از نصب خاص می‌نماید؟

امّا کسی که با وجود و حضور شخص فقیه قائل به عدم حرمت نماز جمعه در عصر غیبت ـ بلکه قائل به وجوب و اینکه اقامهٔ آن مجزی از نماز ظهر بوده ـ و درصورت فقدان شخص فقیه قائل به حرمت نماز جمعه گشته است اعتقاد دارد که

شده باشد؛ امّا التزام به اینکه این حق متعلّق به هر خطیب نماز جمعه باشد و لو اینکه شخص، خود بنفسه متصدّی اقامهٔ نماز جمعه شده باشد، التزامی بسیار غریب و دور از ذهن می‌باشد. (منه عفی عنه)

فقیه با ادلّهٔ نیابت، منصوب از طرف امام علیه السّلام به حساب می‌آید.

ادلّهٔ نیابت وافی به اثبات این امور نمی‌باشد[1]

---

[1] پوشیده نیست که ادلّهٔ نیابت چنین اموری که از امور اجتماعی هستند و نیاز به رئیس و رهبر دارند را می‌توانند در بر بگیرند که نماز جمعه یکی از مصادیق روشن آن می‌باشد. و امّا استناد به خبرِ روایت شده از کتاب احتجاج از حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند: «بأنّ مجاریَ الأُمورِ بیدِ العلماءِ بالله الأُمناءِ علیٰ حلالِه و حرامِه؛»* علاوه بر اینکه از آن استفاده می‌شود که این امور ـ بطش و قبض امور اجتماعی و اجرای حدود و قضاوت و إعلام دفاع و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ورود در مسائلی که فقط شخص حاکم حقّ ورود و دخالت در آن را دارد که از جملهٔ آن نماز جمعه می‌باشد ـ از اختصاصات شخص فقیه جامع الشّرایط است، هم‌چنین استفاده می‌شود که فقیه جامع الشّرایط شخصی است که دارای ملکهٔ قدسیّهٔ الهیّه بوده و دارای قلب و ضمیری نورانی است که تجلّی‌گاه انوار ملکوتیّه و نفحات ربّانیّه می‌باشد.** (منه عفی عنه)

* ترجمه: «تصدّی امور و مسئولیت فتوای عام بر عهدهٔ کسانی است که علماء بالله و امینان بر حلال و حرام او هستند.»

** سزاوار است که خطیب نماز جمعه در مقام القا و ایراد خطابهٔ خود از بلیغ‌ترین مواعظ که شامل بشارت‌ها و انذارهای الهیّه و روایات و آثار و فضایل و مکارم بلند مرتبهٔ وارده از حضرات اهل‌بیت وحی علیهم السّلام خصوصاً بیان و ایراد خطبه‌های نهج البلاغه و نیز حکایت نکته‌های ناب و تازه از قصص اولیای الهی و کلمات قصار ایشان و اشارات دقیق و ظرائف کلام ایشان استفاده کند و اگر دارای صدای دل‌نشین و نیکویی می‌باشد اشعار عالی و راقی عرفای بالله را با تکیه بر صدا قرائت نماید؛ چنان‌که به این نکتهٔ دقیق علاّمهٔ نحریر و جامع خبیر، مجلسی اوّل و اقدم (در کتاب لوامع صاحبقرانی) اشاره نموده است، آنجا که می‌فرماید:

«شایسته است امام جمعه در خطبهٔ خود اشعاری از مثنوی مولانا جلال الدّین بلخی قرائت نماید.»

چراکه این اشعار موجب حیات و نشاط دل‌ها و از بین برنده و زائل کنندهٔ هواهای نفسانی شده و حجاب‌ها و کدورت‌ها و پلیدی‌های نفوس را محو می‌نماید.

و باید دانست که نماز جمعه فقط در مسائل سیاسی محدود و محصور

و قدر متیقّن از مفاد ادلّهٔ نیابت

ـ توقیع مبارک و خبر أبی‌خدیجه و نظایر آن ـ همانا مقام افتا و قضا می‌باشد.

و امّا تمسّک به کلام امام علیه السّلام: مجاری الأُمورِ بیدِ العلماء؛[1] برای این مقصود تمام

نیست؛ بلکه نماز جمعه تنبیه و تذکار و آگاهی و إحیای روح نشاط و معنویِ شخص نمازگزار و تحوّل و دگرگونی او از توجّه و انغمار در عالم مادّه به حرکت در طریق معرفت الهی و وصول به مقام قرب الهی در طول هفته تا جمعهٔ آینده می‌باشد. یقیناً خطابه‌ای که چنین اثری در نفوس می‌گذارد باید از قلبی خاشع و نفسی مطمئن و ضمیری الهی که منوّر به نور هدایت و مستنیر از انوار عالم قدس و طهارت است القا شده باشد.

بنابراین تصدّی این مسئولیّت شایستهٔ هر کسی نیست و لو اینکه دارای بالاترین مرتبه از مراتب اعتبارات اجتماعی و مدارج علمی باشد؛ بلکه این خصوصیّت از آیات بیّنات و نشانه‌های روشنی است که خداوند در سینهٔ صاحبان علم و معرفت و فلاح و رستگاری قرار داده است و این فرد نیست مگر شخصی که به‌واسطهٔ مشاهده و وجدان متن واقع به علم حضوری به مسائل دین و حقایق ربّانی و وحیانی به حقیقت معرفت و ایمان واصل شده باشد.

و این فرد همان عارف کامل و سالک واصل است که نفس خود را در ذات خداوند فانی نموده؛ فلذا غیر خدا را نمی‌بیند و جز به‌واسطهٔ او نظر نمی‌کند و لب به سخن نمی‌گشاید و دنبال امری نمی رود مگر به آنچه از ناحیهٔ مشیّت و ارادهٔ پروردگار بر او القا شده باشد. پس در این مقام است که خطاب ناصحانه و گفتار مشفقانهٔ او عین گفتار شرعی او، و گفتار شرعی او عین گفتار سیاسی، و خطابهٔ اجتماعی او عین گفتار معنوی و اخروی او می‌باشد. و این است معنای عدم جدایی و افتراق مسائل شرعی از مسائل سیاسی در اسلام؛ پس در این نکتهٔ دقیق، تأمّل و دقّت کافی بنما! (منه عفی عن جرائمه).

[1] .کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۱، به نقل از تحف العقول؛ تحف العقول ص ۲۳۸، با قدری اختلاف.

نیست؛ زیرا از این کلام فهمیده نمی‌شود مگر اینکه مراد از علما فقط علمای عامل و عارف بالله که وسائط بین خداوند و بندگان بوده می‌باشد.

و اینان کسانی هستند که خداوند با تجلّی انوار در قلوبشان، قلب‌های آنان را به معرفت خود منوّر ساخته و سینهٔ آنان را برای اکتساب فیوضات ربّانیّه از عوالم ربوبیّه منشرح نموده که حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام هستند و افرادی که تالی‌تلو ایشان باشند؛ همانند اولیای الهی که به دنبال آن ذوات مقدّسه گام برداشته و امر آنان را تبعیّت می‌نمایند، نه مطلق فقهایی که نسبت به مسائل حلال و حرام واقف باشند.

دلیل علامه حلّی بر وجوب نصب: عدم نصب موجب اختلال نظام و هرج و مرج می‌شود

و ممکن است بر قول وجود منصوب از جانب امام علیه السّلام به این نحو استدلال شود که: وجوب نماز جمعه بدون مشرط بودن به امام یا منصوب خاص یا عام مانند فقها موجب اختلال نظام و هرج و مرج شدید است.

مرحوم محقّق حلّی (ره) در توضیح این بیان در کتاب معتبر می‌فرماید:

اجتماع مردم به علّت تضارب نفوس با یکدیگر، موجب نزاع و درگیری و بر انگیخته شدن فتنه‌ها می‌باشد و حکمت و عقلانیّت ایجاب می‌نماید که علّت نزاع و درگیری و آتش اختلاف و فتنه خاموش گردد و این مسئله ممکن نیست مگر با حضور حاکم و وجود حکومت... .

تا آنجا که می‌فرماید:

گفته نشود که اگر بیان شما تمام باشد هیچ‌گاه نماز جمعهٔ مستحبّی هم درصورت عدم وجود حاکم منعقد نمی‌شود؛ چراکه علّت در هر دو موضع (وجوب و استحباب) واحد است، درحالی‌که شما درصورت امکان اقامهٔ خطبه، اجازهٔ انعقاد نماز جمعه را داده اید؛ زیرا در مقام جواب خواهیم گفت که: درصورت اقامهٔ نماز جمعهٔ مستحبّی، دواعی و انگیزه‌ها برای اقامهٔ آن زیاد نبوده؛ فلذا اجتماعی که مستلزم فتنه باشد بسیار نادر خواهد بود.[1]

و در این نحوه از استدلال، مرحوم علاّمه حلّی و جماعتی از متأخّرین همانند علاّمه آقا رضا همدانی و صاحب جواهر ـ قدّس الله أسرارهم ـ نیز از ایشان تبعیّت نموده‌اند.[2]

---

[1] المعتبر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۲۸۰؛ مدارک الأحکام، ج ٤، ص ۲۵.

[2] مصباح الفقیه (ط.ق)، ج ۳، ص ۱۱۹.

اشکالات بر این استلال علاّمه حلّی:

اشکالات بر این استدلال علامه حلی

اوّلاً: روایات دلالت بر وجوب نماز جمعه در هنگام عدم خوف دارند؛ فلذا با وجود خوف از فتنه نماز جمعه واجب نمی‌باشد، کما لا یخفیٰ.

و ثانیاً: اشکالی که ایشان بیان کرده‌اند (خوف و فتنه) در مورد خلافت و حکومت نیز وارد است؛ پس بنا بر تمامیّت این استدلال، خلافت و حکومت یک شخص معیّن از جانب خداوند متعال نیز ممتنع و محال خواهد بود؛ زیرا نفوس از انقیاد نسبت به او ابا و امتناع دارند.

و غیر از این موارد با اندکی تأمّل اشکالات دیگری بر استدلال ایشان ـ که آن

را دلیلی عقلی بر منصبیّت دانسته‌اند ـ وارد می‌شود؛ پس بنابراین اعتماد بر این وجوه و ادلّه در قبال روایات مطلقه و عمومات ـ که صراحت آنها را در وجوب نماز جمعه دانستی ـ بیش از همه چیز به استدلالات عامّه ـ که منحرف از مسیر حق و منکر حقیقت ولایت حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام می‌باشند ـ شباهت دارد.[1]

فصل سوّم: ادلّهٔ قائلین به وجوب تخییری نماز جمعه

دلیل اوّل: ورود روایات مطلقه‌ای که دلالت دارد بر وجوب نماز ظهرِ چهار رکعتی، و از طرف دیگر روایات مطلقه‌ای وجود دارد که دلالت می‌کند بر وجوب نماز جمعه با دو رکعت و دو خطبه.

و از آنجایی که اجماع مسلّم و قطعی وجود دارد بر اینکه در ظهر روز جمعه اتیان این دو تکلیف با هم واجب نمی‌باشد، ناچاریم ظاهر هر کدام از این اطلاقات را با نصّ اطلاقات دیگر مقیّد نماییم که از این تقیید استفادهٔ حکم تخییر نماز جمعه می‌شود؛ همان‌گونه که فقها نسبت به فرمایش امام علیه السّلام در بیان حدّ ترخّص

---

[1] اشکالی در اعتماد به این وجوه نسبت به مسئلهٔ منصبیّت؛ نه در مقام تحقّق و صحّت و إجزاء، و نه در مقام وجوب نمی‌باشد؛ کما لا یخفیٰ. (منه عفی عنه)

قائل به تخییر شده‌اند که در یک‌جا امام علیه السّلام می‌فرماید:

إذا خفِی الأذان فقَصِّر؛[1] «جایی که صدای اذان شنیده نمی‌شود نماز را شکسته بخوان.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

إذَا خَفِیَت الجُدران فقَصِّر ؛[2] «و جایی که دیوارهای شهر دیده نشد، نماز را شکسته بخوان.»

و مواردی دیگری که برای تخییر بیان شده است مفادّ این دلیل را بعضی از

---

[1] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ٤٧٢:
«عن أبی عَبدِالله علیه السّلام قالَ سَأَلتُهُ عن التَّقصِیرِ قال: "إذا کُنتَ فی الْمَوضِعِ الَّذِی تَسمَعُ فیهِ الأَذَانَ فَأَتِمَّ و إذَا کُنتَ فی المَوضِعِ الَّذِی لا تَسمَعُ فیهِ الأَذَانَ فَقَصِّر."» (محقّق)

[2] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ٤٧٠:
«عن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ قَالَ قُلتُ لأَبی عَبدِ الله علیه السّلام الرَّجُلُ یُرِیدُ السَّفَرَ مَتیٰ یُقَصِّرُ قال: "إذا تَوَارَیٰ منَ البُیُوت."» الحدیث.

اساتید محقّق ما در مجلس درس موجّه و نیکو دانسته‌اند.

دلیل اوّل: اطلاقات دال بر وجوب نماز جمعه و اطلاقات دال بر وجوب نماز ظهر

دلیل اوّل: اطلاقات دال بر وجوب نماز جمعه و اطلاقات دال بر وجوب نماز ظهر:

روایات مطلقه‌ای که دلالت بر وجوب نماز جمعه می‌نماید نسبت به روایات مطلقه‌ای که دلالت بر وجوب نماز ظهر چهار رکعتی دارد، اخصّ مطلق می‌باشند، زیرا طائفهٔ اخیر نسبت به روز جمعه و غیر آن مطلق می‌باشند؛ پس بنابراین حکم نماز ظهر روز جمعه تخییر نبوده، بلکه نماز جمعه متعیّن خواهد بود.

پاسخ این استدلال

بنابراین با فرض وجود روایات مطلقه‌ای که بر وجوب نماز چهار رکعتی در ظهر روز جمعه دلالت دارد، دیگر شکّی نخواهد بود که یا باید این اطلاقات را بر آن نُه گروهی که وجوب نماز جمعه از آنان استثنا شده حمل نماییم،[1] یا بر صورتی که شرایط نماز جمعه مثل عدد و حضور خطیب و غیر آن دو حاصل نباشد؛ و شاهد این

---

[1] و این حمل اولیٰ است. (منه عفی عنه)

حمل قول حضرت امام صادق علیه السّلام است که می‌فرماید:

صلاةُ الجمعة واجبةٌ لا يُعذَر الناسُ فيها؛[1] «نماز جمعه واجب است و مردم از شرکت در آن معذور نیستند.»

و هم‌چنین کلام دیگر امام علیه السّلام که می‌فرماید:

إنّ اللهَ فَرض خمسًا و ثلاثين صلاةً منها صلاةُ الجمعة؛[2] «خداوند [از یك جمعه تا جمعهٔ دیگر] سی و پنج نماز واجب نموده که یکی از آنها نماز جمعه است.»

که مفادّ این دو روایت این خواهد بود که نماز جمعه را تا روز قیامت باید به‌صورت جماعت اقامه نمود؛ و این تصریح است بر وجوب تعیینی نماز جمعه، نه وجوب تخییری آن.

و با این بیان روشن شد که ذوق عُرفی، این نحوه از جمع دِلالی ـ که مرضیِّ ایشان مدّ ظلّه قرار گرفت ـ را نپذیرفته و از آن ابا می‌نماید و در حقیقت این جمع، دیگر جمع دلالی نخواهد بود؛ کما لا یخفیٰ.

دلیل دوّم: روایت صحیحهٔ زراره:

دلیل دوّم: استدلال به روایت صحیحهٔ زراره

حثّنا أبوعبداللَه علیه السّلام علی صلاة الجمعة حتّیٰ ظننتُ أنّه یرید أن‌نأتِیَه، فقلتُ: نغدُو

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹:
«عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال: "یُجمَع [یُجَمِّع] القوم یومَ الجمعة إذا کانوا خمسةً فما زادوا، فإن کانوا أقلَ من خمسة فلا جمعةَ لهم. و الجمعةُ واجبةٌ علیٰ کلِّ أحدٍ لا یُعذَر الناسُ فیها إلّا خمسةٌ المرأةُ و المملوکُ و المسافرُ و المریضُ و الصّبی."» (محقّق)

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤١٩؛ من لا یحضرُه الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۱، با قدری اختلاف.

عليك؟ فقال: «لا! إنّما عَنِيت عندكم.»[1]

«حضرت امام صادق علیه السّلام آن‌قدر ما را به نماز جمعه ترغیب و سفارش کردند که من گمان کردم آن حضرت می‌خواهند که ما برای اقامهٔ نماز جمعه خدمت ایشان مشرف شویم؛ لذا عرض کردم: (برای اقامهٔ نماز جمعه) فردا صبح خدمت شما برسیم؟ حضرت فرمودند: "خیر! منظور من برگزاری نماز جمعه بین خودتان بود."»

کیفیّت استدلال قائلین به این صحیحه مبتنی بر سه نکته‌ای است که از این روایت استفاده نموده‌اند:

بیان استدلال و اشکال آن

نکتهٔ اوّل: قطعاً زراره نماز جمعه را بجا نمی‌آورْد؛ کما اینکه به خاطر همین جهت در صحیحهٔ دیگرِ زراره حضرت امام صادق علیه السّلام، عبدالملک بن أعین را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهند و می‌فرمایند:

مثلُك يهلِك و لم يُصلِّ فريضةً فرَضها اللَه! قال: قلت: كيف أصنَع؟ قال: صلُّوا جماعة؛ يعنى الجمعة.[2]

«[ای عبدالملک!] همانند تویی هلاک می‌شود؟ چراکه نماز جمعه‌ای را که

---

[1] تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۹.

[2] تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۹، با قدری اختلاف.

خداوند بر تو واجب کرده بجا نمی‌آوری! گفت: عرض کردم: چه کنم؟ حضرت فرمودند: نماز را به جماعت بخوانید؛ یعنی نماز جمعه بخوانید.»

و روشن است که عدم اتیان نماز جمعه توسّط زراره از جهت عدم وجوب آن در نظر او بوده است؛ زیرا بدیهی است که با شدّت اهتمام زراره چگونه متصوّر است که با وجوب نماز جمعه آن را ترک نموده باشد؟! درحالی‌که بیشتر روایات مطلقه‌ای که دلالت بر وجوب تعیینی نماز جمعه می‌نماید به‌واسطهٔ زراره روایت شده است؟!

نکتهٔ دوّم: کلمهٔ «حَثّ» که معنای آن تحریص و ترغیب بوده و دلالت بر شدّت اهتمام بر انجام فعل با وجود جواز ترک آن می‌کند که این معنا، همان معنای استحباب مؤکّد است؛ فلذا این تعبیر در امور واجب استعمال نشده و گفته نمی‌شود: «حثّنا علیٰ أداءِ الأمانة!»

نکتهٔ سوّم: زراره می‌دانست که نماز جمعه واجب نبوده و بدون حضور امام اقامه نمی‌گردد و این مطلب در ذهن او ریشه دوانده بود؛ فلذا به امام علیه‌السّلام عرضه می‌دارد: «نغدُو علیك؟» یعنی: آیا فردا برای اقامهٔ نماز به حضور شما مشرّف شویم؟ زیرا

بدیهی است اگر ارتکاز ذهنیِ زراره بر وجوب نماز جمعه درصورت حضور امام علیه‌السّلام نبود، دیگر جایی برای سؤال او برای حضور در محضر امام علیه‌السّلام نبود؛ بلکه بر او واجب بود که نماز جمعه را با حضور جمعی از مسلمین اقامه نماید و دیگر احتیاجی به اقامهٔ نماز جمعه توسّط امام علیه‌السّلام نبود؛ ولیکن از جهت اینکه امام علیه‌السّلام با این عبارت: «لا! إنّما عنِیت عندکم» به او اجازه می‌دهد که نماز جمعه را خود بدون حضور آن حضرت اقامه نمایند، پس در حقیقت آنچه که از این روایت استفاده می‌شود این است که:

امام علیه السّلام به او اذن و اجازهٔ اقامهٔ نماز جمعه می‌دهد و اینکه درصورت عدم حضور او رخصت برای اقامهٔ آن را دارد، درحالی‌که منصبیّت به حال خود باقی بوده و این عین وجوب تخییری خواهد بود.

اوّلاً: کلمهٔ «حَثّ» در هر دو موردِ استحباب و وجوب استعمال می‌گردد، خصوصاً زمانی که واجب در نزد بعضی از مردم به جهت تقیّه و خوف مهجور شده و مردم به ترک آن عادت کرده باشند و اتیان آن بعد از بر طرف شدن تقیّه و خوف هنوز برایشان سخت و سنگین است؛ فلامحاله مردم برای اتیان آن نیاز به تشویق و ترغیب دارند.

ثانیاً: علّت عدم اتیان نماز جمعه توسّط زراره از جهت تقیّه بوده؛ زیرا قادر بر اتیان نماز جمعه حتّی با عدّهٔ کمی از اصحاب و لو مخفیانه نبوده است چون زمان، زمان تقیّه بوده است به‌نحوی‌که زراره و امثال او که از اصحاب معروف و مشهور بودند در اجتماعات مخالفین حضور پیدا می‌نمودند و الاّ به مجرّد عدم حضور، متّهم به مخالفت با نظام شده و مورد پیگرد و مؤاخذهٔ حکومت قرار گرفته و به عنوان مخالف شناخته می‌شدند.

و اگر بخواهی عصر تقیّه در زمان اصحاب حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام را ادراک کنی آن عصر را با عصر رژیم پهلوی [رضاخان لعنة الله علیه] مقایسه نما. در این زمان، ما با چشم خود دیدیم که مردم حتّی به‌طور مخفیانه در خلوت خود قادر به اقامهٔ عزا برای اهل‌بیت

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نبوده و توان امر به معروف و نهی از منکر حتّی نسبت به منسوبین و فرزندان خود ـ تا چه رسد به دوستان و رفقای خویش ـ را نداشتند.

زراره و عبدالملک هر دو ساکن شهر کوفه بوده که در آن زمان محلّ زندگی و اقامت خلیفهٔ وقت و مرکز و عاصمهٔ حکومت و از بزرگترین شهرهای اسلامی به شمار می‌رفته است؛ ولیکن چون عصر تقیّه به‌واسطهٔ نزاع و درگیری بین بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس تضعیف شده و فضا و مجالی برای اصحاب گشوده شد که آنها را متمکّن از اقامهٔ نماز جمعه نمود، فلذا امام علیه السّلام آنان را تشویق و ترغیب به اقامهٔ نماز جمعه توسّط خودشان نمود.

و از آنجایی که اقامهٔ نماز جمعه در ظرف حضور امام علیه السّلام به جهت

اولویّت ایشان جز با حضور آن حضرت منعقد نمی‌گردد، زراره برای تشرّف اصحاب به حضور آن حضرت در صبح روز جمعه سؤال می‌نماید و روشن است که اگر امام علیه السّلام خود بنفسه بخواهد اقامهٔ نماز جمعه بنماید، دیگر بر احدی جایز نیست که بر ایشان تقدّم پیدا کند و یا اینکه در محلّ دیگری بدون حضور آن حضرت، خود اقامهٔ نماز جمعه نماید؛ زیرا که در هر شهری باید فقط یک نماز جمعه اقامه گردد. پس هنگامی که امام علیه السّلام خبر دادند که به جهت بقای تقیّه نسبت به خودشان نمی‌توانند نماز جمعه را اقامه نمایند، نماز جمعه بر زراره به جهت عدم بقای تقید نسبت به او واجب خواهد بود.[1]

بیان کیفیّت تقیّه در زمان حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السّلام

گفته نشود که: عصر حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السّلام زمان تقیّه

---

[1] این اوّلین شاهد و دلیل است بر اینکه وجوب و حتّی صحّت نماز جمعه مشروط به حضور امام یا نائب ایشان یا حاکم مبسوط الید نمی‌باشد؛ پس این نکتهٔ دقیق را متوجّه باش! (منه عفی عن جرائمه)

نبوده؛ خصوصاً با توجّه به اینکه در همین زمان حسن بصری و اوزاعی و احمد بن حنبل بنا بر یکی از دو روایت نقل شده از او به عدم مشروطیّت نماز جمعه به وجود شخص حاکم قائل شده‌اند؛ زیرا در جواب می‌گوییم:

اوّلاً: تقیّه در موردی تحقّق می‌یابد که فتوای مشهوری از اهل خلاف وجود داشته باشد و در بحث ما نحن فیه فتوای مشهور ابوحنیفه بر اشتراط وجوب نماز جمعه به وجود حاکم یا منصوب از جانب او وجود دارد.

و ثانیاً: اگرچه فتوا به عدم اشتراط از طرف این اشخاص فی حدّ نفسه صحیح و حق است؛ امّا آنها در مقام عمل، سلاطین جور را از باب اولویّت برای تصدّی این مقام مقدّم می‌داشته‌اند و به خاطر همین اولویّت بوده که خلفای جور از زمان تصدّی خلافت، خود متصدّی اقامهٔ نماز جمعه می‌شدند. در چنین ظرفی چگونه ممکن است حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام خود متصدّی اقامهٔ نماز جمعه گردند؟! درحالی‌که این امر مستلزم تقدّم ایشان بر خلفا می‌باشد!

و از این بیان اشکال آنچه گفته شده است ـ که امر امام علیه السّلام به زراره عبارت است از نصب او برای امامت نماز جمعه ـ دانسته می‌شود.

[اوّلاً:] امر امام علیه السّلام به زراره اعمّ از این خواهد بود که او امام یا مأموم باشد؛ پس روایت دلالتی بر نصب او نخواهد داشت.

[ثانیاً:] اگر نصب او به امامت جمعه با این امر عام تحقّق یابد، پس این نصب باید در تمام اعصار و زمان‌ها نیز متحقّق گردد؛ زیرا ترغیب و تحریصی که از این روایت استفاده می‌گردد فقط مختصّ به زراره نبوده، بلکه عموم مردم را شامل می‌گردد.

نتیجهٔ بحث:

ضعف ادّعای وجوب تخییری نماز جمعه با این ادلّه بر کسی پوشیده نیست؛ فلذا اگر نماز جمعه از مناصب امام علیه السّلام باشد، اقامهٔ آن بدون اذن ایشان قطعاً حرام بوده و مجزی از نماز ظهر نیز نخواهد بود، و امّا اگر از مناصب امام علیه السّلام نباشد در این‌صورت نماز جمعه بر جمیع افراد واجب خواهد بود و قطعاً مسئله از یکی از این دو صورت خارج نیست. و از آنجایی که دانستی، ادلّه بر عدم اشتراط نماز جمعه به

نصب، دلالت می‌نماید؛ پس نماز جمعه بر فرد فردِ افراد تا روز قیامت وجوب تعیینی خواهد داشت.

استدلال قائلین به وجوب نماز جمعه بعد از انعقاد آن

استدلال قائلین به وجوب نماز جمعه بعد از انعقاد آن:

کسانی که قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بعد از انعقاد و تشکیل آن شده‌اند ممکن است استدلال نمایند به ظاهر آیهٔ شریفه[1] و اینکه سیاق اطلاقات وارده در وجوب نماز جمعه منصرف به نماز جمعه‌های منعقده می‌باشد.

اشکال بر این استدلال

[اوّلاً:] این ادّعا بر خلاف ظهور آیه می‌باشد؛ زیرا همان‌گونه که دانستی مراد

---

[1] سوره جمعه (٦٢) آیه ٩:
﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَومِ ٱلجُمُعَةِ فَٱسعَواْ إِلَىٰ ذِكرِ ٱللَهِ وَذَرُواْ ٱلبَيعَ ذَٰلِكُم خَير لَّكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ﴾.

از ندا، دخول وقت بوده و یا مراد از آن، ندا برای مطلق نماز و فریضهٔ ظهر می‌باشد؛ نه اینکه این ندا اختصاص به نماز جمعه داشته باشد.

[ثانیاً:] با توجّه به اینکه اجتماعات و نماز جمعه در آن عصر منحصر در جماعات مخالفین بوده، فلذا محال است که سیاق این روایات مطلقه بر وجوب حضور در نماز جمعه‌های برگزار شده باشد؛ پس با توجّه به نتیجهٔ فوق، چاره‌ای از التزام به وجوب تعیینی نماز جمعه نخواهیم داشت.

این تمام آن مطالبی بود که به ذهن قاصر حقیر در این باب خطور نمود،[1] و

---

[1] آنچه از مجموع مباحث گذشته حاصل شد این است که نماز جمعه واجب است به نحو اطلاق، و مشروط بر هیچ شرطی نبوده؛ بنابراین هیچ‌کس غیر از نُه گروهی که در روایات آمده از اتیان و انجام آن معذور نمی‌باشند و همانا شرط عدد و وجود خطیب، دو شرط برای تحقّق و وجود نماز جمعه می‌باشند؛ پس بر همهٔ مسلمانان واجب بوده که با اجتماع و تشکیل حکومت شرعی اسلامی، حاکم عادل را متمکّن بر اقامهٔ نماز جمعه بنمایند. امّا درصورت عدم تمکّن و مبسوط الید بودن حاکم عادل از اقامهٔ نماز جمعه ـ در جایی که حاکمِ جور یا نمایندهٔ منصوب از جانب او متصدّی اقامهٔ نماز جمعه شده، یا در ظرفی که حکومت اسلامی تشکیل نشده باشد، یا در مواردی که حاکم عادل به جهت رعایت احکام تقیّه قادر نباشد خطبهٔ صحیحی ایراد نماید که در بر گیرندهٔ مصالح مسلمین و ارشاد و راهنمایی آنان به آنچه که منفعت دین و دنیای ایشان در آن است و آنان را بر آنچه که ضرر و مفسدهٔ ایشان در آن است آگاه و متوجّه سازد ـ مستحب و ممدوح خواهد بود.

و به عبارت دیگر: بنا بر فرض عدم اقامهٔ نماز جمعه آن‌گونه که باید باشد ـ مثل اقامهٔ امام علیه السّلام یا شخص منصوب از جانب ایشان به نصب

خداوند تعالی را حمد و سپاس می‌گوییم که با تحریر این رساله، توفیق ضبط و حفظ آن را به ما داد و از حضرتش مسألت داریم که ما را در همهٔ آنچه که مرضی و محبوب اوست موفّق داشته و از هر آنچه که مورد نهی و سخط و غضب اوست بر حذر بدارد. و السّلام و الصّلاة علی سیّدِنا محمّد و آله الطّاهرین و لعنةُ اللهَ علی أعدائِهم أجمعین.

نگارش و تحریر این مباحث در شب نهم ماه

خاص یا عام و بر فرض عصیان و ارتکاب مسلمین بر عدم اقامهٔ نماز جمعه که گناهی کبیره و موبقه و مهلکه می‌باشد ـ نماز جمعه به نحو ترتّب مستحب خواهد بود.

و نماز جمعهٔ فرد افضل از دو فرد واجب تخییری می‌باشد و همین حکم نسبت به اهل قریه‌ها نیز جریان خواهد داشت، گرچه کسی که قادر بر ایراد خطبه بوده در میان آنها وجود داشته باشد، و شاید مراد فقها از واجب تخییری همین باشد؛ فافهم!* (منه عفی عنه)

این تمام آن چیزی بود که خواستیم به عنوان تعلیقه و حاشیه بر آنچه در وجوب نماز جمعه قبلاً نگاشته‌ایم، در این مقام اضافه نماییم.

و الحمد لله أوّلاً و آخرًا و صلّی الله علی محمّدٍ رسوله و آله الطّاهرین و سلّم تسلیمًا کثیرًا.

و أنا الرّاجی عفوَ ربّه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

آخر جمادی الأولیٰ سنهٔ ۱۳۹۹ هجریّهٔ قمریّه

* کلام ایشان در اینجا تناقض صریح و اشکاری با آنچه سابقا در متن و تعلیقه بدان ملتزم شدند دارد. چراکه سابقاً نظرشان این بود که در زمانی که حکومت عادله برای اقامهٔ نماز جمعه وجود نداشته باشد، اقامهٔ نماز جمعه حرام خواهد بود و اگر نمازی اقامه گردد باطل است، و مردم به جهت ترک این عمل واجب مرتکب حرام شده و عاصی به‌شمار می‌آیند.

صفر الخير سال يك‌هزار و سيصد و هفتاد و دو ـاز هجرت نبوى صلّى اللَه عليه و آله و سلّم، علىٰ هاجرِها آلافُ التّحيّة و السّلام‌ـ پايان پذيرفت.

و أنا الرّاجى عفو ربّه الغنىّ

سيد محمّد حسين الحسينىّ الطّهرانىّ

خاتمه : بیان شرایط و مسائل نماز جمعه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و به نستعين

والصّلاة والسّلام علىٰ خير خلقه محمّد وآله الطّيّبين

الطّاهرين

ولعنة اللَه على أعدائِهم أجمعين

يكى از شرايط نماز جمعه اين است كه نماز جمعهٔ ديگرى در فاصلهٔ كمتر از سه ميل[1] از محلّ برگزارى آن وجود نداشته باشد، و از عدّه‌اى از علما بر اين مسئله ادّعاى اجماع شده است، و دو روايت حسنه و موثّقهٔ محمّد بن مسلم بر آن دلالت دارد. حضرت أبى‌جعفر امام محمّد باقر عليه السّلام فرمودند:

١. يكون بينَ الجماعتين ثلاثةُ أميال؛ يعنى لا يكون جمعةٌ إلّا فيما بينه و بين ثلاثةِ أميال و ليس تكون جمعةٌ إلّا بخطبة.

قال: فإذا كان بين الجماعتين فى الجمعة ثلاثةُ أميال، فلا بأس أن يجمَعَ [يُجَمَّعَ] هؤلاء و [يجمَع] هؤُلاء.[2]

«بين دو نماز جمعه بايد سه ميل فاصله باشد؛ يعنى نماز جمعهٔ ديگرى صحيح نيست مگر اينكه يک فرسخ با نماز جمعهٔ اوّل فاصله داشته باشد، هم‌چنين نماز جمعه صحيح نيست مگر با ايراد خطبه.»

---

[1] سه ميل برابر با يک فرسخ مى‌باشد. (محقّق)

[2] الكافى، ج ٣، ص ٤١٩؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٢٣، با قدرى اختلاف.

و نیز فرمودند: «وقتی که بین دو جماعت یک فرسخ فاصله بود، اشکال ندارد که هر کدام جداگانه نماز را اقامه نمایند.»

۲. تجِب الجمعةُ علیٰ من کان منها علیٰ فرسخین، و معنیٰ ذلک إذا کان إمامٌ عادلٌ و قال إذا کان بین الجماعتین ثلاثةُ أمیال فلا بأس أن یجمَعَ [یُجَمِّعَ] هؤلاء و یجمَعَ [یُجَمِّعَ] هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین أقلُّ من ثلاثة أمیال.[1]

«نماز جمعه بر کسی واجب است که تا فاصلهٔ دو فرسخی از محلّ برگزاری آن باشد، و این وجوب مشروط به حضور امام عادل می‌باشد. و وقتی که بین دو نماز جمعه یک فرسخ فاصله باشد، مانعی از تشکیل و برگزاری آن دو نبوده و نباید فاصلهٔ بین آن دو جماعت کمتر از سه میل باشد.»

بحث اصولی راجع به وضع الفاظ عبادات

قبل از بحث راجع به مفادّ این روایات لازم است مقدّمه‌ای بیان شود:

الفاظ عبادات اگرچه برای أعمّ از صحیح و فاسد وضع شده، ولیکن در مقام خطاب و تکلیف قطعاً منصرف به صحیح از آن بوده است؛ پس بنابراین عدم جواز انعقاد دو نماز جمعه در

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳.

فاصلهٔ کمتر از یک فرسخ درصورتی است که هر دو نماز به‌طور صحیح اقامه شود؛ فلذا اگر فرض شود که یکی از آن دو فاسد بوده انعقاد نماز جمعهٔ دیگر اشکالی نخواهد داشت.

مراد از صحّت در عبادات

امّا مراد از صحّت در عبادات صحّت واقعی نبوده، بلکه مراد صحّتی است که نماز گزاران آن را از لحاظ ظاهر شرع، مقتضیِ إجزاء و قبول بدانند.

طبق این بیان اگر در این فاصله نماز جمعه‌ای توسّط مخالفین منعقد گردد، برگزاریِ نماز جمعهٔ دیگر اشکالی نخواهد داشت؛ زیرا که عبادات مخالفین مُجزی برای ایشان نیست.

چنان‌که در کتاب کافی از زراره نقل شده است که:

سألتُ أباجعفر علیه السّلام عن الصّلاة خلفَ المخالفین؛ فقال: «ما هم

عندی إلّا بمنزلة الجُدُر.»[1]

«از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام راجع به حکم شرکت در جماعت مخالفین سؤال کردم؛ حضرت در جواب فرمودند: "آنان در نزد من به منزلهٔ دیوارهایی بیش نیستند."»

فرع اوّل: اگر امام جمعه به عنوان مثال قرائت سوره را واجب نداند و نماز را بدون سوره اقامه نماید، برای شخصی که سوره را در نماز واجب می‌داند جایز نیست نماز جمعهٔ دیگری منعقد نماید؛ اگرچه اقتدای به او برای این شخص جایز نمی‌باشد، و این به خاطر آن است که نماز جمعهٔ اقامه شده توسّط او از لحاظ ظاهر شرع صحیح و مجزی می‌باشد.

بنابراین اخبار و روایاتی که دلالت می‌کند بر عدم جواز انعقاد نماز جمعهٔ دیگر درصورتی‌که نماز جمعهٔ صحیحی منعقد شده باشد، شامل آن خواهد شد.[2]

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۳۷۳.

[2] این بیان مورد تأمّل و نظر می‌باشد؛ زیرا منع از انعقاد نماز جمعهٔ دیگر توسّط کسی که سوره را واجب می‌داند همانا به جهت امکان انجام و اتیان واجب به‌واسطهٔ اقتدا به این امامی است که سوره را واجب نمی‌داند، و امّا در صورت عدم جواز اقتدا به چنین امامی از یک طرف و وجوب اطلاقی نماز جمعه از طرف دیگر، دیگر اشکالی در انعقاد و اقامهٔ نماز جمعه توسّط کسانی که سورهٔ کامل را در نماز واجب می‌دانند نخواهد بود. بله! ممکن است گفته شود بر امام جمعه‌ای که سوره را واجب نمی‌داند واجب است که

و این مسئله مانند سقوط اذان و اقامه از کسی است که می‌خواهد نماز خود را فُرادیٰ در محلّی که نماز جماعت منعقد شده بخواند؛ زیرا که سقوط اذان و اقامه دائر مدار صحّت نماز جماعت نزد مصلّین بوده، نه نزد کسی که می‌خواهد فرادیٰ نماز بخواند.

ولیکن در ما نحن فیه، شخصی که نماز جمعه را به خاطر ترک سوره توسّط

سوره‌ای کامل را در نماز بیاورد تا رعایت ادلّه و مأمومین را بنماید؛ فتذکّر! (منه عفی عن جرائمه)

امام جمعه باطل می‌داند باید نماز جمعهٔ دیگری را در فاصلهٔ یک فرسخی یا بیشتر ـ درصورت اجتماع شرایط از جهت تعداد و وجود شخص خطیب ـ منعقد نماید، و درصورت عدم اجتماع شرایط، تکلیف او نسبت به نماز جمعه ساقط شده و باید نماز ظهر را به‌صورت فرادیٰ اقامه نماید.

و حکم این فرع بر خلاف موردی است که امام جمعه بعضی از أجزاء و شرایطی که حدیث «لا تُعاد» شامل آنها نمی‌گردد را به جهت فراموشی بجا نیاورده باشد؛ مثلاً اگر امام نسیاناً بدون وضو یا پشت به قبله و یا بدون رکوع مشغول اقامهٔ نماز گردید، نماز او از جهت ظاهر شرع باطل بوده و در این حکم تفاوتی بین علم این شخص به نسیان امام جمعه یا عدم آن وجود ندارد؛ پس در این‌صورت انعقاد نماز جمعهٔ دیگر برای این شخص اشکالی نخواهد داشت.

امّا اگر امام أجزاء و شرایطی که مشمول حدیث «لا تُعاد» است را فراموش کند، نماز او در واقع صحیح بوده و انعقاد نماز جمعهٔ دیگر جایز نمی‌باشد.

فرع دوّم: بدان که اگر تو امام جمعه را فاسق

بدانی درحالی‌که نمازگزاران او را عادل می‌دانند، انعقاد نمازجمعهٔ دیگر برای تو جایز نمی‌باشد؛ زیرا که عدالت امام از شرایط واقعی صحّت نماز جماعت نبوده، بلکه به عنوان شرط علمی اخذ شده است؛ بنابراین اگر چهار نفر که معتقد به عدالت او هستند به او اقتدا نمایند، این نماز جمعه صحیحاً منعقد شده است؛ زیرا که نماز جمعه حدّ اقل با حضور پنج نفر تشکیل و منعقد می‌گردد.[1]

فرع سوّم: همانا مراد و مقصود از عدم امکان انعقاد دو نماز جمعهٔ صحیح در فاصلهٔ کمتر از یک فرسخ، اقامهٔ دو نماز جمعه که از همهٔ جهات صحیح باشد نیست؛ زیرا که یکی از شرایط صحّت، فاصلهٔ یک فرسخی آن دو از یکدیگر است؛

[1] در متن عبارت، اضطراب و تشویشی مشاهده می‌شود. (منه عفی عن جرائمه)

فلذا اگر این فاصله بین این دو مراعات نشود، چگونه می‌توان صحّت آن دو را تصوّر نمود؟ پس بنابراین مراد از صحّت، صحیح بودن آن با قطع نظر از این شرط می‌باشد.

حال بعد از اینکه این مقدّمه را دانستی می‌گوییم:

همانا ظاهر دو روایتی که در صدر بحث گذشت عدم صحّت دو نماز جمعه‌ای است که در کمتر از یک فرسخ تشکیل می‌شود که دیگر تفاوتی ندارد که هر دو از لحاظ زمان مقارن بوده یا یکی زودتر از دیگری تشکیل گردد؛ امّا بعد از وضوح بطلان نماز درصورت تقارن، بحث این است که هر دو نماز باطل می‌شوند یا اینکه یکی از آن دو بدون تعیین باطل می‌گردد.

بیان کیفیّت بطلان درصورت مقارنه

یکی از اساتید ما ـ مدّ ظلّه ـ در مجلس درس می‌فرمود:

ممکن نیست از این دو خبر، بطلان هر دو نماز جمعه را استفاده نمود؛ زیرا مفهوم قول امام علیه السّلام:

«فإذا کان بینَ الجماعتین فی الجمعة ثلاثةُ أمیال، فلا بأس أن یجمَعَ [یُجَمِّعَ] هؤُلاء و یجمَعَ

[يُجَمِّعَ]هؤلاء؛»[1]

این است که اگر بین آن دو کمتر از یک فرسخ فاصله باشد در صحّت انعقاد و برگزاری این دو نماز جمعه اشکال وجود دارد. ولیکن ممکن است گفته شود در صحّت انعقاد یکی از آن دو بدون تعیین اشکالی نیست که به‌واسطهٔ قرعه، آن نماز صحیح مشخّص می‌گردد. و این مسئله نظیر موردی می‌باشد که شخصی دو نفر را وکیل قرار بدهد که هر کدام از آنها وکیل او در عقد دو خواهر باشند؛ پس هر کدام از آنها یکی از دو خواهر را در زمان واحد به عقد او درآورند که در این مورد فقها حکم به صحّت یکی

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ٤١٩. ترجمه:
«وقتی که بین دو جماعت یک فرسخ فاصله بود، اشکال ندارد که هر کدام جداگانه نماز را اقامه نمایند.»

از این دو عقد نموده‌اند؛ بنابراین برای مشخص نمودن عقد صحیح نیاز به قرعه داریم.[1]

اشکال این استدلال

با توجّه به اینکه موارد قرعه در شریعت مشخّص و معیّن می‌باشد، باید واقعِ معلومی که از نظر ما مجهول بوده وجود داشته باشد تا به‌واسطهٔ قرعه، آن واقعِ معلوم مشخّص گردد.

امّا اگر واقع، امر مشتبهی باشد دیگر اصلاً مجالی برای قرعه وجود نخواهد داشت. و از همین جا دانسته می‌شود صحّت قرعه در اصل مسئلهٔ مورد تنظیر ـ که همان عقد دو خواهر باشد ـ غیر مسلّم است. و خلاصه اینکه چون‌که دلیلی بر رجحان یکی از دو نماز بر دیگری در واقع وجود ندارد پس هر دو نماز باطل می‌شوند.

بیان کیفیت ظهور این روایات

مفادّ این دو روایت ظهور در بطلان هر دو نماز جمعه‌ای که در کمتر از یک فرسخ اقامه شده

---

[1] قرعه حرام را مبدّل به حلال نمی‌نماید؛ بلکه قرعه برای روشن شدن آن حلال واقعی است که نزد خداوند معلوم و از نظر ما مجهول می‌باشد. امّا در بحث ما نحن فیه از آن جهت که اجرای صیغهٔ عقد در زمان واحد برای دو خواهر بالضّرورة حرام می‌باشد؛ فلذا صِرف اجرای عقد برای یکی از آن دو، عقد دیگر را باطل می‌کند. پس هر دو عقد به جهت تعارض دو علّت بر حلّیتِ زنی که عقد نکاح بر او خوانده شده است باطل خواهد بود، و این نظیر تعارضی است که در اجرای اصالة البرائة در اطراف علم اجمالی پیش می‌آید؛ پس توجّه نما که این نکتهٔ دقیقی می‌باشد. (منه عفی عن جرائمه)

است را دارد؛ زیرا کلام امام علیه السّلام که فرمودند: «فلا بأس»، بر هر دو نماز جمعه با هم وارد نشده است تا اینکه مفهوم آن، عبارت باشد از بأس و اشکال در هنگامی که دو نماز جمعه با هم منعقد می‌گردند؛ بلکه «فلا بأس» بر هر یک از دو نماز جمعهٔ منعقد شده وارد شده است؛ زیرا که حرف عطف در قوّهٔ تکرار عامل است.

بنابراین معنای عبارت این‌گونه خواهد شد:

هنگامی که فاصلهٔ بین دو نماز

جمعه یک فرسخ باشد اشکالی در اجتماع این جماعت نیست، و هم‌چنین اشکالی در اجتماع آن جماعت دیگر نیست.

پس مفهوم این عبارت همان‌گونه که می‌بینی بدین صورت می‌گردد: اگر فاصلهٔ بین دو جماعت کمتر از یک فرسخ باشد، پس اجتماع این دسته برای اقامهٔ نماز جمعه اشکال داشته و هم‌چنین اجتماع آن دستهٔ دیگر نیز اشکال دارد.

و طبق این بیان برای حکم به بطلان این دو نماز احتیاج به این مباحث طولانی و مُمِل نخواهد بود، و در این‌صورت تفاوتی در بطلان آن دو از این جهت که هر کدام جاهل یا عالم به انعقاد نماز جمعهٔ دیگر بوده و یا اینکه یکی از آن دو عالم به انعقاد نماز جمعه و دیگری جاهل به آن باشد وجود ندارد؛ زیرا که فاصلهٔ بین نماز جمعه به عنوان شرط واقعی اخذ شده، فلذا درصورت عدم حصول آن نماز باطل خواهد بود؛ چنان‌که حکم در سایر شروط واقعیّه هم این‌گونه می‌باشد.

اگر گفته شود که مفادّ روایت منصرف به صورت علم به فاصله بوده تا اینکه درصورت جهل نمازگزارانِ دو جماعت، نماز هر دو و درصورت جهل یکی از دو جماعت، نماز گروه

جاهل صحیح باشد کلامی بدون دلیل است؛ زیرا با توجّه به اینکه روایت در مقام بیان حکم وضعی می‌باشد دیگر مقتضی برای چنین ادّعایی وجود ندارد.

حکم صورت عدم مقارنه

هم‌چنین درصورتی‌که یکی از دو نماز جمعه بر دیگری سبقت داشته باشد نیز هر دو نماز باطل می‌گردند؛ زیرا همان‌طور که دانستی ظاهر دو خبر بطلان هر دو نماز جمعه‌ای که در محلّ واحد اقامه شده‌اند می‌باشد، نه خصوص نمازجمعهٔ متأخّر؛ فلذا از اطلاق آنها بطلان نمازها حتّی درصورت سبقت یکی از آنها بر دیگری استفاده می‌شود.[1]

دفع توهّم

ممکن است کسی این‌گونه تصوّر نماید که نماز جمعهٔ سابقه صحیح می‌باشد؛ زیرا هنگامی که نماز جمعهٔ اوّل منعقد گردیده، به‌صورت صحیح تشکیل و اقامه شده است و هیچ مانعی هم از اقامهٔ صحیح آن وجود ندارد. امّا نماز

---

[1] در اینکه حتّی درصورت سبقت یکی از دو نماز جمعه هر دو باطل باشد منع واضحی است؛ زیرا جماعت متقدّم به وظیفه و تکلیف خود عمل نموده و جماعتی که بعداً تشکیل شده مرتکب عصیان گردیده‌اند. تمام این مطالب در صورتی است که امام جمعه منصوب نباشد؛ امّا در صورت نصب، دیگر مجالی برای این فروع نخواهد بود. (منه عفی عن جرائمه)

جمعهٔ متأخّر به دلیل اختلال در تحقّق شرط آن فاسد بوده و نمی‌تواند مانع از صحّت نماز جمعهٔ اوّل گردد؛ زیرا که مانع از صحّت آن نماز، نماز جمعه‌ای است که باطل نبوده و صحیحاً اقامه شده است.

ولیکن این توهّم مردود می‌باشد؛ به دلیل اینکه صحّت نماز اوّل، خود محلّ بحث و نظر است؛ زیرا ما مدّعی هستیم که صحّت آن نماز جمعه مشروط به عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگری در وقت اقامه نماز جمعه است، همان‌گونه که اطلاق روایت ظهور در این مطلب دارد؛ کما اینکه نماز جمعهٔ دوّم نیز محلّ بحث و نظر است.

و به عبارت دیگر هر کدام از این دو نماز جمعه درصورتی صحیح خواهد بود که نماز جمعهٔ دیگری منعقد نگردد؛ زیرا بحث ما در موردی است که هر دو نماز از حیث أجزاء و شرایط غیر از شرط بُعد که محلّ بحث می‌باشد تمام و صحیح بوده‌اند؛ پس همان‌گونه که نماز اوّل مانع از صحّت نماز دوّم است، نماز دوّم نیز مانع از صحّت نماز اوّل خواهد بود.

و به بیان روشن‌تر هر کدام از آنها مانع از انعقاد صحیح دیگری خواهد بود، پس بنابراین هر دو باطل خواهد بود؛ زیرا که تمانع موجود بین دو نماز جمعهٔ صحیح واقع شده است و این

مقتضیِ امتناع حصول و تحقّق آن دو خواهد بود، نه دو نماز فاسدی که هر کدام به خودیِ خود فاسد بوده و هیچ‌کدام از آنها باعث بطلان نماز دیگر نیستند و رابطهٔ علّی و ترتّبی بین آنها وجود ندارد و مجرّد تقدّم نماز جمعه‌ای که اوّل برگزار گردیده مرجّح صحّت آن نمی‌باشد؛ زیرا که در این مقام دلیلی بر ارجحیّت نماز سابق نداریم.[1]

اشکال و پاسخ

اگر گفته شود: مشروطیّت صحّت نماز جمعهٔ اوّل به عدم انعقاد نماز جمعهٔ متأخّر مبنی بر التزام به صحّت شرط متأخّر می‌باشد، درحالی‌که چنین التزامی فاسد است.

در پاسخ خواهیم گفت: این توهّم فاسدی است؛ زیرا شرط متأخّری که صحّت آن ممتنع است آن شرطی است که برگشت به تقدّم معلول بر علّت دارد؛ مانند تقدّم حکم بر موضوع خودش.

چرا که اگر شرطی از شرایط موضوع زماناً متأخّر از آن باشد، ترتّب حکم بر آن موضوع غیر معقول خواهد بود. امّا در این مقام از مشروط بودن صحّت نماز جمعهٔ اوّل به عدم اقامهٔ نماز

---

[1] اشکال این مطلب در تعلیقهٔ سابق گذشت. (منه عفی عن جرائمه)

جمعهٔ دوّم در زمان متأخّر، تقدّم معلول بر علّت لازم نمی‌آید؛ زیرا بر فرض اینکه وجوب نماز جمعه وجوب مطلق باشد، دیگر مشروط به عدم انعقاد نماز جمعهٔ دوّم نخواهد بود.

و این شرط صِرفاً شرط واجب خواهد بود و این مسئله نظیر امر سابق به نماز است به شرطی که بعد از اتیان آن ریا و عُجب برای مصلّی حاصل نشود؛ پس چنان‌که عدم ریا و عُجب شرط برای صحّت نماز است، هم‌چنین در ما نحن فیه عدم انعقاد نماز جمعهٔ دوّم، شرط صحّت نماز جمعهٔ اوّل خواهد بود.[1]

و می‌توانی این‌گونه بگویی: مطلب در این مقام نظیر مشروط بودن صحّت تکبیرة الإحرام به سلام نماز و مشروط بودن صحّت سلام به تکبیرة الإحرام است؛ چراکه امر به نماز بر مجموعه‌ای که دارای أجزاء بوده متعلّق گردیده است که صحّت هر جزء از أجزای این مجموعه منوط به اتیان بقیّهٔ أجزاء می‌باشد.

و امر به نماز جمعه در ما نحن فیه نیز از این قبیل می‌باشد؛ زیرا وجوب آن به اتیان یک نماز جمعه متعلّق گردیده که معنای آن اقامهٔ نماز جمعه‌ای است که با وجود آن نماز جمعهٔ دیگری

---

[1] منع و اشکال این مطلب، پیش از این گذشت. (منه عفی عن جرائمه)

اقامه نگردد.

پس با این بیان خواهی دانست که دیگر فرقی در بطلان دو نماز جمعه درصورتی‌که نماز جمعهٔ دوّم قبل از فراغ از نماز جمعهٔ اوّل و یا بعد از فراغ از آن تشکیل شود نخواهد بود؛ زیرا که اطلاق روایت بر عدم صحّت دو نمازی که در فاصلهٔ کمتر از سه میل تشکیل شده‌اند دلالت می‌نماید و ظهور این روایات، عدم صحّت نماز جمعه در تمام وقت آن می‌باشد.[1] با این بیان اشکالات موجود در کلام صاحب مصباح الفقیه بر تو روشن می‌گردد و ما کلام را به ذکر آن طولانی نمی‌کنیم.

بررسی صُوَر چهارگانهٔ انعقاد دو نماز جمعه

ممکن است توهّم شود درصورت علم

---

[1] این مطلب مسلّم است و هیچ اشکالی در آن نیست که نماز جمعه به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد خود یک نماز خاصّی است که همهٔ مسلمانان نسبت به آن مطّلع و آشنا بوده و اهتمام خاصّی به اقامه و برپایی آن داشته و به این جهت برای برگزاری آن مکان و محلّ ویژه‌ای مهیّا نموده و مرتبهٔ ممتازی از دیگر نمازها برای آن در نظر گرفته‌اند.
پس با توجّه به این جایگاه ویژه چگونه ممکن است که در کمتر از یک فرسخ دو نماز جمعه همزمان با یکدیگر بر پا شود، درحالی‌که بطلان هر دو نماز در این فاصله از بدیهیّات است؟ و این مطلبی است که عموم مردم نسبت به آن آگاه بوده چه رسد به شخص امام جمعه.
پس بنابراین اصولاً مطرح نمودن این مسئله جایگاهی نخواهد داشت. حال با چشم پوشی از این مطلب اگر سبقت گرفتن برای اقامهٔ نماز جمعه به جهت دعاوی دنیوی نباشد، پس بر جماعت دیگر لازم است که اقامهٔ آن را ترک نمایند؛ امّا اگر احیاناً برگزاری این دو نماز جمعه بدون علم و غرضی اتفاق افتاد، پس مقتضای قواعد صحّت هر دو نماز خواهد بود. (منه عفی عن جرائمه)

جماعت اوّل به انعقاد نماز جمعهٔ دیگر و عدم علم جماعت دوّم به انعقاد نماز جمعهٔ اوّل، فقط نماز جمعهٔ اوّل باطل خواهد بود هم‌چنین نماز جمعهٔ دوّم باطل می‌گردد، درصورتی‌که علم به انعقاد جماعت اوّل داشته و جماعت اوّل نسبت به انعقاد جماعت دیگر علم نداشته باشد،

درحالی‌که این توهّم فاسد است؛[1] زیرا بنا بر هر فرضی، هر دو نماز جمعه باطل خواهد بود.

زیرا انعقاد هر دو نماز جمعه خالی از یکی از این صوَر نخواهد بود:

---

[1] بلکه بنا بر آنچه تقریر نمودیم مطلبی قوی و صحیح است. (منه عفی عن جرائمه)

۱. هر دو جماعت، جاهل به انعقاد نماز جمعهٔ دیگری باشد.

۲. هر دو جماعت، عالم به انعقاد نماز جمعهٔ دیگری باشد.

۳. یکی از آن دو جماعت عالم و دیگری جاهل به انعقاد نماز جمعهٔ دیگر باشد.

بنابراین چهار صورت متصوّر خواهد بود:

صورت اوّل: اینکه هر دو جماعت نسبت به انعقاد نماز جمعهٔ دیگر جاهل و بی‌خبر بوده و با توجّه به اینکه شرط مسافت، شرط واقعی است؛[1] پس لازمهٔ آن بطلان هر دو نماز جمعه می‌باشد. اگر بعد از اتمام نماز از انعقاد نماز جمعهٔ دیگر قبل یا بعد از آن مطلع شدند، بر آنها واجب است به مکانی که از هر دو نماز جمعه یک فرسخ فاصله دارد رفته و در آنجا نماز جمعهٔ دیگری را اقامه نمایند؛ چراکه به‌واسطهٔ اقامهٔ نماز جمعهٔ اوّل تکلیف از آنان ساقط

---

[1] بُعد و مسافت همانند وقت و اجتماع، شرط مشروعیّت نماز نیست بلکه شرط برای نماز، بعد از تحقّق وجوب آن است و نهی از اقامهٔ نماز در کمتر از مسافت مذکور، از باب تزاحم می‌باشد؛ فلذا پوشیده نیست که عدم علم به اقامهٔ نماز دیگر کفایت از صحّت و إجزای آن خواهد کرد، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا عَلَى ٱلمُحسِنِينَ مِن سَبِيلٍ﴾ (سوره توبه (۹) آیه ۱۹)؛ و یا آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلمُتَّقِينَ﴾ (سوره مائده (۵) آیه ۲۷)؛ زیرا اقامهٔ نماز جمعه در این فرض لا محاله از مصادیق احسان و تقوا می‌باشد. (منه عفی عن جرائمه)

نگردیده است و در همان محل اقامهٔ نماز جمعهٔ دیگر نیز ممکن نخواهد بود؛ زیرا به همان دلیلی که نماز اوّل باطل بود، این نماز جمعه نیز باطل است.

صورت دوّم: که هر دو جماعت عالم به انعقاد نماز جمعهٔ دیگر می‌باشند که در این‌صورت هم هر دو نماز جمعه باطل می‌باشد. و اگر از هر دو جماعت قصد قربت متمشی باشد به جهت جهل به حکم که نمی‌دانند درصورت انعقاد نماز جمعهٔ دیگر، نماز آنان باطل می‌گردد، باز هم هر دو نماز جمعه به علّت تمانع بین آن دو باطل خواهد بود.

پس بنابراین اگر بعد از انعقاد نماز جمعه از حکم به بطلان با خبر شدند بر

آنها واجب خواهد بود که از محل اقامهٔ هر دو نماز جمعه یک فرسخ فاصله گرفته و نماز جمعهٔ دیگری را درصورتی‌که مجال برای اقامهٔ آن باقی مانده باشد اقامه نمایند و در غیر این‌صورت تکلیف آنان اقامهٔ نماز ظهر می‌باشد.

امّا اگر قائل به بطلان دو نماز جمعه به این جهت باشیم که مقتضی امر به شیء نهی از ضدّ آن بوده و نهی از ضد هم مستلزم فساد باشد؛ بنابراین تکلیف هر جماعت به سعی و حرکت به سوی نماز جمعهٔ منعقدهٔ دیگر، مستلزم نهی از حرکت به سمت نماز منعقدهٔ خود خواهد بود؛ فلذا هر دو نماز جمعه باطل خواهد بود.

این مطلب فقط درصورتی تمام خواهد بود که فرصت کافی بعد از اتمام دو نماز برای فاصله گرفتن از محلّ اقامهٔ نماز به اندازهٔ یک فرسخ و اقامهٔ نماز جمعهٔ دیگر وجود نداشته باشد.

امّا درصورتی‌که قصد قربت از آنان متمشّی نباشد، به علّت اینکه هر دو جماعت به خاطر عدم مراعات شرط فاصلهٔ بین دو نماز عالم به فساد و بطلان نماز جمعهٔ خویش بوده، دیگر بطلان مستند به تمانع نخواهد بود؛ زیرا دانستی که تمانع درصورتی تحقّق پیدا می‌کند که هر دو نماز جمعه از جمیع جهات و شرایط غیر از شرط

بُعد صحیح باشد، پس بنابراین بطلان مستند به عدم وجود قصد قربت خواهد بود و اتیان این دو نماز جمعه کالعدم بوده و هیچ تأثیری در بطلان نماز جمعهٔ سوّم نخواهد داشت.

پس بر این دو جماعت درصورت احراز شرط و پیش از فوت وقت واجب است نماز جمعهٔ دیگری را منعقد نمایند، به این‌صورت که هر دو جماعت در محلّ واحد اقامهٔ نماز جمعه نموده یا اینکه هر کدام از آنها یک فرسخ از یکدیگر فاصله گرفته و هر کدام اقامهٔ نماز نمایند و دیگر لزومی بر فاصله گرفتن یک فرسخی از محلّ آن دو نماز جمعهٔ باطل نخواهد بود؛ زیرا آن دو نماز جمعه به جهت فسادشان تأثیری در صحّت نماز جمعهٔ دیگر نخواهند داشت.

صورت سوّم: که جماعت دوّم نسبت به انعقاد نماز جمعهٔ اوّل عالم بوده امّا جماعت اوّل عالم به انعقاد نماز جمعهٔ دوّم نمی‌باشد؛ چنانچه ـ به خاطر جهل به

حکم ـ قصد قربت از جماعت دوّم متمشّی باشد، هر دو نماز به علّت تمانع باطل خواهد بود.[1] پس در این‌صورت هم بر جماعت دوّم و هم بر جماعت اوّل ـ اگر علم به فساد نمازشان داشته باشند ـ واجب است که نماز جمعهٔ دیگری را در فاصلهٔ یک فرسخی اقامه نمایند.

امّا درصورت عدم امکان قصد قربت جماعت دوّم به خاطر علم به فساد، فقط خصوص نماز جماعت دوّم باطل خواهد بود نه جماعت اوّل؛ زیرا فساد ذاتی نماز دوّم، تأثیری در فساد نماز اوّل ندارد.[2]

محصّل این کلام این خواهد بود که: هیچ تفاوتی بین صورت اقتران و سبق و تأخّر دو نماز جمعه وجود ندارد؛ فلذا تفاصیل مذکور درصورت مقارنه هم جاری خواهد بود.

آیا انعقاد نماز جمعه مشروط به احراز عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر می‌باشد یا خیر؟

جماعتی که قصد اقامهٔ نماز جمعه را داشته

---

[1] ظاهراً به همان وجهی که ذکر شد، نماز جمعهٔ اوّل صحیح می‌باشد. (منه عفی عن جرائمه)

[2] مؤلّف محترم صورت چهارم را ذکر نفرموده‌اند؛ زیرا صورت چهارم، عکس صورت سوّم خواهد بود و حکمش همانند صورت سوّم می‌باشد. (محقّق)

باید این شرط را نیز همانند سایر شروط احراز نمایند؛ پس اگر بگوییم: آنچه که بر این جماعت واجب است، انعقاد نماز جمعه‌ای است که متّصف به عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر همراه آن باشد که در این‌صورت شرط عبارت می‌باشد از عدم سبق و اقتران و تأخّر.

پس بنابراین مجالی برای احراز این شرط به‌واسطهٔ اصل عدم انعقاد نخواهد بود؛ زیرا اصل عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر ثابت نمی‌کند که این نماز جمعه غیر مسبوق به نماز جمعهٔ دیگر نبوده باشد، چنان‌که ثابت نمی‌کند بعد از آن نیز نماز جمعهٔ دیگری منعقد نگردد؛ پس بر آنان واجب خواهد بود شرط عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر را به‌واسطهٔ علم یا شهود بیّنه احراز نمایند و درصورت عدم وجود بیّنه یا عدم تمکّن از تحصیل علم به جهت مشقّت یا استحالهٔ آن باید عمل به ظن

نمایند؛ زیرا در این مقام احراز علم قطعی به جهت انسداد منتفی می‌باشد.

ولیکن ظاهر دو روایت مذکور عدم دخالت اتّصاف در متعلّق تکلیف است و تکلیف مقیّد و متّصف به احراز شرط نخواهد بود؛ بلکه آنچه واجب است تشکیل نماز جمعه به‌نحوی است که عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر شرط در صحّت آن باشد و یا اینکه انعقاد نماز جمعهٔ دیگر مانع از صحّت آن خواهد بود.

ولیکن عنوان اشتراط یا مانعیّت دخیل در عنوان تکلیف نیست، فلذا مانعی از اجرای اصل عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر وجود نخواهد داشت؛ زیرا تکلیف به اقامهٔ نماز جمعه مرکب از یک امر وجودی ـ که با وجودش محرز شده ـ و یک امر عدمی ـ که با اصل عدم، احراز می‌گردد ـ است، و اجرای این اصل برای عدم انعقاد نماز جمعهٔ دیگر تا زمان برگزاری و انعقاد این نماز جمعه بلا اشکال خواهد بود.

امّا اجرای این اصل نسبت به نماز جمعهٔ متأخّر مبتنی بر صحّت جریان استصحاب در مستقبل خواهد بود که اگر آن را بپذیریم اصالة العدم نسبت به نماز جمعهٔ متأخّر جاری خواهد بود و الاّ باید عدم انعقاد آن در زمان

لاحق، به‌وسیلهٔ علم یا تعبّد، و درصورت عدم تمکّن از آن دو به‌وسیلهٔ ظن احراز گردد.

آیا می‌توان با اجرای اصالة الصّحّة به یکی از این دو نماز اقتدا نمود؟

مسئلهٔ دیگر اینکه: آیا ممکن است فردی با اجرای اصالة الصّحّة به یکی از این دو نماز اقتدا نماید، به این نحو که بنا را بر صحّت بگذارد که این نماز از مصادیق صورت چهارم بوده که در آن فرض، نماز جماعت اوّل صحیح و دوّمی باطل می‌باشد و یا اینکه چنین عملی امکان ندارد؟ ظاهراً مانعی برای اجرای اصالة الصّحّة وجود ندارد، درصورتی‌که اصالة الصّحّة خود از اصول محرزه باشد.

و گفته نشود: اجرای این اصل مستلزم قائل شدن به فساد نماز دوّم است درحالی‌که حمل فعل یک مسلمان بر صحّت درصورتی‌که مستلزم حمل فعل مسلمان دیگری بر فساد باشد ممکن نخواهد بود.

زیرا در جواب می‌گوییم: فساد نماز جماعت دوّم براساس همهٔ این تقادیر بوده نه اینکه مبتنی بر صحّت نماز جماعت اوّل باشد.

بله! اگر ما بگوییم: از لحاظ شرع اصالة الصّحّة ثابت نشده؛ بلکه مبنای این اصل براساس بنای عقلا در رفتارشان براساس حصول ظنّ اطمینانی بوده ـ که اظهر هم همین است ـ؛ پس هنگامی که اطمینان حاصل شود که جماعت اوّل جاهل به انعقاد جماعت دوّم بوده و جماعت دوّم مطّلع از انعقاد جماعت اوّل بوده‌اند درحالی‌که هر دو جماعت عالم به حکم باشند، دیگر مجالی برای اقتدا نخواهد بود.

باید دانست که بر صحّت نماز سابق فقط ادّعای اجماع شده؛ بلکه در مصباح الفقیه آمده که از احدی مخالفت با این حکم مشاهده نشده است، ولیکن مخفی نیست که رفع یَد نمودن از اطلاق روایات با امثال این اجماعات مشکل است؛ چراکه این اجماعات اعتبار و حجّیتی ندارند، فتأمّل![1]

افرادی که نماز جمعه بر آنان واجب است

افرادی که نماز جمعه برآنان واجب است

بدان که نماز جمعه بر هر فردی واجب بوده

---

[1] اجماع ادّعا شده در ما نحن فیه مبتنی بر مطلبی است که پیش از این ذکر کردیم که براساس قواعد، نماز جمعهٔ متقدّمه صحیح می‌باشد؛ فلذا اطلاقی وجود ندارد تا با اجماع معارضه کند. و به تحقیق همان‌گونه که به دفعات مکرّر گفته شد اجماع مطلقاً نه در این مورد و نه در سایر موارد اساساً حجّیت ندارد. (منه عفی عن جرائمه)

و کسی از اقامهٔ آن معذور نبوده مگر نه گروه: خردسال، افراد سالخورده، مریض، دیوانه، زن، مسافر، نا بینا، عبد و کسی که در دو فرسخی از نماز جمعه می‌باشد. و به این روایات بر این مطلب استدلال می‌شود:

۱. در صحیحه، زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

فرض اللَهُ علی النّاس من الجمعة إلی الجمعة خمساً و ثلاثین صلاةً؛ منها صلاةٌ واحدةٌ فرَضها اللَهُ عزّ و جلّ فی جماعةٍ وهی الجمعةُ، و وضَعها عن تسعة: عن الصّغیرِ و الکبیرِ و المجنونُ و المسافرِ و العبدِ و المرأةِ و المریضِ و الأعمیٰ و من کان علی رأسِ فرسخین.[1]

«خداوند متعال از یک جمعه تا جمعهٔ دیگر سی و پنج نماز را بر مردم واجب کرده است؛ و خداوند یکی از این نمازها را به جماعت واجب فرموده است و آن عبارت از نماز جمعه است، و وجوب آن را از نُه گروه برداشته است: کودک، پیر و سالخورده، دیوانه، مسافر، عبد، زن، مریض، کور و آنکه دو فرسخ از محلّ اقامهٔ نماز فاصله داشته باشد.»

در صحیحه، منصور بن حازم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

یجمَع [یُجَمَع] القومُ یومَ الجمعة إذا کانوا خمسةً فما زاد [فما زادوا]، فان کانوا أقلَّ من خمسةٍ فلا جمعةَ لهم. و الجمعةُ واجبةٌ علی کلّ أحدٍ لا یُعذَر النّاسُ فیها إلّا خمسةٌ: المرأةُ و المملوکُ

[1] الکافی، ج ۳، ص ٤١٩.

و المسافرُ و المريضُ و الصّبی.[1]

«اجتماع مردم در روز جمعه برای اقامهٔ نماز جمعه درصورتی‌که بیشتر از پنج نفر باشند واجب است؛ امّا اگر از پنج نفر کمتر بودند دیگر نماز جمعه بر آنان نیست. نماز جمعه بر همهٔ افراد واجب است و هیچ‌کس از حضور در آن معذور نمی‌باشد مگر پنج گروه: زن و مملوک و مسافر و مریض و کودک.»

کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه‌ای که فرمودند:

الجمعة واجبةٌ علیٰ کلِّ مؤمنٍ إلّا علی الصّبی... ـ الخ[2]

«نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است مگر بر کودک... .»

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص ٤۲۰، با مقداری اختلاف.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤۳۱.

روایت به‌طور کامل به این نحو می‌باشد: «الجمعة واجبةٌ علیٰ کلِّ مؤمنٍ إلّا علی الصّبیِ و المریضِ و المجنونِ و الشّیخِ الکبیرِ و الأعمیٰ و المسافرِ و المرأةِ و العبدِ المملوکِ و من کان علی رأسِ فرسخین.»

ترجمه: «نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است مگر بر کودک و بیمار و دیوانه و پیرمرد و نا بینا و مسافر و زن و کسی که دو فرسخ با محلّ برگزاری آن فاصله دارد.» (محقّق)

ولیکن در روایت صحیحهٔ محمّد بن مسلم[1] و روایت نبوی[2] و غیر از این دو روایت، افراد معذور چهار گروه ذکر شده‌اند.

توهّم تنافی بین این روایات و پاسخ آن

چه بسا توهّم شده که بین این روایات از دو جهت تنافی وجود دارد:

اوّلاً: به جهت اختلاف بین عقد مستثنیٰ منه در روایت اربعه که دلالت بر وجوب نماز جمعه بر غیر چهار گروه دارد و بین عقد مستثنیٰ منه در روایت خمسه که دلالت می‌نماید بر اینکه نماز جمعه فقط بر پنج نفر واجب است. هم‌چنین مغایرتی که در عقد مستثنیٰ در روایات استثنای اربعه و خمسه و تسعه است و مغایرت دیگری که به جهت مفهوم عدد وجود دارد.

---

[1] محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است که فرمودند: «إنّ الله عزّ و جلّ فرَض فی کلّ سبعةِ أیّام خمساً و ثلاثین صلاةً؛ منها صلاةٌ واجبةٌ علی کلِّ مسلم أن یَشهدَها إلّا خمسةٌ: المریضَ و المملوکَ و المسافرَ و المرأةَ و الصّبی.» (الکافی، ج ۳، ص ٤١٨.)
ترجمه: «خداوند عزّوجلّ در هر هفت روز، سی و پنج نماز را واجب کرده است؛ یکی از آنها نمازی است که حضور در آن بر هر مسلمانی واجب است مگر پنج نفر: مریض و مملوک (عبد) و مسافر و زن و بچّه.» (محقّق)

[2] حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «الجمعةُ حقٌّ واجبٌ علیٰ کلِّ مسلمٍ إلّا أربعة.» (وسائل الشّیعة، ج ۷، ص ۳۰۱.)
ترجمه: «نماز جمعه حقّی واجب بر هر مسلمان است مگر بر چهار دسته.» (محقّق)

ولیکن این توهّم پاسخ داده می‌شود:

اوّلاً: وجوب نماز جمعه بر شخص مسافر به‌واسطهٔ ظهور عمومیّت عقد مستثنیٰ منه در روایتی است که دلالت بر خروج چهار گروه می‌نماید، درحالی‌که عدم وجوب نماز جمعه بر شخص مسافر به‌واسطهٔ نص و تصریح بر مستثنیٰ در روایتی که دلالت بر خروج پنج گروه می‌نماید می‌باشد و با وجود نص، لا محاله از ظهور عام رفع ید می‌شود.

گفته نشود که: عقد مستثنیٰ منه در روایتی که دلالت بر خروج چهار گروه دارد

اگرچه فی حدّ نفسه ظاهر در شمول آن بر شخص مسافر می‌باشد؛ امّا بعد از استثنای این چهار گروه از آن، نصّ در شمول مستثنیٰ منه بر مسافر می‌گردد؛ و بر این اساس بین مستثنیٰ منه در این روایت و مستثنیٰ منه در روایت خمسه تنافی واقع می‌گردد.

زیرا در جواب خواهیم گفت: استثنای خصوص این چهار گروه در روایت اربعه اگرچه موجب قوّت ظهور مستثنیٰ منه نسبت به شمول آن بر مسافر می‌گردد، امّا این ظهور در حدّی نیست که بتواند در قبال نص مقاومت کند؛ پس چاره‌ای نیست جز اینکه عقد مستثنیٰ منه را در روایت خمسه بر آن مقدّم بداریم؛ و چون دانستی تنافی بین روایت اربعه و خمسه وجود ندارد، همانا خواهی دانست که تنافی بین این دو روایت و بین روایت تسعه نیز وجود نخواهد داشت.

ثانیاً: همانا عدد وقتی در مقام تحدید وارد شود ـ یعنی وقتی خصوص عدد در حکم دخالت داشته باشد ـ مفهوم دارد؛ چنان‌که گفته می‌شود: نصاب زکاة، چهل گوسفند می‌باشد.

امّا اگر عدد مدخلیّتی در حکم نداشته؛ بلکه برای مجرّد اشاره به عناوین خاصّه باشد که آن

عناوین ملاک و موضوع حکم هستند، مفهوم نخواهد داشت.

این مقام نیز از همین قبیل است؛ چراکه عنوان اربعه، خمسه و تسعه که در مستثنیٰ وارد شده، صرفاً برای اشاره به عناوینی از قبیل مسافر و مریض می‌باشد که دخالت در حکم به عدم وجوب نماز جمعه دارد؛ نه اینکه در استثنای اربعه و خمسه از حیث اینکه اربعه و خمسه بوده خصوصیّتی وجود دارد.

با این بیان دانستی که مفهوم عدد در مستثنیٰ نیز موجب صراحت و نصّ مستثنیٰ منه در عموم نشده؛ کما اینکه موجب تنافی بین مستثنیٰ‌ها هم نخواهد شد.

خلاصه اینکه: عدم وجوب نماز جمعه نسبت به نُه گروه از اموری است که هیچ اشکالی در آن نخواهد بود؛ ولیکن مرحوم محقّق در کتاب شرایع؛[1] شخص

أعرج [لنگ] را نیز به این افراد اضافه نموده است، درحالی‌که دلیلی غیر از آنچه که سیّد در کتاب مصباح خود به طریق ارسال نقل فرموده: و قد

---

[1] شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۸۶.

رُوِی أنّ العرجَ عذرٌ؛[1] ندارد که اگر شهرت موجب انجبار ارسال این روایت شود، اعرج نیز ملحق به نُه گروه خواهد شد و الاّ دلیلی و حجّتی برای رفع ید نمودن از شمول عمومات نسبت به او نخواهیم داشت؛ امّا ادّعای اطلاق عنوان مریض بر اعرج بی‌قرینه بوده، بلکه قرینه بر خلاف آن است.[2]

بله! اگر سعی و حرکت برای او موجب حرج و مشقّت باشد، به‌واسطهٔ عمومات ادلّهٔ نفی عسر و حرج که حاکم بر ادلّهٔ تکالیف واقعیّه بوده، حکم وجوب نماز جمعه از او برداشته خواهد شد. ولیکن این حکم مختصّ به اعرج نبوده؛ بلکه هر کسی که حضور او در نماز جمعه موجب عسر و حرج گردد، تکلیف حضور از او ساقط خواهد بود.

امّا باید به این نکته توجّه داشت که خصوص این گروه‌هایی که استثنا شده‌اند، حکم وجوب نماز جمعه به مجرّد صدق بر ایشان از آنان ساقط خواهد شد، چه اینکه سعی و حضور برای آنان موجب عسر و حرج بوده و یا نباشد؛ چنانچه

---

[1] المعتبر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۲۹۰ (به نقل از سیّد مرتضیٰ علم الهدیٰ در المصباح).

[2] می‌توان برای عدم توجّه تکلیف نسبت به شخص اعرج به قاعدهٔ عُسر و حرج استدلال نمود. (منه عفی عن جرائمه)

اقتضای اطلاق روایات این می‌باشد.

و اینکه دیده می‌شود بعضی از فقها حکم سقوط وجوب را از مریض و کبیر مقیّد به تعذّر و تعسّر حضور آنان نموده‌اند، تقییدی بلا دلیل می‌باشد؛ چنانچه تقیید این دو عنوان به ادّعای اینکه مناسبت حکم و موضوع مقتضی انصراف ادلّه به اینکه سعی ایشان موجب مشقّت عرفی باشد نیز بدون دلیل و شاهد خواهد بود، بلکه مجرّد استحسان محض می‌باشد و حق، سقوط وجوب نماز جمعه از این دو گروه

است؛ اگرچه آنان در غایت قدرت و تمکّن از سعی و حضور در نماز جمعه باشند.[1]

عدم وجوب نماز جمعه در هوای بارانی

ظاهر آن است که وجوب نماز جمعه در هنگام بارش باران اگرچه موجب مشقّت نباشد ساقط می‌گردد؛ چنان‌که صحیحهٔ عبد الرّحمن از حضرت امام صادق علیه السّلام به آن دلالت دارد که فرمودند:

لا بأسَ بأن تَدَعَ الجمعةَ فی المطر.[2]

«اشکالی نیست که نماز جمعه در هنگام بارش باران ترک شود.»

صبی و کبیر و مسافر به چه کسی اطلاق می‌شود؟

صبی: اگرچه مراد از آن کسی است که عرفاً او را صبی محسوب می‌نمایند؛ ـ بنابراین شامل کسی که دوازده ساله باشد نمی‌گردد چه رسد به کسی که سنّ او نزدیک به پانزده سال باشد ولیکن مراد از ظاهر کلمهٔ «صبی» ـ به قرینهٔ روایاتی که ابای از تخصیص داشته و دلالت می‌نمایند بر اینکه قلم تکلیف بر کسی که محتلم نگردیده و سنّ او به پانزده سال نرسیده جاری نمی‌گردد ـ کسی است که به

---

[1] این بیان محلّ تأمّل و نظر می‌باشد. (منه عفی عنه جرائمه)

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲٤۱.

یکی از این دو حد نرسیده باشد که این مسئله مورد اجماع قطعی نیز می‌باشد.

کبیر: مراد شخصی است که عمری بر او گذشته و آثار پیری و ضعف بر او ظاهر گردیده باشد؛ چنان‌که عرفاً به او پیرمرد و شیخ اطلاق گردد. و بعید نیست که عنوان شیخ در زمان ما بر کسی که عمر او به هشتاد سال رسیده اطلاق گردد؛ امّا تفسیر آن به پیرمردِ از کار افتاده و زمین‌گیر و ناتوان ـ چنان‌که می‌بینی ـ بدون وجه خواهد بود.

مسافر: جماعتی از فقها تصریح نموده‌اند که مراد از مسافر شخصی است که شرعاً این عنوان بر او اطلاق می‌شود؛ فلذا از تحت این عنوان شخص مُقیم و کثیر السّفر و کسی که سفرش معصیت بوده و کسی که قصد اقامهٔ ده روز در یک محل را داشته است و شخصی که در قصد اقامه در یک محل، سی روز تردید دارد خارج می‌گردند.

ولیکن این تفسیر بدون دلیل بوده؛ زیرا عنوان سفر یک حقیقت شرعیّه[1] نمی‌باشد، بلکه مراد از سفر آن حقیقتی است که عرف آن را سفر محسوب نماید و وقتی به قیود پنج‌گانه‌ای که در محلّ خود ذکر شده مقیّد گردد، موجب قَصر نماز خواهد شد.

پس در هر صورتی که دلیل بر تقیید این عنوان بخصوصه دلالت نماید، موجب تقیید آن گردیده و الاّ در آن مورد به اطلاق عنوان مسافر تمسّک می‌گردد. بنابراین کسی که در مسیر رفت و یا در مسیر رفت و برگشت هفت فرسخ را طی نماید چون عنوان مسافر بر او صدق می‌نماید، نماز جمعه از وی ساقط می‌گردد.

به خلاف شخصی که در مدّت ده روز یا بیشتر هشت فرسخ را طی نموده باشد؛ به این نحو که هر روز مقدار کمی از مسیر را طی نموده و سپس زمان طولانی در آن محل توقف نموده باشد که گرچه سفر او سفر شرعی بوده ولیکن سعی و حرکت بر او به سوی نماز جمعه واجب خواهد بود؛ زیرا عنوان مسافر بر او اطلاق

---

[1] بلکه باید گفت: عنوان سفر، خود دارای حقیقت شرعیه بوده؛ زیرا این عنوان در دیگر ابواب فقهی مانند نماز و غیر آن آمده است. (منه عفی عن جرائمه)

نمی‌شود.[1]

و هم‌چنین نماز جمعه از شخصی که سفر او معصیت است و کسی که در یک محل قصد ده روز اقامت می‌کند نیز به جهت اطلاق مسافر بر آنان ساقط می‌گردد؛ امّا شخصی که سی روز در قصد اقامت در یک محل متردّد باشد، صدق عنوان مسافر بر او به سبب اختلاف احوال و خصوصیّات مختلف خواهد بود.

و هم‌چنین شخص مسافری که در یکی از اماکن چهارگانه‌ای که قصر و اتمام در آنها جایز است باشد، نماز جمعه از او ساقط می‌گردد؛ چه نمازهای یومیّهٔ خود را به‌صورت اتمام و یا قصر بخواند.

---

[1] بلکه سعی برای نماز جمعه بدون هیچ شبهه‌ای از او ساقط است. (منه عفی عن جرائمه)

اشکال: بین وجوب نماز جمعه و تمام بودن نمازهای یومیّه ملازمت وجود دارد

ممکن است ادّعا شود که: بین وجوب نماز جمعه و اتمام نمازهای یومیّه ملازمه می‌باشد؛ زیرا دو خطبهٔ نماز جمعه جایگزین دو رکعت می‌باشد. پس بنابراین نماز جمعه بر هر کسی که وظیفه‌اش اتیان چهار رکعت است واجب می‌باشد و این شخص کسی است که شرعاً حاضر محسوب می‌گردد.

و دلیل این مطلب صحیحهٔ زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام می‌باشد که آن حضرت فرمودند:

﴿حٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلوُسطَىٰ وَقُومُواْ...﴾؛[1] أُنزلت هذه الآية يومَ الجمعة و رسولُ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فى سفر فقنَت فيها و تَركها على حالِها فى السّفر و الحضر و أضاف للمقيم ركعتين. و إنّما وُضِعت الرّكعتان اللّتان أضافهما النّبىُّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم يومَ الجمعة للمقيم لمكان الخطبتين مع الإمام؛ فمن صلّىٰ يومَ الجمعة فى غير جماعة فليُصلِّها أربعًا كصلاة الظّهر فى سائر الأيام.[2]

«﴿به نمازهای خود محافظت نمایید و بر نماز وسطیٰ نیز محافظت نمایید...﴾؛ این آیه در روز جمعه در حالی بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شد که آن حضرت در سفر بودند و در آن نماز قنوت خواندند و آن را در سفر و حضر به حال خود باقی گذاشته و برای غیر

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲۳۸.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۵، با قدری اختلاف.

مسافر و مقیم دو رکعت اضافه کردند. و همانا آن دو رکعتی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم در روز جمعه برای مقیم اضافه نمودند به‌جای آن دو خطبه‌ای است که در نماز جمعه با امام خوانده می‌شود؛ پس اگر کسی نماز جمعه را به جماعت نخواند باید نماز را مثل نماز ظهر در روزهای دیگر، چهار رکعت بخواند.»

بیان استدلال اینکه: مراد از مقیم در این روایت غیر از مسافر شرعی می‌باشد؛

زیرا روشن است که اضافه شدن دو رکعت فقط نسبت به او بوده نه نسبت به خصوص مقیم عرفی که در قبال شخصی است که عرفاً مسافر محسوب می‌شود.

بنابراین این روایت دلالت می‌کند بر اینکه برداشته شدن دو رکعت به جهت وجود دو خطبهٔ نماز جمعه فقط نسبت به شخصی است که شرعاً مقیم محسوب می‌گردد و او کسی است که وظیفه‌اش اتیان چهار رکعت می‌باشد.

پاسخ این اشکال

این روایت صحیحه فقط در مقام بیان این می‌باشد که برداشته شدن دو رکعت تنها به خاطر وجود دو خطبه است، و دیگر در صدد بیان حدود و قیود شخصی که اتیان چهار رکعت بر او واجب است نمی‌باشد؛ پس نمی‌توان نتیجه گرفت که مراد از مقیم در این روایت شخصی است که شرعاً مسافر نباشد، بلکه مراد از آن شخصی است که عرفاً حاضر محسوب شده[1] و نماز جمعه نیز نسبت به او واجب است.

امّا حکم مسافر عرفی ـ که قیود پنج‌گانه‌ای

---

[1] روایت به روشنی بر اینکه مراد از مقیم، مقیم شرعی و همین‌طور مراد از مقابل آن مسافر شرعی بوده دلالت می‌نماید. (منه عفی عن جرائمه)

که موجب قصر نماز می‌گردد از او منتفی است ـ از ادلّهٔ دیگر استفاده می‌شود.

و این بود تمام کلام ما در این مقام؛ و الحمدللَه ربّ العالمین أوّلًا و آخرًا و له الحمد و الشّکر أبد الآبدین.

تحریر این ابحاث بعد از تأمّل در ادلّهٔ آنها در روز پانزدهم از ماه صفر سال یک هزار و سیصد و هفتاد و دو از هجرت نبویّه تمام گردید.[1]

و أنا الرّاجی عفوَ ربّه الکریم

سید محمّدحسین حسینی طهرانی

خاتمهٔ بحث (ت)

---

[1] تحقیقاً آنچه که از مطالبی که ذکر کردیم و از غور و تعمّق در بیانات سیّدنا الوالد المفدَّی ـ قدَّس الله سرّه و أفاض علینا من برکات نفحاته القدسیّه وأنفاسه الرّبّانیّه ـ به‌طور مختصر حاصل شد این است که ایشان عماد عمید و ستون محکم و پشتوانهٔ قوی و استوار برای این مسئلهٔ [ادامه در صفحه بعد]

---

[۱] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بسیار مهمّ الهی و اجتماعی است، و من کسی را ندیدم که در مورد نماز جمعه رساله‌ای را تألیف نموده باشد و به آنچه که ایشان به آن وصول پیدا کرد رسیده باشد و حقّ مطلب را آن‌گونه که سزاوار آن است با نیکوترین بیان و بهترین منطق توضیح داده باشد؛ فلذا ما هم در اهتمام به این فریضهٔ عظمیٰ و بزرگ پیرو راه و روش و سالک منهج ایشان هستیم.

به جانم قسم که اگر جامعهٔ اسلامی به مفادّ این رساله عمل نموده و در اهداف بلند و نتایج عالیهٔ آن دقّت و توجّه کافی می‌کرد، صلاح و حیات خویش را پیدا می‌نمود. و این همان نکتهٔ اساسی است که معظّمٌ له اساس و بنیان رسالهٔ خویش را بر آن نهاده و با بیانی بلیغ و رسا و با تعابیری محکم و شیوا اهتمام خود را در وصول به این غایت و هدف بلند قرار داده است.

و ایشان می‌دید که قیام برای اقامهٔ نماز جمعه جز در سایهٔ تشکیل حکومت اسلامی به نتیجه نمی‌رسد؛ به همین دلیل قائل به وجوب قیام و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی بود و در این موضوع رساله‌ای به نام وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلام تألیف نمود.

و ایشان از نخستین پیشگامان و رهبرانی است که به همراهی رهبر فقید انقلاب حضرت آیة الله سیّد روح الله خمینی ـ رحمة الله علیه ـ برای تحقق حکومت اسلامی اقدام نمودند و هر دو با هم مؤسّس و بنیان‌گذار نهضت مردمی و انقلاب اسلامی بوده و رهبر فقید انقلاب ـ رحمة الله علیه ـ در تمام احوال و موقعیّت‌ها با ایشان مشورت نموده و رأی و نظر ایشان را اخذ می‌کرد، و همین موقعیّت و همین جایگاه ایشان موجب اقامهٔ نماز جمعه بعد از استقرار حکومت اسلامی گردید که ایشان در آن زمان در ملاقات با رهبر فقید انقلاب ـ رحمة الله علیه که قائل به وجوب تخییری بین نماز جمعه و نماز چهار رکعتی در ظهر جمعه بوده ـ لزوم اقامهٔ نماز جمعه را متذکّر شده و حتّی اصرار بر اقامه و تصدّی آن توسّط شخص ایشان نمود، ولیکن رهبر انقلاب به لحاظ موانعی این مطلب را نپذیرفت.

پس با توجّه به تمام این مطالب وقتی شخص این رساله را مورد مطالعه و دقّت نظر قرار می‌دهد، نهایت اهتمام ایشان را جهت اقامهٔ این فریضهٔ بسیار مهم و مؤکّد خواهد دانست.

و امّا ما براساس فهم قاصر خود به این نتیجه رسیدیم که نماز جمعه در همهٔ احوال و موقعیّت‌ها بدون هیچ شرطی نه در ناحیهٔ وجوب و نه در جهت صحّت واجب می‌باشد.

بله! باید به این نکته توجّه داشت که اقامهٔ نماز جمعه در حکومت اسلامی از اختصاصات حاکم شرع بوده و او تنها کسی است که عهده دار نصب ائمّهٔ

جمعه و خطبا است و قیام و تصدّی به این امر برای دیگران جایز نمی باشد. امّا در قریه‌ها و اماکنی که امام و خطیبی از طرف حاکم برای تصدّی و اقامهٔ نماز جمعه منصوب نگردیده است، بر اهالی و مردم آنجا لازم است که خود با لحاظ شرایط و مصالح نسبت به اقامهٔ آن اقدام نمایند.

اگرچه آنچه که ما از فحوای کلام ایشان در این رساله می‌یابیم میل ایشان به جواز اقامهٔ نماز جمعه در غیر ظرف حکومت اسلامی می‌باشد و ادلّه‌ای که ایشان برای اثبات مبنای خویش در اینجا اقامه نموده‌اند، همان ادلّه بهترین و بلیغ‌ترین ادلّه بر مبنای ما ـ که وجوب اقامهٔ نماز جمعه در همهٔ احوال می‌باشد ـ هستند، و به این جهت است که ما در روش و منهاج خود از انوار ادلّهٔ تابان ایشان بهره مند گشته و عطش خود را از آب گوارایی که از سرچشمهٔ وجود ایشان است سیراب می‌نماییم.

پس در هر حال، تقدّم و کمال و فضل اختصاص به ایشان دارد که ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعمَة فَمِنَ ٱللَهِ﴾ (سوره نحل، آیه ۵۳)؛ هو خیرٌ ثوابًا و أحسنُ عملًا.

و در اینجا تمام شد تعلیقات ما بر رسالهٔ نماز جمعهٔ آیتِ حجّت، عَلَم علاّمه، و آیة الله العظمیٰ و حجته الکبریٰ سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ به اختصار و ایجاز و استعجال، براساس آنچه که به خاطر قاصر و رأی فاتر ما ـ در هنگامی که برای زیارت اعتاب مقدّسهٔ عراق مشرّف شده بودیم ـ رسید تا اینکه سبب مزید افاده و استبصار و تتمیم بیان برای آرا و انظار باشد.

حقیر معتقد نبوده و نیستم که آنچه به تحریر آمد نهایت مطلب و غایت مقصد است؛ بلکه تذکار و تبصره‌ای است برای طلاّب و بزرگان اهل علم و فحول؛ و هو غایة المسئول و إنّه ولیُّ التّوفیق.

و تمام شد تحریر این تعلیقات در شب پنجشنبه اوّل جمادی الآخر سال ۱۴۲۷ هجری قمری ـ شب شهادت ناموس عظمای الهی و سِرّ الله کبریٰ، سیّدهٔ نساء عالمین، دختر نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، صدّیقهٔ طاهره که سلام و درود خداوند بر او و بر اولاد معصومین و طاهرینشان و لعنت ابدی بر اعدا و دشمنان و غاصبین حقوق و منکرین فضایل و مناقب ایشان تا روز قیامت باد ـ در عتبهٔ مقدّسهٔ امامین همامین حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام و حضرت امام محمّد بن علیّ الجواد علیهم الصّلاة والسّلام.

سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی.